

خطر مادي شدن دين

اصغر طاهرزاده

طاهرزاده، اصغر، 1330-
خطر مادي شدن دين / طاهرزاده، اصغر.-
اصفهان: لبالميزان، 1389.
184 ص.

ISBN: 978-964-2609-27-7

فهرستنويسي بر اساس اطلاعات فيپا
کتابنامه به صورت زیرنويس.
1- بدعت و بدعت گذاران. 2- دنيا دوستي. 3-
اسلام - قرن 20 م. 4 - دين - جنبه های
اجتماعی.

BP 225 / 4 / ط 2 خ 6 1389

297/464

کتابخانه ملي ايران

2043155

خطر مادي شدن دين

اصغر طاهرزاده

چاپ: _____

نوبت چاپ: اول

پرديس/معنوی

ليتوگرافي: _____

تاريخ انتشار: 1389

شکيبا

حروفچين: گروه

قيمت: 2000 تومان

فرهنگي الميزان

ويراستار: گروه

شمارگان: 3000 نسخه

فرهنگي الميزان

طرح جلد: دی

گروه فرهنگي الميزان

کليه حقوق براي گروه الميزان محفوظ است

مراکز پخش:

1- گروه فرهنگي الميزان

تلفن: 0311 - 7854814

2- دفتر انتشارات لبالميزان

همراه: 09131048582

فهرست مطالب

9	مقدمه
13	مقدمه مؤلف
	جله سه ي اول، جا ي گاه سير باطني در
19	شيعه
21	بي سرو ساماني فرد و جامعه، چرا؟
22	حلول و مادي شدن دين
25	آغاز ماجرا در اسلام
26	اجتهاد بر دين يا در دين؟
28	ریشه ي بحران در جهان اسلام
34	دینداری؛ عامل اتصال به ملکوت
36	سير معنوي و اصالت عوالم باطني
41	وسعت حقيقت انسان
42	حقيقت بشر
45	ریشه ي وحدت و بقاء جامعه
46	آفات عصري شدن دين
48	جامعه ي بحران زده
51	آيا دين يك باور شخصي است؟
54	محروميت از قلب ايماني
55	معني ولايت انسان کامل

جلسه ي دوم، مادي شدن دين و انقطاع زمين از آسمان 63

- 66 خطر تعالي فرهنگي اهل كتاب
69 گم شدن معني خدا
تقدس بخشيدن به ظواهر و مادي کردن
71 دين
73 آفات اعتقاد به حلول
74 مادي شدن جامعه ي اسلامي!
تفاوت روحانيت اسلام، با روحانيون
78 اهل كتاب
80 انقطاع زمين از آسمان
83 ريشه ي مشكلات جهان اسلام
اهميت ولايت اهل البيت^{علیهم السلام} در نجات
86 دينداران
91 دين مادي شده و خدای ناتوان
93 معني ولايت

جلسه ي سوم، دين مادي شده و حاکميت نفس امّاره 99

- 102 علت حقارت جوامع اسلامي
116 خطر قراردادی دانستن احکام
119 رجوع به اهل البيت^{علیهم السلام}؛ تنها راه
121 ايام البشر يا ايام الله؟
122 نظر به همهي ابعاد انسان
125 ظهور اومانيسم به جاي ظهور مهدي^{علیه السلام}
133 ريشه ي بحران معنويت
135 از بد به سوي بدتر
143 سنّت سقوط تمدن ها از نظر قرآن ...
147 حيات تکويني و تشريعي جامعه
151 کتاب و اجل ملتها
153 چرخش روزگار در دست کافر و مؤمن ..
155 سنت ظهور و بطون

158	 شاخص‌هاي هلاکت تمدن‌ها
163	 حیات تشریعی ملّت‌ها
167	 ارتباط تکوین با تشریع
168	 جایگاه تمدن غربی
169	 معنی هلاکت
172	 راز ماندگاری دین
174	 علت ماندن ظالمان
180	 جامعه و شخصیت خاص
183	 راه به ثمررساندن حیات
189	 تحلیل‌هاي شیطانی
194	 بی‌ثمري سرنوشت‌ها
206	 تفاوت حزب و مسجد

مقدمه

باسمه تعالی

1- بحران معنویت، بزرگترین بلایی است که همواره بشر گرفتار آن بوده است و فقط از طریق انبیاء و شریعت الهی قابل رفع است. مشکل وقتی همچنان ادامه می‌یابد که بشریت به جای آن که دست به دامن دین بزند و خود را از آن بحران نجات دهد، پای دین را می‌گیرد و پایین می‌کشد و دین را مادی می‌کند. مؤلف محترم سعی کرده است آفات مادی‌شدن دین را تبیین کند و بنمایاند چگونه با مادی‌شدن دین دریچه‌هایی که بنا بود بشریت از طریق انبیاء بر روی خود بگشاید، بسته می‌شود.

2- در این کتاب سعی شده تا روشن شود وقتی دین خدا مادی گشت دیگر توان تغذیه کردن جان جامعه را ندارد و جان‌ها نمی‌توانند شیفته‌ی آن دین بشوند و امیال دنیایی خود را به پای دین الهی بریزند و در نتیجه دینداران، در

عمل در عين حفظ ظاهر دين، از نتايج مهمي كه از طريق دين مي‌توانند به دست آورند، محروم مي‌شوند.

3- در باره‌ي نقش اهل‌البیت^{علیهم‌السلام} در دين، مؤلف محترم توجه خاصي را با مخاطب خود در ميان مي‌گذارد و روشن مي‌کند جايگاه اهل‌البیت^{علیهم‌السلام} به عنوان واسطه‌هاي فيض، تماس با باطن دين است و از اين طريق دين را از مادي شدن نجات مي‌دهند و در آن حال ديگر احکام الهي قراردادهايي نيست كه به تشخيص خليفه و بنا به مصلحت وقت تغيير كند.

4- از نکات ظريفي كه مورد بحث قرار گرفته تفاوت اجتهاد بر دين و اجتهاد در دين است و تأکيد بر اين‌كه چرا در اجتهاد نوع اول، دين مادي مي‌شود در حالي كه در اجتهاد نوع دوم - كه اجتهاد در دين است و نه بر دين- راه دينداري با ظرافت هرچه تمام‌تر هموار مي‌گردد و حيات ديني حياتي فعال و نشاط‌آفرين خواهد بود.

5- به جهت اهميت موضوع بر آن شدیم كه بـ بحث « سنت سقوط تمدن‌ها از نظر قرآن» را به مباحث «مادي شدن دين» اضافه كنيم تا ضمن تكميل بحث، افقي در مقابل خوانندگان گشوده شود كه هلاكت تمدن‌ها به‌خ‌صوص تمدن غرب چه شاخصه‌هايي دارد و جايگاه آن در سنان جاري در هستي كجاست؟ به اميد آن كه اين كتاب بتواند در حدّ خود تذكري

باشد جهت جلوگیری از فروافتادن جامعه
در دین مادی شده .
گروه فرهنگی میزان

مقدمه مؤلف

باسمه تعالی

بنا بر این است که موضوعات ذیل را در این کتاب با خواننده در میان بگذاریم.

1- ارتباط انسان با حقایق، نیازمند مسیری خاص است که از طریق رعایت و توجه به تمام ابعاد شریعت الهی ممکن می‌گردد، مسیری که در آن عرفان و برهان در کنار فضائل اخلاقی و آداب دینی همه به صحنه می‌آیند و گرنه دین مادی شده‌ای می‌ماند که انسان‌ها در آن به‌جای ارتباط با حقایق قدسی با وهمیات خود به سر می‌برند و قرآن از این پایگاه، یهود و نصاری را نقد می‌کند که یکی عَزِیز را پسر خدا می‌داند و دیگری عیسی را، و به مسلمانان تذکر می‌دهد که گرفتار چنین وهمیاتی نشوند.

2- احکام دین وسیله‌ای است تا راهی از جان انسان‌ها به سوی آسمان معنویت گشوده شود و انسان‌ها با شوق فراوان

از ظلمات دنيا به سوي نور ابدي سير
کنند. در حالي که در دين مادي شده هيچ
افقي در مقابل انسان ها گشوده نمي شود
تا انسان ها بتوانند جان را به جانان
برسانند و جان بگيرند.

3- دين داري انسان هاي ديندار وقتي
نتيجه بخش است که در عمل به احکام
الهي، رويکرد شان به شکلي باشد که
حجاب هاي بين خود و حقايق معنوي را
برطرف کنند و اين مهم در صورتي تحقق
مي يابد که دين خدا گرفتار بينش هاي
مادي نشده باشد وگرنه انسان ها مرده
مي مانند و مرده مي ميرند، چون در طول
زندگي با خدای «حي لايموت» که منبع
حيات است مرتبط نشده اند.

4- وقتي دين واقعي در صحنه ي زندگي
انسان ها حضور نداشته باشد تا انسان ها
توانند با عالم غيب و معنويت ارتباط
پيدا کنند، اميال غريزي و نفس امّاره
عنان زندگي انسان ها را در دست مي گيرد
و جامعه را به سوي هلاکت پيش مي برد و
اين همان خطر مادي شدن دين است.

5- وقتي رجوع بشر به اهل البیت ﷺ
شروع مي شود که جايگاه نياز بشر به
ارتباط با عالم غيب روشن شود و وقتي
جايگاه اين نياز روشن مي شود که بشريت
متوجه گردد که دين مادي شده نمي تواند
جوابگوي ابعاد عميق باطن او باشد.

6- وقتي متوجه ارزش نقش اهل البیت ﷺ
مي شويم که متوجه باشيم از طريق هدايت
آن ذوات مقدس زندگي مسلمانان به سوي

هدفی که اسلام به دنبال آن است سوق پیدا می‌کند و از فروافتادن در دین مادی‌شده نجات می‌یابند.

7- تفاوت نگاه خلفا با نگاه علی ♦
در آن بود که آن‌ها دستورات الهی را امور صرفاً قراردادی می‌دانستند که توسط خداوند تشریع شده است و لذا می‌توان بنا به مصلحت و وقت آن‌ها را تغییر داد ولی حضرت علی ♦ متوجه‌اند که این دستورات به باطنی ملکوتی و غیبی متصل است و انسان‌ها در تغییر آن‌ها آزاد نیستند و به همین جهت با رحلت رسول خدا ﷺ و حذف علی ♦ از حاکمیت جامعه، «ایام الله» به «ایام البشر» تبدیل شد.

8- با مادی‌شدن دین و قراردادی‌پنداشتن احکام الهی، دیگر جایی برای نظر به ملکوت عالم باقی نمی‌ماند تا علم انسان‌ها علم حقیقی شود. بلکه با شعار عصری‌کردن دین، به فقها نیز توصیه می‌شود باید علم آن‌ها مطابق علم زمانه یعنی علوم تجربی باشد و از این طریق می‌خواهند شریعت عصری شود و این خطای بزرگ دوران ما است در مادی‌کردن دین.

9- در موضوع «سنت سقوط تمدن‌ها از نظر قرآن» سعی شده است تا معنی هلاکت تمدن‌ها با موضوع محدودبودن دوره‌ی هر تمدن تفکیک شود تا بدانیم در هر حال هر تمدنی دوره‌ای دارد و پس از طی آن دوره به انتهای خود می‌رسد حال یا با

مقابله با شريعت الهي به انتهايي
 هلاکتبار مي‌رسد و يا با تبعيت از دين
 خدا انتهايي با ثمر خواهد داشت، و
 تمدن غربي نيز از اين امر مستثني
 نيست، منتها بنا بر شواهد قرآني،
 تمدن غربي از جمله تمدن‌هايي است که
 پايان هلاکتبار خواهد داشت و ما بايد
 مواظب باشيم سرنوشت خود را به آن گره
 نزنيم، بلکه از طريق انقلاب اسلامي
 راهي جدا از راه تمدن غربي به روي
 ملت خود بگشاييم تا اُنس با عالم قدس
 که فراموش شده بود تجديد گردد.

10- فاجعه‌ي مادي شدن دين، فاجعه‌ي قرن
 است و تا اهل اندیشه متوجه عمق چنين
 فاجعه‌ي نيشوندي و تمام چهره‌هاي آن
 را بررسي ننمايند نبايد انتظار گشوده
 شدن راه‌هايي به سوي عالم ملکوت را
 براي اين نسل داشت. بر اين اساس يکي
 از انگيزش‌هاي نويسنده در تدوين اين
 بحث آن بود که فضلا و طلاب عزيز
 بتوانند با تدريس اين بحث چشم‌ها را
 از نگاه مادي به دين عبور دهند و هر
 چه بيشتر معني فرهنگ «يَهْدِي اِلٰى
 الْحَقِّ»¹ را که حضرت سجاد
 فرمودند: «نُزِلَتْ فِينَا»² اين آيه در
 مورد ما نازل شده است، به صحنه
 آورند.

به اميد آن‌که با نگاه به جايگاه هر
 تمدن توانسته باشيم راز به ثمر رسيدن

1 - سوره ي يونس، آيه ي 35.

2 - بحار الانوار، ج 24، ص 147.

زندگی‌ها را از طریق شریعت الهی به بهترین صورت بیابیم.

11- در آخر خوانندگان عزیز را متوجه این نکته گراند قدر می‌نمایم که برای حفظ رکن ارزشمند وحدت مسلمین باید خارج از هر گونه بدگویی و دشمنی، هر گروه از مسلمین دلایل علمی و منطقی عقاید خود را ارائه دهد تا با طرح مباحث علمی بتوان از دسیسه‌های اختلاف قومی‌رهایی یافت و همچنان که مقام معظم رهبری «حفظه الله تعالی» می‌فرمایند: «ایمان به مبادی خود و اصول و عقاید خود چیز بسیار خوب و پسندیده‌ای است، پافشاری بر آن هم خوب است، اما این نباید از مرز اثبات به مرز نفی و همراه با تعرض و دشمنی و عداوت، تجاوز کنند.... مباحثه مذهبی عالمانه و در محفل علمی، با بدگویی به یکدیگر در علن در سطح افکار عمومی در مخاطبه با افکاری که قدرت تجزیه و تحلیل ندارند، فرق می‌کند.»³ بر اساس رهنمود معظم له سعی شده موضوعات به صورت علمی مطرح شود تا انقلاب اسلامی در آینده با چالش‌هایی که در صدر اسلام گرفتار آن شدیم، روبرو نشود. طاهرزاده

جلسه ي اول،
جايگاه سير باطني در شيعه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بی‌سرو سامانی فرد و جامعه، چرا؟

پس از سلام و صلوات بر پیامبر و اهل‌البیت او^{علیه‌السلام} از خداوند تقاضای علو روح علامه‌ی طباطبائی^{رحمة الله علیه} را داریم. اندیشمندی که در دنیای آشفته‌ی قرن تکنولوژی، نمایانده‌ی فلاح و سعادت بود و نه تن‌ها گفتارش که وجود او پیامی بلند بود به آن‌هایی که راه قدسی‌شدن انسان‌ها را در این شرایط می‌طلبند.

متفکران وظیفه دارند به آنچه در عالم وجود پیش آمده و پیش می‌آید و آثار و نتایج آن بر ما معلوم نیست، بیندیشند و مسئله را برای بقیه روشن کنند. علامه‌ی طباطبائی^{رحمة الله علیه} یکی از آن متفکران واقعی بودند که تلاش داشتند آثار سوء دوری از معنویت را در دنیای امروز گوشزد کنند، همچنان که مادرشان صدیقه‌ی کبری^(ع) آثار شوم حذف علی^(ع) را که معنویت مجسم بود، به گوش جامعه خواندند. علامه‌ی طباطبائی^{رحمة الله علیه} در اثر مجالست‌های مکرر با پروفیسور کربن و از طرق دیگر، آثار و نتایج سوء دوری از

معنويت را که در فضاي فرهنگ مدرنيته بر بشریت وارد شده بود به خوبی شناختند و تمام همّت خود را صرف کردند تا بتوانند از شعله ورشدن آتش نيستانگاري و نفی معنويت که در خرمن انسانيت افتاده است جلوگیری کنند و اگر آثار آن مرد بزرگ را در اين راستا بنگريم مي‌توانيم نسل جوان جامعه را از گرداب غفلت از امور قدسي رهايي بخشيم و عملاً آن‌ها را به دريائي از معارف قدسي متصل نمائيم.

از آنجايي که علامه‌ي طباطبائي «رحمة الله عليه» متوجه شده بودند فرهنگ مدرنيته با نگاه پوزيتيويستي خود به عالم و آدم، هيچ حقيقت باطني براي امور قائل نيست و از آن طريق راه انسان به سوي آسمان معنويت بسته شده، جهت جبران چنين خطري دست به قلم بردند و آنچه را بايد مي‌نوشتند، نوشتند. امروز ما جهت عبور از فرهنگ غربي و نظر به فرهنگ اهل البيت^{علیهم‌السلام} به شدت به تدبّر در آثار آن مرد بزرگ نيازمنديم و ايشان به خوبی مي‌توانند براي نزديک شدن جامعه به هدف اصلي خود، ما را تغذيه کنند.

حلول و مادي شدن دين

موضوعي که بنا است خدمت عزيزان عرض شود با الهام از فرمايش علامه «رحمة الله عليه» در کتاب «معنويت تشيع» است. ايشان موضوع مادی شدن دين را در مقاله‌اي تحت همين عنوان در آن کتاب مطرح کرده‌اند و

توجه‌ها را به حقایق می‌اندازند که در حال فراموش شدن است. بعد از مقدمات دقیق شناخت‌شناسی، مقایسه‌ای می‌کنند بین انحرافی که در مسیحیت بعد از حضرت مسیح $\blacklozenge$ به وجود آمد، و انحرافی که در صدر اسلام بعد از رحلت پیامبر اکرم ﷺ به وجود آمد و اینکه چگونه مسیحیان به قصد بالابردن مقام حضرت مسیح $\blacklozenge$ ، خدا را پائین آوردند و در آن راستا بحث حُلُول را مطرح کردند. اعتقاد به حلول در حقیقت یعنی خدای بی‌نهایت در یک انسان محدود، محصور شود و این یعنی مادی‌کردن دین. می‌فرمایند: «کلّیسا از همان روزی که قدرت به دست آورد و پناه‌گاه عالم مسیحیت شناخته شد تعلیمات خود را روی اساس «حلول» بنا کرد. جای تردید نیست که این تعلیم، مقام خداوند و الوهیت را هر چه بود در وجود مادی محدود حضرت مسیح محدود و محصور قرار داد.»¹ ممکن است ابتدا اشکال شود که چگونه می‌توان پذیرفت یک دین که نظر به حقایق معنوی دارد مادی شود؟! عنایت داشته باشید وقتی خدای بی‌نهایت با طرح موضوع حُلُول در انسان، محدود و محصور شود و به آن انسان صفات خدایی بدهند، این دین دیگر مادی شده است و به جای آن که نظر افراد به آسمان معنویت و حقایق غیبی معطوف گردد، به

1 - معنویت تشیع، علامه‌ی طباطبائی «رحمة الله علیه»، انتشارات تشیع سال 1385، ص 39.

انساني مي افتد كه خدا در او حلول کرده و لذا به تبع آن هرچه در رابطه با اين دين پيش مي آيد به همان اندازه نازل و مادي مي شود. زيرا با حلول خدا در حضرت مسيح ♦ خدا تا حد ماده و جسم و جسد پائين مي آيد و مقام الوهيت در وجود مادي و محدود حضرت مسيح ♦ محصور مي گردد و به دنبال چنين تصويري، موضوعات ديني كه بايد بر اساس معنويت مخصوص به خود، مورد توجه قرار گيرند مورد غفلت قرار مي گيرند و يك نحوه بتپرستي تحت عنوان توسل به «آب» و «ابن» و «روح القدس» به ميان مي آيد و نهايتاً نطفه ي يك نحوه ماديت صدرصد ضد معنويت در نهاد مسيحيت كاشته شد و در نتيجه به جاي روح انگاري، صورت انگاري حاكم گشت. قرآن در نقد چنين كاري مي فرمايد: «... وَقَالَتِ الْيَهُودُ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ...»² نصاري گفتند: مسيح پسر خدا است، آن سخني است كه واقعيتي بيشتري از آنچه در دهان آنها است ندارد، به اين ترتيب سخن خود را به سخن كفار گذشته شبیه کرده اند.

وقتي كه دين مسيحيت مادي شد تبعات و آثاري را به دنبال خود پديد آورد، از آن جمله استيلاء و استبداد ديني كليسا و قداست بخشيدن به حاکمان و سلاطين بود. زيرا اگر ارتباط يك ملت

با قداست مطلق یعنی خداوند قطع شود به جای خدا سلاطین را قداست می‌بخشند، زیرا یک ملت نمی‌تواند بدون ارتباط با امور قدسی زندگی کند، حال که عالم قدس از منظر و توجه افراد جامعه به کنار رفت، زمینیان را به عنوان قدیسان می‌پذیرند.

از آثار دیگر مادی‌شدن مسیحیت این‌که نشاط دینی از بین رفت و دیگر دین توان تغذیه کردن و قانع نمودن اذهان جامعه را نداشت و عقل‌ها شیفته‌ی آن دین نگشتند، چون دین به مجموعه‌ای از مفاهیم غیرقابل فهم و عقاید غیر قابل بحث تبدیل شد. آرام آرام تعداد زیادی از مردم از دین‌گریزان شدند و به آن پشت پا زدند و در مقابل کلیسا ایستادند و در مادیت کامل سقوط کردند و تعداد اندکی هم که دین کلیسا را پذیرفتند در بند تشریفات قراردادی خشک کلیسا محدود شدند و لذا ریشه‌ی سطحی‌شدن و یا بی‌تفاوت‌شدن مردم مسیحیت را باید در تجسّس دادن به خدا و مادی‌کردن آن جستجو نمود.

آغاز ماجرا در اسلام

علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» پس از تحلیل چگونگی مادی‌شدن مسیحیت، در مورد مادی‌شدن دین در صدر اسلام، معتقدند این مسئله با اظهار بسیار ساده‌ی سخن خلیفه‌ی اول شروع شد که برای اعلام برنامه‌ی عمومی کارهای خود به مردم

اظهار داشت: «نبي اکرم در اتخاذ تصميمات و اداره‌ي امور با وحي مؤيد و مستظهر بود، ولي ما اکنون که وحي آسماني با رحلت نبي اکرم قطع شده، ناگزيريم در اتخاذ تصميمات لازمه به اجتهاد و صوابديد فکري خود عمل کنيم»³ اين جمله ظاهراً هيچ مشکلي هم پيش نمي‌آورد و به گونه‌اي گفته شده که مردم عادي متوجه نشدند چه نوع فکر و فرهنگي را به دنبال خود به همراه مي‌آورد ولي حضرت فاطمه زهرا^{*} و اهل البيت عصمت و طهارت^{علیهم‌السلام}، متوجه شدند اين جمله مشکلاتي را به همراه خواهد داشت و لذا حضرت زهرا^{*} با اعتراض‌هاي خود، گفتند آنچه گفتند و شد آنچه شد و صداي ناله و گريه‌ي حضرت فاطمه زهرا^{*} هنوز از کرانه‌هاي دور تاريخ از مدينه به گوش مي‌رسد، هرچند که بيشتر انسان‌ها علت آن گريه‌هاي اعتراض‌آمیز را نفهميدند.⁴ چيزی که انتظار می‌رود شيعه و سنی از آن به سادگی نگذرند.

اجتهاد بر دين يا در دين؟

سؤال ما اين است که وقتي گفته مي‌شود می‌خواهند در اتخاذ تصميمات لازمه به اجتهاد خود عمل کنند، آیا منظور آن است که در دين اجتهاد مي‌کنند و يا بر دين؟ آیا اجتهاد و

3 - معنویت تشیع، ص 48.

4 - به کتاب «بصیرت حضرت فاطمه^{*}» از همین مؤلف رجوع شود.

کنکاش می‌کنند تا از متن قرآن و سیره‌ی پیامبر ﷺ حکم خدا را بیابند، یا در مقابل سخن صریح دین اجتهاد می‌کنند و نظر خود را بر نظر دین ترجیح می‌دهند؟ به عبارت دیگر اجتهاد در سنت رسول الله ﷺ است یا اجتهاد در مقابل سنت رسول الله ﷺ؟ از نظر فقهای عالیقدر شیعه اجتهاد در برابر نص، ممنوع و حرام است، به این معنی که نمی‌شود وقتی مطلب صریحی از خدا و رسول خدا ﷺ داریم، سخن خود را بر آن ترجیح دهیم، آن‌ها در فروع دین اجتهاد می‌کنند و آن هم اجتهاد در دین، نه مقابل دین. مجتهدین شیعه در متون دین تدبیر و تعمق می‌کنند تا حکم خدا و رسول او را پیدا کنند. ولی اجتهاد در برابر دین به این معنی است که دین چیزی می‌گوید ولی من نظر دیگری ارائه می‌دهم. بنا به گفته‌ی علامه‌ی طباطبائی «رحمة الله علیه»: «این موضوع، مقام خلافت را درست هم‌تراز و همدوش مقام نبوت و رسالت می‌کرد ... با این تفاوت که نبی اکرم تنها در اداره‌ی امور مسلمین اختیاراتی داشت که طبق مصلحت، هرگونه تصمیم مقتضی بگیرد، اما در متن احکام و قوانین الهی حق کمترین دخل و تصرف نداشت، ولی مقام خلافت، هم در متن احکام و شرایع اسلام و هم در امور مسلمین، اختیاری تام و نظری آزاد داشت ...».⁵

اجتهادی که خلفا به آن معتقد بودند به این معنی است که دین مجموعه‌ای از قراردادهاي اجتماعي و روابط فکري بين جامعه است. و پیامبر اکرم ﷺ بنا به وحی الهی قرارداد هايی وضع کردند که در زمان خودشان خوب بود، ولی به نظر خلفا حالا باید کار دیگری انجام بدهند و قراردادهاي دیگری وضع کنند. نتیجه‌ی این نوع اجتهاد این شد که ارتباط دین از آسمان غیب و معنویت بریده شد و به مجموعه‌ای از روابط مادي حسي اجتماعي تبدیل شد. علامه طباطبائی رحمة الله علیه می‌فرمایند: نتیجه این شد که احکام و قوانین دینی اعم از عبادات و معاملات تنها از نقطه نظر افکار اجتماعي استنباطات حسي، اعتبار می‌یافت و حیات معنوي اسلام از مقام عالي و موقعیت واقعي خود تنزل نمود و در زمره‌ی امور اجتماعي صرف قلمداد شد و در حصار ماده محصور گردید.

ریشه‌ی بحران در جهان اسلام

اگر دین از طریق وحي الهی وارد اجتماع شود و مناسبات و قوانین جامعه با ملکوت عالم مرتبط باشد جامعه در تعادل همیشگی خواهد ماند. ولی اگر قوانین جامعه در حدّ قراردادهاي اجتماعي تنزل یافت، در آن حالت نه قداستی دارد و نه انجام دادن آنها انسان را به آسمان غیب صعود می‌دهد. در این صورت هیچ اتصالي بين جامعه و

عالم ملکوت برقرار نیست و این برای نظام بشری بسیار خطرناک است و جامعه را با انواع بحران‌ها روبه‌رو می‌کند. زیرا اگر کثرت‌ها به وحدت حقیقی که عین ثبات و بقاء است، ختم نشوند، در خود مضمحل می‌شوند. مثل نظام ارگانیکی تن شما که اگر به نفس ناطقه‌ی مجردی که دارای وحدت حقیقی است، ختم نشود، بدنتان نظم خود را از دست می‌دهد و متلاشی می‌شود. فرق انسان مرده و انسان زنده در همین است که بدن انسان زنده با نفس خود مرتبط است ولی نفس انسان مرده از بدنش منصرف شده است. سلول‌ها و اعضای بدن متکثر انسان زنده را یک وجود ثابت غیبی به نام نفس ناطقه تدبیر می‌کند، حال اگر ارتباط بدن با نفس ناطقه قطع شود، بدن می‌میرد و سلول‌هایش متلاشی می‌شود. به همین صورت اگر ارتباط جامعه با عالم ثابت قدسی غیبی به هم بخورد، تعادل درونی‌اش به هم می‌ریزد و بی‌سروسامان می‌گردد و به اصطلاح به بحران می‌افتد. حضور فعال اهل‌البیت^{علیهم‌السلام} بر صدر حاکمیت جامعه به جهت مقام خاصی که خداوند برای آن‌ها قرار داده است، موجب ارتباط جامعه با عالم ملکوت می‌گردد. از آن جایی که خلفا فاقد آن مقام بودند حاکمیت آن‌ها نتوانست جامعه‌ی اسلامی را به سر و سامانی که مدّ نظر اسلام بود برساند و اصرار شیعه در حاکمیت امامان معصوم^{علیهم‌السلام} بر جامعه بر اساس چنین مبنایی است.

بر اساس اعتقادات شيعه؛ اهل البيت عليهم السلام واسطه‌ي فيض الهي‌اند و زمينيان و جامعه را به آسمان غيب وصل مي‌کنند و در اين راستا فيض آسمان به زمين مي‌رسد و کثرت‌ها در پرتو وحدت به سرو سامان دست مي‌يابند. ولي خليفه چنين مقامي را ندارد و مدعي چنين مقامي هم نيست، او مي‌خواهد امور جامعه را از طريق اجتهاد خود، آن هم اجتهاد بر دين، اداره کند و اين است عامل اين که جامعه مادي مي‌شود و در نتيجه تمام احکام ماده بر جامعه جاري مي‌گردد، که از جمله‌ي آن احکام، فرسايش و تغدير است و نداشتن هيچ تکیه‌گاه ثابتي که از اضمحلال و نابودي جامعه جلوگیری کند. در همين راستا ائمه عليهم السلام مي‌فرمايند: «لَوْ لَا مَا فِي الْأَرْضِ مِنَّا، لَسَاخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا»⁶ اگر يکي از ما در زمين نباشد، زمين با اهلش فرو مي‌پاشد. يکي از معاني فروپاشي همين بحراني است که امروز جهان را فرا گرفته است چون به واقع مديريت جهان در اختيار آن ذوات مقدسه نيست.⁷

علامه‌ي طباطبائي رحمة الله عليه در مقاله‌ي «معنويت تشيع» در راستاي تبذعات علت مادي شدن اسلام پس از رحلت رسول خدا صلى الله عليه وآله مي‌فرمايند: «او ايل، صلاح اسلام و مسلمين مطرح بود ولي در اواخر، صلاح

6 - الاحتجاج علي اهل اللجاج، ج 2، ص 317

7 - اين نوع بحران غير از بحران تکويني است که با نبودن حجت در هستي به وجود مي‌آيد.

مقام خلافت، جایگزین مصالح اسلام و مسلمین شد! و در نتیجه، هم سیرت اسلامی نبی اکرم⁷ از بین رفت و هم اجرای احکام به طور کلی منوط به صوابدید و نظر خلافت شد.⁸

در رابطه با موضوع صلاح مقام خلافت به جای مصالح اسلام و مسلمین، موضوع کوتاهی خلیفه ی اول با عمل خالد بن ولید را یادآوری می‌کنم که در جریان برخورد با مرتدین، خالد بن ولید به جنگ مالک بن نویره اعزام شد و خالد از راه حیل به مالک طرح دوستی ریخت و همان او شد و همان روز مالک را غافلگیر کرده، گردنش را زد و همان شب با همسر او همبستر شد. در حالی که این کار از نظر اسلام حرام است. هم به جهت این که مالک بن نویره مسلمان بود و هم اگر او کافر بود باید مهلت می‌داد تا مهلت یا عده ی زن شوهردار برای نزدیکی با همسر جدید تمام شود. خلیفه پس از اطلاع از این جریان شرم آور، خالد را هیچ‌گونه مجازاتی نکرد. وقتی به او اعتراض شد که چرا حکم خدا را برخلاف ولید جاری نمی‌کنی؟ جواب داد: «من نمی‌توانم شمشیری از شمشیرهای کشیده ی خدا را در نیام کنم»؛⁹ در این برخورد خلیفه بیشتر به فکر شمشیر خالد بن ولید است که در راستای اهداف خلیفه به کار

8 - معنویت تشیع، صفحه 50.

9 - معنویت تشیع، ص 51.

گرفته مي شود هرچند حكمي از احكام الهي تعطيل گردد.

ما معتقديم اگر حكم خدا در جامعه جاري شود، فيض خدا بر زمين سرازير مي شود و نور وحدت الهي بر جامعه تجلي مي نمايد، به اين معني كه حكم عالم معنويت در عالم ماده جاري مي گردد و از اين طريق كنترل اجتماع متكثره از طريق وحدت عاليه حقيقيه به بهترين نحو انجام مي شود، زيرا وحدت ثبات دارد و وقتي جامعه به عالم وحدت حقيقي وصل باشد با ثبات مي ماند. ولي وقتي حكم زنا را صرفاً يك قرارداد بپنداريم، مي توانيم بگوئيم فعلاً اجراي آن به مصلحت نيست، چون جا يگاه احكام الهي در هستي برايمان روشن نيست. اين كه مي بينيد به سليقه خليفه حكم زنا بر خالدبن وليد جاري نمي شود اين همان اجتهاد در مقابل دين است. دين گفته است حكم زنا بايد جاري شود ولي خليفه معتقد است فعلاً صلاح نيست، زيرا معتقد است احكام الهي مي تواند تابع مصلحت وقت شود، يك روز اجراي آن مصلحت بود و فعلاً مصلحت نيست.

خليفه دوم دستور داد: «حَيَّ عَلَي خَيْرِ الْعَمَلِ» از اذان حذف شود. چون معتقد بود اگر در وقتي كه بايد جهاد كرد و اسلام را گسترش داد بگوئيم «حَيَّ عَلَي خَيْرِ الْعَمَلِ» معنايش اين است كه نماز بالاتر از جهاد است و اين باعث سست شدن ارزش جهاد مي شود. و به نظر خليفه

دوم فعلاً مصلحت جامعه جهاد است.¹⁰ این کار خلیفه به این معنی است که فکر او می تواند به جای نظر دین و سیره ی رسول خدا ﷺ قرار گیرد، نه این که او وظیفه داشته باشد تسلیم حکم خدا و رسول او گردد. خلیفه ی دوم بارها می گوید: «مُتَعَتَاتَانِ كَانَتَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُمَا أَنْهَى عَنْهُمَا وَ أَعَاقَبَ عَلَيْهِمَا»؛¹¹ دو متعه در زمان پیغمبر ﷺ حلال بود من حرام کردم و عامل به آن دو را کیفر می کنم.

باز خلیفه ی دوم در بعضی کلمات خود، اسلام را به شتری تشبیه می کند که سال های مختلف و حالات گوناگون «ناتوانی» و «توانایی» و «ناتوانی بعدی» را طی می کند.¹² به این معنی که اسلام دوره ی کودکی و جوانی و پیری دارد. و این حرف همان مادی کردن دین است، چون پدیده های مادی چنین دوره ها

10 - قوشچی در شرح تجرید می گوید: عمر بالای منبر گفت: «إِيهَا النَّاسُ! ثَلَاثَ كُنَّ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ أَنَا أَنهَى عَنْهُنَّ وَ أَحْزَمُهُنَّ وَ أَعَاقَبُ عَلَيْهِنَّ، مُتَعَتَاتُ النَّسَاءِ وَ مُتَعَتَةُ الْحَجِّ وَ حَيٌّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ»؛ ای مردم سه چیز در زمان رسول الله بود که من آن ها را نهی کرده و حرام می نمایم و هرکس به انجام آن ها مبادرت نماید را عقوبت می کنم که عبارتند از: «متعه ی نساء و متعه ی حج و گفتن حی علی خیر العمل در اذان». (ترجمه ی الغدير، ج 12، ص 79). معنویت تشیع، ص 55.

11 - علی رضا کهنسال، نهج الحق و کشف الصدق، ص 281. تف سیر کبیر فخر رازی، ضمن تفسیر آیه ی «فَمَا اسْتَفْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ...».

12 - معنویت تشیع، ص 54.

و صفاتي را دارند و اين سخنان نسبت به دين نشانه‌ي جدا شدن احكام اجتماع از آسمان معنويت است، به طوري كه وقتي دين پير شد لازم نيست از احكام آن پيروي كرد و مي‌توان احكام جديدي را جايگزين آن احكام نمود.

دينداري؛ عامل اتصال به ملكوت

علامه‌ي طباطبائي «رحمة الله عليه» مي‌فرمايند: «از همين جهت است كه حكومت نوبنياد اسلامي، همشكل امپراطوري‌هاي ديگر همزمان خود، همانند امپراطوري روم و ايران شد».¹³ با همان اختلاف طبقاتي و نظام برده‌داري. در نگاه دين؛ انسان حقيقتاً به دنيا آمده است تا بندگاندي كند. خداوند مي‌فرمايد: «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»؛¹⁴ خلق نكردم جن و انسان را مگر براي بندگاندي و حاصل اين بندگاندي اتصال به عالم ملكوت است و لذا مي‌فرمايد: «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»؛¹⁵ بندگاندي كن تا به يقين برسي. و يقين وقتي حاصل مي‌شود كه روح انسان با عالم ملكوت مرتبط شود، زيرا قرآن مي‌فرمايد: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونُ مِنَ الْمُسَوِّقِينَ»؛¹⁶ و اين چنين ملكوت آسمان‌ها و زمين به حضرت ابراهيم ♦

13- معنويت تشيع، ص 54.

14- سوره‌ي ذاريات، آيه‌ي 56.

15- سوره‌ي حجر، آيه‌ي 99.

16- سوره‌ي انعام، آيه‌ي 75.

نشان داده شد تا اهل یقین شود. از طرفی خداوند به همه‌ی انسان‌ها خطاب می‌کند چرا در ملکوت آسمان‌ها و زمین، نظر نمی‌کنید. «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...»؛¹⁷ آیا نباید در ملکوت آسمان‌ها و زمین بنگرند؟ ملکوت جنبه‌ی غیبی و معنوی آسمان‌ها و زمین است، به طوری که ریشه‌ی همه‌ی هستی مادی در کنترل آن عالم است و آیه‌ی فوق تذکر می‌دهد که باید انسان‌ها از طریق رعایت دستورات الهی نظر‌ها را متوجه آن عالم بنمایند، در این صورت بندگی انسان به مقصد اصلی خود که یقین است می‌رسد و خداوند درباره‌ی آن فرمود: «بندگی پروردگار خود را بنمایید تا به یقین برسید».¹⁸

خداوند در رابطه با این که باطن تمام عالم به ملکوت متصل است و ملکوت عالم در دست خداوند است و از آن طریق عالم را در کنترل خود دارد و فیض‌رسانی می‌کند، می‌فرماید: «فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»؛¹⁹ منزه است خدایی که ملکوت هر چیزی در دست اوست و همه به سویی او برگشت می‌کنند. یعنی ملکوت هر شیئی در قبضه‌ی الهی است، به طوری که از خود هیچ استقلالی ندارد و انسان‌ها باید به جنبه‌ی ملکوتی اشیاء نظر کنند و جنبه‌ی

17 - سوره‌ی اعراف، آیه‌ی 185.

18 - سوره‌ی حجر، آیه‌ی 99.

19 - سوره‌ی یس، آیه‌ی 83.

باطني و غيبي هر چيزي را بنگرند تا جنبه‌ي مادي آن‌ها با جنبه‌ي غيبي باطني شان مرتبط گردد و علم‌شان به عالم و آدم حقيقي باشد. زيرا نظرکردن به عالم غيب يك نحوه اتحاد قلبي با آن عالم پديد مي‌آورد و از آن جايي كه دين از عالم غيب نازل شده و سيله‌اي است تا انسان با جنبه‌هاي غيبي عالم مرتبط گردد و ملكوتي شود و در بستر طبيعت و زندگي در دنيا، از طريق دين، خود را آنچنان تغيير دهد كه شايسته‌ي قرب و قيامت گردد.

سير معنوي و اصالت عوالم باطني

يكي از آيات كليدي كه علامه طباطبائي «رحمة الله عليه» در تفسير آيات ديگر از آن بسيار استفاده مي‌كنند آيه‌اي است كه مي‌فرمايد: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ»؛²⁰ هيچ چيزي نيست مگر آن كه خزائن آن در نزد ما است و ما نازل نمي‌كنيم آن چيز را مگر به اندازه‌اي محدود و معلوم. پيام آيه اين است كه هر چه در اين عالم هست داراي وجودهاي برتر و ملكوتي و خزينه‌اي است. اشياء اين عالم هر اندازه نازل شوند همه ريشه در آن جا دارند و در آن جا داراي وجود عندالهي و جامعيت هستند. و فلسفه‌ي حيات زميني انسان، متحد شدن با مقام ملكوتي و مقام عندالهي موجودات عالم

است. باید انسان در اثر دین‌داری و اصلاح جان، چهره‌ی ملکوتی اشیاء این عالم را ببیند و این عالم را آیت و نشانه‌ی ظهور آن عالم بنگرد و گرنه در کثرات این عالم سرگردان خواهد شد، بدون آن که کثرات را در وحدت ملکوتی آن‌ها بنگرد. بر همین اساس است که گفته می‌شود ما آمده‌ایم تا آسمانی شویم، یعنی جان ما در حین زندگی زمینی مستعد انتقال به ملکوت عالم شود، چیزی که در خلافت انتخابی، مورد غفلت قرار گرفت.

علامه‌ی طباطبائی «رحمة الله علیه» در راستای ضایعه‌ای که به جهت امر فوق بر اسلام وارد شد می‌نویسند: «کسانی که در حیات معنوی و کمالات باطنی مطالعه کافی ندارند و مقاصد حقیقی این رشته از علوم را دریافته‌اند، به خوبی درک می‌کنند که روش «سیر باطنی و حیات معنوی» روی این اساس استوار است که کمالات باطنی و مقامات معنوی انسان، یک رشته واقعیات حقیقی بیرون از واقعیت طبیعت و جهان ماده است و «عالم باطن» که موطن حیات معنوی است، جهانی است بسیار اصیل‌تر و واقعیت‌دارتر و پهناتر از جهان «ماده»، مقامات معنوی، واقعیت‌ها و موقعیت‌های حیاتی اصیلی برای انسان هستند، هرگز از قبیل مفاهیم تشریفاتی

و مقامات و مناصب و عناوين و ضعي و قراردادي اجتماعي نيستند».²¹ خلاصه اين كه اولاً: مقامات باطني كه اولياء الهي به آنها دست يافته اند، واقعيت دارد، ثانياً: آنها واقعيات در عالم ماده نيست، ثالثاً: موطن و محل تحقق آنها همان عالم ملكوت و وجود خزينه اي است كه وجودش اصيلتر و شديدتر مي باشد. پس انسان ها حيات معنوي خود را در سنگ و خاك نمي توانند به دست آورند، بلكه بايد به عالم باطن نزديك شوند و نبايد آنها را مانند عنوان هايي مثل فقر و توانگري و بزرگي و كوچكي كه امور اعتباري و قراردادي هستند، بدانند.

ملاصدرا «رحمة الله عليه» براي بيان امر فوق مثال سنگي را كه طلا شده است با سنگي كه روي آنها را طلا گرفته اند مطرح مي كند تا روشن شود در سير مقامات باطني، وجود انسان شديدتر مي شود تا بتواند به عالم معنويت نزديك گردد، مثل سنگي كه طلا مي شود، نه اين كه در سير معنوي ذات انسان ها تغيير نكند و فقط اعمال آنها تغيير كند. يك انسان متعالي درجه ي وجودي اش شديدتر شده و او از نظر درجه ي وجودي با مردم عادي فرق کرده است. برعكس كسي كه دين را از روي تقليد عمل مي كند و سعي نمي كند تا از طريق دين، درجه ي وجودي نفسش را تغيير دهد. اين مثل سنگي است كه طلا

گرفته‌اند و عملاً ذات او با مردم عادی
فرقی ندارد.

مقامات اجتماعی تابع قرارداد
اجتماع است و لذا بعضاً می‌بینیم عملی
که یک روز پاداش خوب دارد روز دیگر
پاداش بد دارد، چون آن پاداش تابع
قرارداد اجتماع بود و ریشه در ملکوت
عالم نداشت. ولی در مقامات باطنی که
انسان سیر می‌کند و عالمی که این
مراحله را در بر دارد، همه از قبیل
موجودات اصیل و واقعی و بیرون از
حکومت ماده و طبیعت می‌باشند و به
همین جهت می‌گویند: «حیات معنوی و
معادشناهی بر اساس اصالت عالم معنی
استوار است».²²

طرز فکری که دین و مقامات معنوی را
قراردادی و اعتباری بداند و نه حقایق
غیبی، معتقد است فرقی بین اولیاء
الهی و سایر مردم نیست لذا به راحتی
جرات می‌کند که امام حسین ♦ را به قتل
برساند. طرز فکری که دین را صرفاً
دستوراتی قالبی می‌داند که توسط
خداوند وحی شده، نمی‌تواند جایگاه
غدیر و علت معرفی امیرالمؤمنین ♦ را
درست تحلیل کند و لذا همین که به نظر
خود مصلحت ندانست علی ♦ حاکم باشد به
تشخیص خود عمل می‌کند بدون توجه به
تبعات آن که از چشم او پنهان بود.
حضرت زینب(جایگاه تاریخی این بینش
را می‌شناسند و در عصر عاشورا خطاب به

نecش برادرشان ميگويند: «بِأَيِّ مَن عَسَكَرَهُ فِي يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ نَهَباً»؛²³ پدرم فداي کسي که لشکرش را روز دو شنبه منهدوب و نابود کردند. با اين که روز عاشورا روز جمعه بوده است ولي حضرت زينب(س) ميخواهند توجهها را به روز دوشنبه که روز سقيفه و روز خلافت انتخابي است جلب کنند که قوانين دين را در حدّ قراردادهاي اجتماعي ميدانست بدون آن که ربطی بين آنها با مقامات باطني قائل باشد، لذا فرق مؤمن و کافر را در تفاوت اعمال آنها ميدانست و نه در حقيقت جان آنها.

تأکيد غلام علامه ي طباطبائي(رحمةاللهعليه) که ميگويند: «مقامات معنوي واقعيات و موقعيت هاي حياتي اصلي براي انسان هستند و هرگز از قبيل مفاهيم تشريفاتي و مقامات و مناسبات و عناوين وضعي و قراردادي اجتماعي نيستند.» به اين معنا است که مقام معنوي براي کسي که وارد آن شود، مثل کودکی است که جوان ميگردد نه مثل شخصي که پولدار شده، در مقامات معنوي تمام درجهي وجودي فرد تغيير ميکند و در مرتبه ي وجودي ديگري از هستي قرار ميگيرد و ادراک و فهم او از عالم به حقيقت نزديکتر ميگردد.

وسعت حقیقت انسان

حقیقت انسان یا نفس ناطقه‌ی او یک حقیقت گسترده‌ای است که در تمام مراتب هستی حاضر است منتها هر انسانی باید با تزکیه و تعلیم، خود را به حقیقت خود نزدیک کند و در صورت رفع حجاب بین خود و مقامات عالم، به اندازه‌ای که به آن مقامات نظر کند با آن‌ها متحد می‌شود. اگر به عالم ماده نظر کند تمام روحش متأثر از احکام آن عالم می‌شود و خیالات او صورت موجودات عالم ماده را در خود می‌پروراند و اگر با رفع حجاب‌های مادی به ملکوت عالم نظر کند مقامش ملکوتی می‌شود و با احکام عالم ملکوت متحد می‌گردد. زیرا روح یا نفس ناطقه‌ی او در ذات خود دارای وسعتی است به وسعت همه‌ی عوالم هستی و به هر عالمی که توانست توجه کند احکام و انوار آن عالم، جزء وجود او می‌شود و حکم آن عالم بر جان او سرایت می‌کند و لذا می‌توان گفت: انسان در واقع میان مقامات و مدارج باطنی و واقعی سیر می‌کند و نه در میان مقامات قراردادی و اعتباری. بر همین اساس علامه «رحمة الله علیه» می‌فرماینند: «اساس حیات معنوی و معادشناسی اسلام براساس اصالت گذاردن بر عالم معنی است.» یعنی از دیدگاه اهل البیت^{علیهم‌السلام} همین حالا هر کاری بکنی در نفس ناطقه‌ی خود تغییر درجه‌ی وجودی پیدا می‌کنی و همواره با هر عملی که انجام می‌دهی سیری باطنی

خواهيد كرد، چه در جهت مثبت و چه در جهت منفي. ولي از ديده گاه خلافت انتخابي، «سنت اسلامي» به يك «سنت اجتماعي و قرارداداي» تبديل شد و به همين جهت در زمان خلفا تكامل معنوي جامعه به حداقل ممكن رسيد، و تعليم و تعلم ديني با آن همه مسائل دقيق، از مرحله ي حس و ماده فراتر نرفت و معنويتي كه بتواند در جامعه سير روحاني ايجاد كند در جامعه وارد نشد و موضوع سير باطني فقط در بين عده اي از عبّاد محدود شد.

حقيقت بشر

در تفكر حكمت متعاليه روشن مي شود كه هر ممكن الوجودي عين ربط و عين فقر به علت حقيقي خود مي باشد، مثل نور پائيني كه بقايش به ارتباط با نور بالائي است، اگر مانعي بين نور بالائي و نور پائين قرار دهيم، نور پائيني نابود مي شود، زيرا بقاء آن به اتصال آن به نور بالائي است و چيزي جز اتصال نيست. حقيقت انسان هم عين ربط به حضرت حق است و ذاتي است عين فقر و عين ربط، حال اگر در شخصيت تشريعي خود به توحيد محض وصل نشود چون عين ربط و نياز است، به كفر وصل مي شود. زيرا نمي تواند به چيزي وصل نباشد، پس اگر به توحيد يعني به وجود محض و غناي محض وصل نشود، به باطل وصل مي گردد.

توحید؛ حقیقت یگانه‌ای است عین وجود و عین کمال، و غیر توحید عین سراب است، حیاتی که انسان را به آسمان معنویت وصل نکند و قراردادهاي اجتماعي اگر ظهور توحید نباشند و جامعه را به عالم اعلی وصل نمایند، در واقع آن قراردادها کثرت‌هاي بدون اتصال به وحدت‌اند و ماندن در چنین کثرت‌هايي یعنی ماندن در یک زندگی و همی که نتیجه‌ي آن بحران است، چون به باطن پایداری متصل نیست که از فرسایش و اضمحلال و بی‌سرو سامانی آن جلوگیری کند.

وقتی متوجه باشیم حقیقت بشر عین ربط و فقر است، اگر رشته‌ي تعلق او به حق تعالی ضعیف شود به باطل رو می‌کند و بسته به درجه‌ي تعلق او به باطل، از توحید و عبودیت دور می‌شود و به همان اندازه به معدومات وجودنما و به زندگی سرابی دل می‌سپارد و پریشان و بی‌سرو سامان می‌گردد. این جا است که نقش سیر باطنی برای انسان آشکار می‌شود و روشن می‌شود محدود کردن انسان در مجموعه‌ي قراردادهاي اجتماعي چه محرومیت بزرگی برای انسان و جامعه‌ي انسانی به‌بار خواهد آورد.

انسان به وسعت ابدیت است و با همه‌ي عوالم وجود می‌تواند ارتباط داشته باشد مگر این که نظر خود را به محسوسات و متخیلات متوقف کند و از تماس با حقایق باز بماند. هم عالم ملکوت واقعیت دارد، هم وسعت انسان

حقيقي است. پس انسان مي‌تواند با سير خود به سوي عوالم بالا، با آن عوالم تماس داشته باشد. مهم اين است که با اعتقاد به واقعيت آن عوالم جهت نفس ناطقه را به سوي آن‌ها سوق دهد تا با آن‌ها تماس حاصل نمايد و از بهره‌هاي معنوي آن‌ها برخوردار گردد و اين در صورتي ممکن است که خود را از عالم کثرات و تخیلات آسوده کند تا اين‌ها حجاب نظر او نگردند و در حد خود با آن حقايق متحد شود و جذبه‌ي بالقوه خود را با سير باطني به فعليت برساند و بشود آنچه بايد بشود.²⁴

وقتي روشن شد جنس نفس ناطقه طوري است که مي‌تواند در همه‌ي عوالم وجود حاضر باشد، پس کافي است حجاب‌هايي که مانع اين حضور است برطرف گردد تا انسان در شرايطي قرار گيرد که صرف توجه به عالم غيب، موجب اتحاد جان او با آن عالم گردد. همين که تعلقات انسان از عالم ماده کم شود و بتواند به عالم بالا نظر کند، اتحادي بين نفس ناطقه‌ي او و آن عالم پديد مي‌آيد. براي تحقق اين اتحاد و سير به عوالم باطني عالم اولاً: بايد از طريق براهين عقلي و توجهات وحياني، اعتقاد پيدا کرد که چنين عالمي هست و داراي مراتب مخصوص به خود است، ثانياً: از طريق

24 - جهت بررسي بيشتري اين موضوع به کتاب «چگونگي فعليت‌يابتن باورهاي ديني» از همين مؤلف رجوع شود.

رفع رذائل و محقق شدن در فضائل بتوان
به آن عالم نظر کرد.

ریشه‌ی وحدت و بقاء جامعه

اگر جان انسان از عالم غیب جدا شود
از وحدت جدا شده و از آنجایی که وحدت
همان بقاء و وجود است، پس به همان
اندازه که انسان از سیر باطنی به سوی
عالم غیب محروم شود از وحدت و بقاء
محروم شده است. چون همان خدایی که
وجود محض است و همه‌ی وجودات از وجود
محض او ریشه می‌گیرد، هم او «أَحَدٌ» است
و ذاتی است عین وحدت، پس نبود وحدت
برابر عدم است. لذا هر چه جامعه از
خدا دور شود به عدم می‌رسد و هیچ گونه
وحدت و بقایی را نمی‌چشد که به آن
قرار گیرد و از اضطراب‌رهایی یابد.

در فلسفه‌ی اسلامی بیان شده است که
عالم ماده عین حرکت است و عین حرکت
همان «عَدَمٌ مَّا» است یعنی یک قدم با
عدم بیشتر فاصله ندارد. حال مقابل
عین حرکت و تغییر، حضرت احد است که
عین بقاء و ثبات است. هر چه از عین
ثبات دور شویم به نیستی و عدم نزدیک
شده‌ایم. حال اگر جامعه برای سامان
دادن به امور خودش از اندیشه‌ی خود
استفاده کند و از حکم الهی فاصله
بگیرد به نیستی نزدیک شده است، مگر
این که خود را به خدا وصل کند، که
راهکار اتصال به عالم وحدت، سیر به
باطن عالم است از طریق رعایت احکام و

حدود الهي، نه اين که فقط دين را در حد آداب و تشریفات ظاهري عمل کنیم و رویکرد ما در عمل به احکام به باطن عالم نباشد. در صورتی که رعایت احکام و حدود الهي اگر با حضور قلب انجام گیرد عامل اتصال جامعه به جنبه هاي معنوي عالم است. از آن جایی که خلفا به جنبه هاي باطني احکام نظر نداشتند خلافت انتخابی، جامعه ي مسلمین را در جنبه هاي ظاهري دين متوقف کرد و از مقصد اصلي دين که احکام و حدود الهي را نردبان صعود انسان به سوي جنبه ي باطني عالم قرار داده، دور کرد.

خلافت انتخابی دين را به عنوان وسیله ي اداره ي جامعه پذیرفت و به آن پرداخت و حتي سخت گیری هايی نیز اعمال کرد ولی به افقی برتر از رعایت احکام نظر نداشتند، افقی که قلب اما مان معصوم^ﷺ متذکر آن بود و بنابر آن بود که جامعه را متوجه آن نمایند.²⁵

آفات عصري شدن دين

امروزه گاهی در محافل روشنفکري زمزمه مي شود که دين بايد «عصري» و مطابق علم زمانه باشد. آیا مي توان پذیرفت که دين خدا هماهنگ با عصر و دوره ي جديد بشود و براساس ملاکهاي علم تجريبي و تعريفي که علوم تجريبي از

25 - جهت بررسی جایگاه باطني مقام اهل البيت^ﷺ به تفسیرالمیزان آیه ي 33 سوره ي احزاب و آیات 77 تا 79 سوره ي واقعه رجوع فرمائید.

عالم و آدم دارد، تفسیر شود و یا عصر و روزگار باید هماهنگ با افقی شود که دین تعیین می‌کند؟ وقتی کسی بگوید دین باید هماهنگ عصر شود، به فهمی که زمانه از عالم و آدم دارد اصالت داده است نه به دین. «ارنست رنان» در مورد مسیحیت گفته بود: «دین باید اصلاح شود و با وضع جدید سازگاری کند.» از نظر او وضع جدید اصیل است و هر آنچه بشر جدید از عالم می‌شناسد عین حق و حقیقت است و باید دین با آن هماهنگ شود، نتیجۀ این حرف این می‌شود: علوم تجربی که شاخصه‌ی وضع جدید است، مثلاً اعلاّی حق و حقیقت تلقی شود و کمال آدمی هم رسیدن به علم تجربی باشد، بدون آن که بشر به عالمی بالاتر نظر کند و بخواهد خود را در حدّ اتحاد با عالم ملکوت تغییر دهد. در حالی که به قول شیخ الرئیس: علم تجربی ظنّون مُتَراکِمه است مگر این که با قیاس خفی مسئله را جهت بدهید. اگر کسی بگوید دین باید قامتش را خم کند و با وضع جدید منطبق شود، به معنای آن است که قراردادهای بشرِ حسّی را به جای احکام الهی قرار دهیم که این شبیه اجتهاد بر دین است که در صدر اسلام واقع شد، اگر مواظب تبعات سخنان آن‌هایی که می‌گویند دین باید عصری باشد، نباشیم از آفاتی که یکبار تجربه کردیم و راه ارتباط بشر با عالم قدس را منقطع نمودیم، مصون نخواهیم ماند.

بينشي که هماهنگ کردن دين با عصر جديد را پيش مي‌کشد و اصرار دارد بايد اصالت را به برداشته‌هاي علوم جديد نسبت به عالم و آدم داد، ناخودآگاه خبر از برداشت غلط خود از جايگاه دين در هستي مي‌دهد. چنين بينشي معتقد است چيزي اصيل‌تر از دين وجود دارد و دين بايد رنگ آن چيز را به خود بگيرد و جالب است آنچه را دنياي مدرن پيشهاد مي‌کند عموماً عادات و رسومات اجتماعي است که هيچ ريشه‌ي باطني ندارند تا بشر را به ثابتهات عالم متصل گردانند. به گفته‌ي يکي از انديشمندان معاصر: «ژان ژاک روسو با بحث قراردادهاي اجتماعي مي‌خواهد بگويد بشر با فکر خود مي‌تواند اجتماع خود را بگرداند و تدبير کند و نه نياز دارد با طبيعت هماهنگ شود - بلکه طبيعت را هم هماهنگ قراردادهاي خود مي‌کند - و نه نياز به مرجعي و حقيقي دارد که بخواهد قراردادهاي اجتماعي‌اش را هماهنگ حقايق قدسي قرار دهد.»²⁶

جامعه‌ي بحران زده

از آن جايي که انسان در عالم زندگي مي‌کند و نه بر عالم، اگر جامعه صرفاً با فکر انسان‌ها اداره شود چنين جامعه‌اي از عالم قدس و معنا بريده خواهد شد و از حضور در گستره‌ي بيکرانه‌ي عالم وجود محروم مي‌گردد و

سیر باطنی به سوی حقایق را که منشأ نور و کمال‌اند، از دست می‌دهد. این فکر شبیه همان فکری است که بعد از پیامبر^ص با طرح اجتهاد و صواب‌دید فکری خلیفه جامعه را اداره کرد و با حذف علی^ک به صحنه حکومت اجتماع مسلمین پا گذاشت. و علامه‌ی طباطبائی^{رحمة الله علیه} سعی دارند نقش این فکر را در نظام هستی تحلیل کنند و روشن نمایند چون چنین فکری یک فکر مادی است و نه قدسی، به فرسایش و بحران می‌رسد و جامعه را به بحران می‌کشانند، مثل هر پدیده‌ی مادی که محکوم تغییر و فرسایش است. جامعه شبیه پارچه‌ی پوسیده‌ای خواهد شد که هر کجایش را وصله کنی، جای دیگرش پاره می‌شود و تمام زندگی انسان گرفتار جامعه‌ای می‌گردد که هیچ ثبات و آرامشی در آن نیست تا امکان زندگی آرام که شرط صعود انسان است فراهم شود، در آن حال این انسان است که باید دائم تلاش کند جامعه‌اش را یک طوری نگهدارد و به جای آن که انسان در آغوش جامعه در انس با عالم قدس به سر ببرد هر روز با معضلی روبروست که باید به آن بپردازد.

جامعه‌ای که با قرارداد های بشری اداره شود، جامعه‌ای است بحران‌زده که دائماً انسان در آن جامعه متوجه معضلی می‌شود که قبلاً به آن فکر نکرده و قراردادی برای آن تنظیم ننموده بود، و هیچ‌وقت هم از این بحران بیرون

نمي آيد، چون حکم قدسي همه جانبه نگر بر جامعه حاکم نيست.

در شرايطي قرار داريم که بخواهيم يا نخواهيم تحت تأثير فلسفه ي جديد غرب هستيم و جا دارد مقايسه اي بين فلسفه ي غربي و نگاه آن به جامعه و افراد، با فکر خلفاء بشود و در همان راستايي که شيعه براي عبور از تفکر خلفا راه کارهايي را مي شناسد، بتوانيم نسبت به عبور از تفکر غربي از ذخيره ي فرهنگي مهمي که اهل البيت عليهم السلام در اختيار ما گذاشتند بهره بگيريم.

فلسفه ي جديد غرب به خصوص پوزيتيويسم، علم به حقايق و اعيان اشياء را منکر است و علم را به علم به ظاهر، محدود مي داند و در اين حال يا به کلي منکر دين است و يا دين را در حد قرار داده ها و آداب و رسوم اجتماعي پائين مي آورد. در حالي که قرآن مي فرمايد: «وَإِنْ مِّنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ»؛²⁷ هيچ چيزي نيست مگر آن که خزائن آن چيز نزد ماست و نازل نمي کنيم آن را مگر به اندازه اي معلوم و محدود. اين آيه بيانگر وجود خزينه اي هر چيزي است نزد خدا، به اين معني که هر مخلوقی از نظر باطني، داراي خزائني است در نزد خداوند که جذبه ي غيبي و ملکوتي آن مخلوق است. وقتي منکر حقايق غيبي و اعيان اشياء شديم عملاً يکي از

اساسی‌ترین عقاید دینی را که عامل حرکت انسان‌ها به سوی عالم غیب است، مذکور شده‌ایم، در این حال دیندار بودن به معنی پذیرفتن مجموعه‌ای از باورهای ذهنی است، در آن حدّ که ما در ذهن به آن‌ها باور داریم، بدون آن که نظر به واقعیت خارجی آن‌ها داشته باشیم، نهایتاً اعتقاد به غیب در حدّ یک باور مفهومی خواهد بود مثل باور به مفاهیم ریاضی و نه باور به حقایق ملکوتی که به جهت درجه‌ی وجودی شدیدتر در معرض حسّ قرار نمی‌گیرند.

آیا دین یک باور شخصی است؟

باور عده‌ای از دینداران به عالم غیب در حدّ باور به مفاهیم ریاضی است و هیچ واقعیت خارجی برای احکام الهی قائل نیستند، به عبارت دیگر دین آن‌ها در حدّ باور به مفاهیم ذهنی است که پایه‌ی آن در نفس خودشان است و در واقع دین برای آن‌ها یک خیال خوش معنوی است، و معنویتش معنویتی شخصی است که خودشان دوست دارند این طور فکر کنند، نه این که آن عقیده واقعیت خارجی داشته باشد.

یک وقت معتقدیم خدا و ملائکه و عالمی که انسان در باطن خود به سوی آن سیر می‌کند واقعیت دارد، ولی محسوس به حسّ نیست و با عقل و قلب قابل فهم و درک است، ولی یک وقت است که از حرف‌های دین خوشمان می‌آید، چون روحمان را

آرام مي‌کند، کاري نداريم واقعيت دارد يا نه. غزليات حافظ مي‌خوانيم، مثنوي مي‌خوانيم، گاهي دعا مي‌کنيم و از همهي اين‌ها هم لذت مي‌بريم اما همه‌اش در حد مفاهيم در نزد خودمان است. اين طرز فکر را در فلسفه‌ي غرب تحت عنوان «Nominalism» يا «نام‌باوري» و نام‌گرایی مي‌شناهند. اين طرز فکر معتقد است موجودات داراي ذات نيسـتند و «تعريفات» به ذات موجودات بر نمي‌گردد بلکه برداشته‌هاي هستند که خودمان آن‌ها را در مورد چيزها مطرح کرده‌ايم²⁸ از جمله کسانی که معتقد به اين طرز فکر است ديويده هيوم انگليسي است که دين را یک گرايش شخصي مي‌داند که براي عده‌اي وسيله آرامش خيال است، نه اين که عملي باشد جهت اتصال جان انسان به عالم غيب و ملکوت.²⁹

اين‌که در هر زمان علماء دين تکاليف مخصوص مؤمنين را مشخص مي‌کنند مسئله‌اي است غير از اين که فکر کنيم اصل دين عصري است و ريشه در حقايق ثابت ندارد. آنچه در نزد علماي شيعه مطرح است، رعايت مقتضيات زمان و اجتهاد در احکام فرعي با تکیه بر اصول ثابت

28 - به کتاب «کار روشنفکري» از بابک احمدي، نشر مرکزي، 1374 رجوع شود.

29 - آن عده از روشنفکران مسلماني که اخيراً مدعي‌اند قرآن مربوط به فهم پيامبرﷺ است بدون آن‌که خداوند آن را به پيامبرﷺ وحی کرده باشد، بر مبنای مکتب «Nominalism» چنین نظرياتی را مطرح می‌کنند.

قدسی است ولی هرگز نمی خواهند دین را تابع اموری قرار دهند که هیچ مبنای آسمانی ندارد و آن را در پای رسومات سیاسی و اجتماعی که امروزه عمده‌تاً غربی است، قربانی نمایند. شناختن زمانه یک چیز است و به رسمیت شناختن قرارداد های زمانه چیز دیگری است. همچنان که شناخت مبنای دین و اصول آن یک چیز است و تطبیق عمل مکلف بر اساس آن اصول در هر زمان چیز دیگر.

بعضی‌ها می‌گویند: فقیه باید مقبولات زمانه، یعنی آنچه را اکثر مردم پذیرفته‌اند به رسمیت بشناسد و براساس آن‌ها احکام دین را استنباط کند. نتیجه‌ی این حرف این است که رجوع کردن به سخن خدا و معصومین^{علیهم‌السلام} که رجوع نمودن به حقایق ثابت عالم است، به حاشیه رانده شود و عملاً مقبولات زمانه به جای باطن دین بنشینند و به دین جهت بدهد و ارزش دین را در پذیرش مردم قلمداد کنیم، نه ارزش مردم را به پذیرش دین. باید مواظب بود چنین مشکلی پیش نیاید وگرنه امور جامعه از حقایق ثابت عالم قدس منقطع می‌گردد و جامعه با انواع بحران‌ها روبرو می‌گردد. کاری که امثال آقای مهندس مهدی بازرگان و یا «سر احمد خان هندی» کردند همین بود که اصالت را به علوم جدید دادند و بر آن مبنا دین اسلام را تفسیر نمودند و عملاً این‌ها به دین گفتند تو باید این چنین باشی که تفکر مدرن می‌گوید و اصالت را به رسومات غربی دادند و دین را

براساس آن رسومات خم کردند تا مطابق تفکر مدرن شود. اين نوع فکر، مقامات معنوي را از انسان مي‌گيرد و رابطه‌ي انسان را از ساحت قدس جدا مي‌کنند و قبله‌گاه او را ابعاد زميني انسان قرار مي‌دهد. در چنين شرايطي اگر شبانه روز هم دين را تبليغ کنيم تا مردم مؤدب به آداب آن باشند چون مردم دين را به عنوان يك قرارداد مي‌شناسند اين حق را به خود مي‌دهند که اگر قرارداد بهتري را شناختند آن را به جاي دين بگذارند. زيرا در چنين ديني سير باطني و معنوي معني نمي‌دهد تا انسان‌ها به دنبال نتايجي باشند که پيامبر و ائمه عليهم‌السلام در پي آن بودند و آن وقت آرام آرام اين سؤال مطرح مي‌شود که دين به چه درد مي‌خورد و ناخواسته افراد به اين باور مي‌رسند که آنچه را دين به ما مي‌دهد از طريق غير دين هم مي‌توان به دست آورد. غافل از اين که آنچه به دست آورده‌اند آن چيزي نيست که دين مي‌خواست و آنچه پيش آمده حاصل يك دين مادي شده است و نه يك دين قدسي و متصل به عالم قدس و ملکوت عالم.

محروميت از قلب ايماني

وقتي روشن شد دين فقط با بينشي قدسي مي‌ماند پس با هماهنگ شدن با روزمرگي‌ها در حجاب مي‌رود و برعکس، با اجراي احکام دين به عنوان احکام نازل

شده از عالم قدس، جامعه به عالم قدس می‌پیوندد، به عالم قدسی که عین بقاء و ثبات است. اگر پیوندهای فردی و اجتماعی با حقایق قدسی بریده شد، شخص ممکن است آداب دینی داشته باشد ولی سیر باطنی ندارد و قلبی ایمانی در صحنه اعمال و رفتار او ظهور نخواهد کرد. در آن حال عالم او عالم دینی نیست، دین و سیله‌ی برآورده شدن مقاصد غیر الهی می‌شود و به دنبال آن، جامعه دچار بحران می‌گردد. نمونه‌ی آن را در طرح‌های اجرائی که در فضای الگوگیری از توسعه‌ی غربی انجام می‌گیرد می‌بینید به طوری که خود آن طرح‌ها منشأ بحران می‌شوند و مجبوریم برنامه‌ای بریزیم تا بحران‌های حاصل از آن طرح‌ها را خنثی کنیم و باز برنامه‌ای دیگر برای خنثی کردن بحران‌های جدید و این می‌شود زندگی در بحران و نه زندگی در آغوش نعمت‌های خدا.

معنی ولایت انسان کامل

مطلب دیگری که در رابطه با قدسی‌کردن امور لازم است عرض شود؛ موضوع اعتقاد به ولایت انسان‌های کامل و واسطه‌های فیض الهی است. در روایات داریم که رسول خدا ﷺ و ائمه‌ها تأکید دارند؛ هرکس ولایت ما را ندارد در مسیر دین‌داری به نتیجه‌ای که باید برسد نمی‌رسد، تا آن جا که روایات تأکید می‌کنند فلسفه‌ی ارسال همه‌ی

رسولان به خاطر ولايت پيامبر خدا ﷺ و حضرت علي ♦ ميباشد. رسول اكرم ﷺ ميفرمايند: ملكي نزد من آمد و پرسيد: «يَا مُحَمَّدُ سَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا عَلَى مَا بُعِثُوا قَالَ قُلْتُ عَلَى مَا بُعِثُوا، قَالَ عَلَى عَلِيٍّ وَلَايَتِكَ وَ لَايَةِ عَلِيٍّ بَنِ أَبِي طَالِبٍ ♦»؛³⁰ اي محمد بپرس پيامبراني را كه پيش از تو برانگيخته شدند به چه چيز مبعوث شدند؟ من گفتم: بر چه چيز برانگيخته شدند؟ گفت: بر ولايت تو و ولايت علي بن ابى طالب ♦ مبعوث شدند.

موضوع از اين قرار است كه پيامبر اكرم ﷺ ميفرمايند: «أَوَّلُ مَا خَلَقُ اللَّهُ نُورِي»؛³¹ اولين چيزي كه خدا خلق كرد نور من بود. يعنى نور رسول خدا ﷺ يك واقعيت حقيقي فوق زمين و زمان است و نيز ميفرمايند: «كُنْتُ نَبِيًّا وَ اَدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ»؛³² من پيامبر بودم در حالي كه حضرت آدم ♦ هنوز بين آب و گل بود و خلق نشده بود. و نيز حضرت علي ♦ ميفرمايند: «كُنْتُ وَصِيًّا وَ اَدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ»؛³³ من وصي بودم و هنوز آدم در بين آب و گل بود. اين نوع وجود براي پيامبر خدا ﷺ و علي ♦ و ساير ائمه عليهم السلام به اين معني است كه آنها در مرتبه‌ي بالاتر از عالم ماده و عالم خلق، در عرش الهي حاضر بوده و حاضر

30 - إرشاد القلوب إلى الصواب، ج 2، ص 210.

31 - بحار الانوار ج 1، ص 97.

32 - شيخ بهايي، مفتاح الفلاح، ص 41.

33 - عوالي اللآلي، ج 4، ص 124.

هستند و از این جهت یک نوع ولایت بر هستی دارند و وظیفه‌ی انسان‌هاست که با پذیرش ولایت تشریعی آن‌ها، جان خود را به نور عرشی اهل‌البیت^{علیهم‌السلام} متصل گردانند و اعتقاد به ولایت ائمه^{علیهم‌السلام} به آن معنی است که جان خود را متوجه حقایق عالیه‌ای بکنیم که اهل‌البیت^{علیهم‌السلام} ♦ مظاهر تام آن حقایق‌اند و نزدیکی به آن مظاهر مطهره وسیله‌ی اتصال به آن حقایق عالیه است و هرکس منکر آن حقایق باشد، یعنی منکر ولایت اهل‌البیت^{علیهم‌السلام} ♦ باشد در یک دینداری قالبی و بی‌روح فرو می‌افتد و به هیچ چیز نمی‌رسد، عملاً از عالم قدس روی برگردانده و در دین خود در حد آداب و رسومات مشغول و متوقف است. خلافت انتصابی بدون توجه به مسئله‌ی ولایت، تصورش این بود که امور دنیایی مردم باید متصدی داشته باشد نه این که انسان‌ها باید با ارتباط با عالم قدس سروسامان بگیرند. لذا با محدود کردن مسلمانان در یک نظام اجتماعی به ظاهر اسلامی و انکار ولایت ائمه‌ی معصوم^{علیهم‌السلام}، مسلمانان را از ارتباط با عالم قدس محروم کردند.

بحث ولایت در راستای سیر باطنی که شیعه بر آن تأکید دارد یک بحث عمیق و دقیق علمی است که باید مورد شناخت قرار بگیرد. هدف دین آن است که انسان از طریق آداب دینی به مقام وحدت حقیقیه‌ی تامه‌ی انسانی، یعنی مقام

موحد محض دست يا بد. توحيد در مقام انساني يعني مقام انسان كامل كه همان مقام اهل البيت^{علیهم السلام} باشد و ارتباط باچنين مقامي شرط سير باطني همه جانبه ي انسان ها است و نمي توان بدون چنين ارتباطي به نتيجه رسيد. ابن عباس نقل مي كند كه به رسول خدا^ص عرض كردم به من توصيه اي بفرمائيد، حضرت فرمودند: «عَلَيْكَ بِحُبِّ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي؛ قَالَ عَلَيْكَ بِمَوَدَّةِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبَلُ مِنْ عَبْدٍ حَسَنَةً حَتَّى يَسْأَلَهُ عَنْ حُبِّ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَهُوَ تَعَالَى أَعْلَمُ فَإِنْ جَاءَهُ بِوَلَايَتِهِ قَبِلَ عَمَلَهُ عَلَى مَا كَانَ فِيهِ وَ إِنْ لَمْ يَأْتِهِ بِوَلَايَتِهِ لَمْ يَسْأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ وَ أَمَرَ بِهِ إِلَى النَّارِ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ النَّارَ أَشَدُّ غَضَبًا عَلَى مُبْغِضٍ عَلَيَّ مِنْهَا عَلَى مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ وَلَدًا»؛³⁴

علي بن ابی طالب را دوست بدار. عرض كردم: يا رسول الله! ديگر چه سفارش داري؟ فرمود: به علي بن ابی طالب مودت بورز. سوگند به خدایي كه مرا به حق به پیامبری برانگیخته است خداوند هیچ حسنه ای را از بنده ای نمی پذیرد مگر آن كه از حبّ علي بن ابی طالب از او پرسش كند و خداوند آگاه است اگر بنده ي او در حالی به روز رستخیز آمد كه ولایت علي را با خود داشت، عمل او را

می‌پذیرد و اگر ولایت او را نداشت دیگر از اعمال او پرسشی نمی‌کنند و فرمان می‌دهد به آتش دراندازندش. ای ابن عباس! سوگند به خدایی که مرا به حق به پیامبری برانگیخت، آتش بر کسی که نسبت به علی کینه ورزد بیش‌تر شعله خواهد کشید تا کسی که برای خدا فرزند قائل باشد.

چنانچه در این روایت دقت فرمایید اصرار بزرگی در راه دین‌داری را در جلوی ما می‌گشاید و به ما می‌فهماند که تا قلب‌ها به سوی انسان‌های قدسی سیر نکنند بهره‌ای از اعمال خود نمی‌برند. تدبر در این روایت به خود عزیزان واگذار می‌شود.

سخن آخر این‌که: اسلام باید محقق شود تا حکومت اسلامی به معنی واقعی محقق گردد. با طرح حکومت اسلامی و طرح آداب اسلامی، ما در ابتدای راه هستیم. حکومت اسلامی وقتی به نتیجه‌هایی که باید برسد می‌رسد که زمینه‌ی تحقق دیانت در باطن انسان‌ها فراهم گردد تا انسان‌ها به بندگی کامل خداوند که مقصد اصلی خلقتشان است برسند. با سوزِ بندگی و اصالت‌دادن به بندگی خداوند جامعه‌ی اسلامی متحقق می‌شود. باید به سراغ کسانی برویم که آتش در سینه دارند و به جان دیگران آتش می‌زنند و سخت مواظبانند که دین گرفتار بینش‌های مادی نگردد. عنایت فرمودید که یک بینش غلط چگونه دین را تا حد یک قالب میان‌تهی تنزل می‌دهد، در

راستاي فاصله گرفتن از برداشتهاي غلط از دين عرض مي كنم افكار علمايي همچون حضرت امام خميني «رضوان الله تعالي عليه» و علامه طباطبائي «رحمة الله عليه» نوري است كه ما را در حد اسلام قالبي و اعتباري متوقف نمي كند.

خداوندا: به حقيقت فاطمه زهرا* كه دغدغه و نگراني داشتند تا دين گرفتار افكار مادي نشود، ما را منور به ديني بفرما كه هرچه بيشتر راه قلب ما را بر عالم قدس و معنويت بگشايد.

خداوندا: به لطف و كرم خودت اين ملت را به انديشمندان اسلامي متصل بگردان، و روز به روز رحمتي به اين جامعه عطا فرما كه بتوانند از طريق عالمان واقعي راه خود را به سوي تمدن اسلامي باز نمايند.

مباحث مطرح شده در اين جلسه را به قرار زير جمع بندي مي كنيم:

1- علامه ي طباطبائي «رحمة الله عليه» با ارتباط با پروفيسور كربين و ساير طرق به طور ريشه اي متوجه ضد قدسي بودن فرهنگ مدرنيته شدند و سعي كردند جهت جبران چنين خطري قلم به دست گيرند و آنچه بايد بنويسند نوشتند.

2- طبق نظريه ي حلول، مسيحيت معتقد است خداوند در جسم حضرت مسيح ♦ حلول کرده و از اين طريق دين الهي مادي شد و افق ها از توجه به خدا به سوي شخص مسيح ♦ تغيير جهت داد.

3- وقتی دین خدا مادی گشت دیگر توان تغذیه کردن جان جامعه را ندارد و جانها نمیتواند شیفتهی آن باشد.

4- سخن خلیفه‌ی اول و اجتهادی که او بدان معتقد بود آغاز ماجرایی مادی شدن دین در اسلام بود تا آنجا که خلیفه اختیار تمام پیدا کرد تا بالاتر از پیامبر^ص در متن احکام الهی نیز تصرف کند.

5- اگر مناسبات اجتماعی از طریق وحی الهی به ملکوت عالم مرتبط نشود جامعه به انواع بحرانها گرفتار می‌گردد.

6- در سیر اجتهاد خلیفه، «صلاح مقام خلافت» به جای مصالح اسلام و مسلمین نشست که نمونه‌هایی مثل عدم اجرای حد بر خالد بن ولید از آن نوع است.

7- دینداری حقیقی عامل اتصال به ملکوت خواهد شد و موجب می‌شود تا علم انسان به عالم و آدم، علم حقیقی باشد و با جنبه‌های ملکوتی این عالم ارتباط برقرار کند، چیزی که در روش خلفا کاملاً مورد غفلت قرار گرفت.

8- وحدت و بقاء جامعه در راستای اتحاد با حضرت احد که عین وحدت و بقاء است محقق می‌شود و هراندازه جامعه از دین معنوی و سیر باطنی محروم شود از وحدت و بقاء محروم شده است.

9- با عصری شدن شریعت و هماهنگ شدن دین با برداشتهایی که علوم تجربی از

عالم و آدم دارد، عملاً به جاي
 اصالت دادن به وَحي الهي، پذيرفته ايم
 آنچه بشر جديد از عالم مي شناسد عين
 حق و حقيقت است و اين خطاي بزرگ
 دوران ما در مادي کردن دين است.

10- در آخر، جا يگاه ولايت انسان كامل
 از جهت اتصال جامعه به عالم قدس مورد
 بحث قرار گرفت و تأكيد شد كه رمز
 بقاي حكومت اسلامي و سير آن به سوي
 تمدن اسلامي رجوع به علمايي است كه به
 كمك فرهنگ اهل البيت^{علیهم السلام}، جامعه را از
 خطر مادي شدن دين مي رهانند.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

جلسه ي دوم ،
مادي شدن دين و انقطاع
زمين از آسمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا
الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ
الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ
عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيَكُمْ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ
شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»¹

ای کسانی که ایمان آورده اید!
مشرکان ناپاکند؛ پس نباید بعد از
امسال در سال‌های دیگر نزدیک مسجد
الحرام شوند! و اگر از فقر
می‌ترسید، خداوند هر گاه بخواهد،
شما را به کرمش بی‌نیاز می‌سازد؛
خداوند دانا و حکیم است.

خداوند در آیه‌ی فوق می‌فرماید
مشرکین نجس هستند، مواظب باشید با
آن‌ها مأنوس نشوید و از قطع رابطه‌ی
اقتصادی با آن‌ها هراسی نداشته باشید
که خدا به زودی از طریق فضل خود اگر
بخواهد شما را بی‌نیاز می‌کند. و از
محاصره‌ی اقتصادی هم نترسید بلکه از
این نگران باشید که آن‌ها در اجتماع
شما وارد شوند و روان جامعه‌ی شما را
آلوده کنند زیرا آنچه موجب نجات
آن‌ها است روح و روان شرک‌آلودشان است.

به عبارت دیگر باطن آن‌ها نجس است که به ظاهر آن‌ها نیز سرایت کرده است. پس نباید زمینه‌ای فراهم باشد که روح و روحیه‌ی مشرکان در مجامع علمی و فکری مسلمانان نفوذ کنند و نگاهی که آن‌ها به عالم و آدم دارند در صحنه‌ی فرهنگی شما حضور یابد.

خطر تعالی فرهنگی اهل کتاب

در آیه‌ی بعد می‌فرماید: «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ»؛² با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی‌آورند و آنچه را خدا و رسول او حرام گردانیده‌اند، حرام نمی‌دارند و به دین حق متدین نیستند، مقاتله کنید تا با کمال خواری به دست‌خود جزیه دهند.

هیچ‌یک از دو ملت اهل کتاب، آنچه را خدا و پیامبر حرام کرده، حرام نمی‌دانند پس در واقع این‌ها به دین حق که مطابق فطرت است پشت کرده و راهی جدا از راه فطرت انسان‌ها و نظام عالم در پیش گرفته‌اند، پس باید کنترل شوند و با مبارزه با آن‌ها، آن‌ها را مجبور به دادن جزیه کنید، طوری از آن‌ها جزیه بگیرید که خوار شوند و برای خود تعالی فرهنگی احساس نکنند و نتوانند

عقاید خرافی خود را منتشر نمایند، همه‌ی این‌ها از آن‌رو است که آن‌ها ایمان مورد قبول خدا را پیروی نمی‌کنند.

خداوند در آیات فوق می‌فرماید با هرکس که به خدا و قیامت ایمان ندارد باید مبارزه کرد، چه یهود و چه نصاری، تا آن‌جایی که اُبّهت فرهنگی‌شان از بین برود و به خدمت دین در آیند و با دست خود جزیه دهند و خوار شوند. چون اگر با چنین اشخاصی معاشرت کردید به مشکلاتی دچار می‌شوید که پیش‌بینی آن را نمی‌کردید و در فضایی قرار می‌گیرید که مثل زندگی آن‌ها، دینداری در جامعه به حاشیه می‌رود و دنیا برای‌تان جلوه می‌نماید و مهم می‌شود و با این‌که از دنیا جز بهره‌ی اندکی نصیب کسی نمی‌گردد ولی تمام امیدتان به دنیا و اسباب آن می‌شود و توکل‌تان از دست خواهد رفت.

سپس توصیه می‌فرماید؛ حال که نزدیکی به آن‌ها چنین مسائلی را به دنبال دارد سعی کنید هیبت و قدرت اهل کتاب را در اذهان از بین ببرید تا در جامعه خوار شوند «وَهُمْ صَاغِرُونَ» و در نتیجه رغبت به اختلاط فرهنگی با آن‌ها در افراد جامعه از بین برود، چیزی که متأسفانه ما فرا موش کردیم و دچار مشکلات بسیاری شدیم.

سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است که چرا باید با اهل کتاب جنگ کرد تا جایی که خوار شوند و جزیه بدهند؟

جواب اين سؤال را خداوند در آيات بعدي مي‌دهد و مي‌فرمايد:

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِإِفْوَاهِهِمْ يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ * اتَّخَذُوا أَحِبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَإِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ»³

يهود گفتند: «عزير پسر خداست!» و نصاری گفتند: «مسیح پسر خداست!» این سخنی است که با زبان خود می‌گویند که همانند گفتار کافران پیشین است؛ خدا آنان را بکشد، چگونه از حق انحراف می‌یابند؟! اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند با آن که مامور نبودند جز این‌که خدای یگانه را بپرستند که هیچ معبودی جز او نیست، منزه است او از آنچه با وی شریک می‌گردانند.

علامه‌ی طباطبائی «رحمة الله علیه» در ذیل دو آیه‌ی فوق می‌فرمایند: هرچند یهود بیشتر از باب احترام، عزیر را پسر خدا می‌دانست ولی باز یک نحوه انحراف است، این قول مسیحیان که مسیح پسر خداست شبیه قول مشرکین قبلی است که یک بت را خدا و یکی را پدر او می‌دانستند. خدا آن‌ها را بکشد که در مرحله‌ی اعتقادی از حق

به باطل تا کجا منحرف شدند؟ به جای اطاعت خدا، اُخْبَار را بدون هیچ قید و شرطی اطاعت می‌کنند و آن‌ها مسیح را نیز به جای خدا، ربّ خود قرار دادند و قائل به اُلوهیت او شدند، در حالی که هیچ‌کدام از یهود و نصاری و پیروان نبوتند مگر به این که خدا را پرستند و اتخاذ ربّ به وسیله‌ی اطاعت استقلالی از هرکس همان عبادت‌کردن اوست.» و در آخر آیه شرک آن‌ها را گوشزد می‌کند و می‌فرماید: «خداوند منزه است از آنچه مشرکان به او نسبت می‌دهند. یعنی هم آنچه آن‌ها به خدا نسبت می‌دهند از ساحت پاک الهی مبری است و هم آنچه مدعیان یهود و نصاری، به عنوان علماء این ادیان انجام می‌دهند، مشرکانه است.»

گم‌شدن معنی خدا

اهل کتاب مذکر خدا نشدند ولی خدا را محدود کردند و حدّ او را حدّ ماده و آدم قرار دادند. این‌ها خواستند حضرت عزیز ♦ و عیسی ♦ را بالا ببرند و احترام کنند، خدا را پائین آوردند در نتیجه بینش‌شان یک بینش تماماً مادی شد و امور محسوس تمام میدان تفکرشان را تسخیر کرد، هرچند الفاظی که به کار می‌برند الفاظ دینی باشد.

وقتی یک ملت با داشتن کتاب خدا و پیامبر، مشرک شوند کار تا آنجا جلو می‌رود که خداوند از طریق پیامبر بعدی

دستور مي‌دهد، با آنها مقاتله و مبارزه كنيد تا خوار شوند، در صورتي كه عزت از آن خدا و رسول و مؤمنين است⁴ پس اگر اينها متدين به دين الهي بودند خداوند دستور نمي‌فرمود خوار شمرده شوند. معلوم است كه اينها اصلاً دين الهي را از دست داده‌اند و از مسير الهي خارج شده‌اند.

حال سؤال اين است كه چگونه اينها بي‌دين شدند؟ قرآن مي‌فرمايد: يهود، عذير را و نصاري، مسيح را پسر خدا مي‌دانند. معنای اين كار نشناختن خدا است. خدایي كه در حد يك آدم جلوه كند، نه تنها آن آدم، خدا نخواهد شد بلكه خدا نيز در آن فكر و فرهنگ معنای حقيقي خود را از دست مي‌دهد، در چنين فضايي هيچ كس نمي‌داند خدا و معنويت و غيب به چه معني است، چون بينش‌ها در حد ماده متوقف شده و اين در واقع همان بينش بتپرستي است كه الفاظ آن تغيير كرده و نه معنای آن، اينها درجه‌ي وجودي حقايق معنوي را آن قدر كاهش دادند كه در حد محسوسات مادي در آمد. سر احمد خان هندي در تفسير قرآنش گفته بود: ملائكه همين قواي مادي طبيعت هستند. او آيات قرآن را بر اين اساس تفسير كرد. چنين شخصي ناخودآگاه همان اندازه بتپرست است كه يهودي‌ها و مسيحي‌ها بت پرستند. اگر كسي دين را در حد ماده پائين بياورد

مردم را از معنويت و غيب جدا کرده است. قرآن کسي را که دين را محدود به ماده مي‌کند مشرک مي‌داند. زيرا در آخر آيه فرمود: «سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛ منزّه است خدا از آنچه بدان شرک مي‌ورزند و در آيه ي 28 همين سوره فرمود: «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ»؛ پس مي‌توان نتيجه گرفت، کسي که از دين و خدا تفسيري مادي داشته باشد مشرک است و مشرک نجس است حال چه اين شرط در قالب پرستش بت سنگي باشد مثل بتپرستان حجاز و چه در قالب نگاه مادي يهود و نصاري به عالم غيب و معنويت.

تقدس بخشیدن به ظواهر و مادي‌کردن دين

علامه ي طباطبائي «رحمة الله عليه» در مقاله ي «معنويت تشيع» به نقش ائمه عليهم السلام از آن جهت که زمين را به آسمان معنويت متصل مي‌کنند و کمک مي‌کنند که دين اسلام تبديل به يک دين مادي نشود، اشاره مي‌کنند. ائمه عليهم السلام کاري کردند که زمينيان به کمک دين اسلام جهت اصلي خود را که قرب الي الله بود فرا موش نکنند و دين در حدّ قالب آداب ديني متوقف نگردد، آن‌ها واسطه ي فيضانند و واسطه ي فيض تکويناً و تشريعاً به همين معنا است که جامعه ي انساني را به آسمان غيب و معنويت راهنمايي و هدايت نمايد و چنين کاري در حدّ خلفايي نبود

که بعد از رحلت پیامبر^ص به جاي ايشان نشستند تا جامعه‌ي مسلمين را اداره کنند.

علامه‌ي طباطبائي «رحمة الله عليه» در مقايسه‌ي بين مسيحيت و اسلام و آن چه در صدر اسلام واقع شد مي‌فرمايند:

«کلیسا از همان روزي که قدرت را به دست آورد و پناه گاه عالم مسيحيت شناخته شد، تعلیمات خود را روي اساس حلول بنا کرد. جاي تردید نیست که این تعلیم، مقام خداوندي و الوهیت را هر چه بود در وجود مادي محدود حضرت مسیح، محدود و محصور قرار مي‌داد، بنابراین تعلیم، الوهیت، خواه بتواند از انسان جدا شود یا نتواند، این قدر هست که توانست هویت یک انسان مادي را پذیرفته، با خواص و آثار آن مجهز و متصف شود.»⁵

تحت عنوان به صلیب کشیده شدن حضرت عیسی^ص برای آن که مقام حضرت را بالا ببرند خدا را متصف به صفات انسان مادي کردند و آن را در وجود مادي حضرت مسیح محصور نمودند. در ادامه مي‌فرمايند: «این نظریه - یعنی حلول الوهیت در انسان مادي - از کار ماوراء ماده را در برداشت و چون مسئله‌ي الوهیت در دين، مسئله‌اي اساسي و در حقیقت سرچشمه‌ي همه‌ي مسائل اعتقادي و عملي ديني است، از این نظر نیز همین مسئله، هر مسئله‌ي دیگر ديني را که

بر اساس معنویات استوار بود از بین برد و هر معنویتی را با مادیت توجیه می‌کرد.⁶

آفات اعتقاد به حلول

نتیجه‌ی چنین کاری که در مسیحیت انجام شد عاملی گشت تا بذر یک نوع مادیت صدمه‌ی صدمه‌ی معنویت در نهاد مسیحیت کاشته شد. عجیب این که کلیسا به همین اندازه از «حلول» - که در مورد حضرت مسیح قایل بود - قناعت نکرد، بلکه همان حلول را به خود تطبیق داد و خود را به جای مسیح فرض نمود و فرمانروای بی‌چون و چرای جامعه‌ی مسیحیت شد و لذا بحث آزاد در تعالیم دینی ممنوع شد و محکمه‌ی تفتیش عقاید به وجود آمد، کلیسا توبه‌ی هر گناه‌کاری را که می‌خواست قبول می‌کرد و برای هرکس که می‌خواست ورقه‌ی آمرزش صادر می‌نمود، غافل از این که هر طریقه و رژیم - اگرچه طریقه‌ی دینی باشد - همین که خاصیت مادیت به خود گرفت و اتصال مقررات آن از عالم معنویت منقطع شد، جبراً وارد جریان جهان مادی شده و محکوم قوانین طبیعت می‌گردد و مانند سایر پدیده‌های مادی، عمری خواهد داشت و حالات مختلف کودکی و جوانی و پیری را طی خواهد کرد و روزی خواهد مُرد. آنچه مرگ ندارد معنویات است، این است که کلیسا قدرت دهشتناک خود را از دست داد و

مردم براي فرار از كليسا گرفتار گرداب بي ديني و ماديت شدند كه از سالها قبل در متن كليسا رسوخ کرده بود و دين را به امور تشريفاتي بي روح تبديل کرده بودند.

قرآن شريف به مسلمين توصيه مي كند هرگز با جامعه هاي غير اسلامي يعني جامعه ي مشرك و جامعه ي اهل كتاب، امتزاج روي برقرار نسايزد. قرآن در پيش بيني هاي خود تلويحاً اشاره مي كند كه جامعه ي اسلامي به واسطه ي روابطي كه با جامعه ي غير مسلمان برقرار مي كنند، احكام قرآن را با عذرها و بهانه هايي كه مي تراشند يكي پس از ديگري مهجور داشته و ترك خواهند نمود.

مادي شدن جامعه ي اسلامي!

امروز هم اگر مواظب نباشيم و حقيقت اسلام را در نيابيم تحت تأثير فرهنگ يهوديت و مسيحيت قرار مي گيريم و به مرور آثار آن تفكرات انحرافي را در دين خود وارد مي كنيم. وقتي قرآن مي فرمايد: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتِلْهُمْ اللَّهُ أَنْتَ يُؤَفِّكُونُ»؛⁷ و يهود گفتند عُزَيْر پسر خداست و نصاري گفتند مسيح پسر خداست اين سخني است باطل كه به زبان مي آورند و به گفتار كساني كه پيش از اين كافر شده اند

شبهات دارد، خدا آنان را بکشد چگونه از حق بازگردانده می‌شوند. در واقع دارد خبر می‌دهد که مواظب باشیم معنویات را صورت مادی ندهیم، همچنان که بعضی از مسلمانان با نیت الهی ولی اندیشه‌ی مادی، مساجد را از سادگی خارج می‌کنند و برای جذاب شدن مساجد آنجا را با انواع لوستر و کاشی‌کاری، تزیین می‌کنند و یا عکس‌هایی چاپ می‌کنند با حریرهای سبز و سفیدی که یک کودک در حالت قنوت است و از آن تعبیر به معراج می‌نمایند، در حالی که این معراج نیست، این همان مادی کردن دین است. زیرا در نماز باید از زمین به آسمان وصل شد و از هر گونه تصور مادی عبور کرد، حال هر چیزی که حواس ما را از آسمان غیب به سوی پدیده‌های مادی جلب کند ما را زمینی کرده است. نباید جذبه‌ی معنوی مساجد مغلوب این ظواهر شود، در حدی که نتوان در خانه‌ی خدا به عبادت پرداخت. اگر تصور نوجوانان از نماز این چنین شد، آن وقت هر گاه به یاد نماز می‌افتند آن عکس‌ها و لوسترها و حریرها در ذهنشان تداعی می‌شود و همین‌ها بین قلب آن‌ها و عالم غیب و معنویت جای خود را باز می‌کند و حجاب می‌شود، چنین اشخاصی اگر برج ایفل را ببینند بیشتر می‌پسندند تا یک محیط معنوی ساده را و علاقه‌شان به آن

گونه امور مادي بيشتر مي شود تا امور معنوي.⁸

اگر به آيه ي فوق دقت فرمائيد، پس از آن که فرمود: «نصاري ميگويند مسيح فرزند خدا است»؛ ميفرمايد: «ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِإِفْوَاحِهِمْ يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنْى يُؤْفَكُونَ»؛ آن سخني است بيپايه که واقعيّتي بيشتر از آن چه در دهان آن ها است ندارد، سخن خود را به كفّاري که قبل از آن ها بودند شبیه کرده اند. چون حرف هاي من درآوري مي زنند که ريشه در هيچ حقيقتي ندارد، خدا آن ها را بکشد، چگونه از حق روي ميگردانند.

چنانچه حقايق غيبي را در حد پديده هاي مادي پائين بياوريم، عملاً از دين و عرفان و برهان جدا شده ايم و خود را در وهميات خود گرفتار کرده ايم. اين که ميفرمايد: حرف اين ها شبیه حرف كفار است، هر چند به کليسا و کنيسه ميروند و عبادت ميکنند، به اين معني است که در واقع دين ندارند و بتپرستي را با واژه هاي ديني وارد زندگي کرده اند، «قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنْى يُؤْفَكُونَ»؛ خدا آن ها را بکشد چگونه به دين خدا تهمت مي زنند و از حق روي برميگردانند؟ سياق آيه خبر از انحراف

8 - اگر قرآن در سوره ي انسان، آيه ي 12 ميفرمايد: «وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَخَرِيْرًا» و جزاي آن ها را به جهت صبري که پيشه کردند بهشت و حرير قرار داديم، آن حرير از جنس همان عالم معنويت است و صورت نيتهاي الهي آن ها است.

شدید مسیحیت می‌دهد و خداوند به پیغمبر گرامی خود امر می‌کند که اهل کتاب را دعوت کند که با مسلمین در پیدشرفت دو مقصد تشریک مساعی کنند، یکی این‌که الوهیت را مخصوص خدای یگانه بدانند و دیگر آن‌که ربوبیت و آقایی را منحصر به خداوند نمایند و بعضی را بقید و شرط به سرپرستی و فرمانروایی بر مردم نپذیرند. می‌فرماید: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»؛⁹ بگو ای اهل کتاب بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد، پس اگر اعراض کردند بگویید شاهد باشید که ما مسلمانیم نه شما.

عرض شد که در تاریخ فرهنگ اسلامی گاهی در بین مسلمین چنین بینشی به چشم می‌خورد که دین را مادی تفسیر کرده‌اند و پیرو آن مثل ارباب کلیسا که خود را در جایگاهی قرار دادند که سخنانشان مثل سخن خدا باید بدون قید و شرط پذیرفته شود، سخن خلفاء بدون قید و شرط پذیرفته شد. خلیفه‌ی دوم، اسلام را به شتری تشبیه می‌کند که

دوران كودكي و جواني و پيري دارد.¹⁰ نتيجه‌ي چنين بينشي آن مي‌شود كه جنگ و فتوحات، مهم‌تر از عمق بخشيدن به معنويات جامعه مي‌شود، همين كه صورت اسلام در ساير كشورها گسترش يافت براي خليفه مطلوب است، هر چند پس از مدتي جهان اسلام گرفتار سطحي‌ترين افكار شود و فرقه‌ها در هر گوشه‌اي سر برآورند و هر فرقه خود را تمام اسلام بدانند و بقيه را خارج از اسلام به شمار آورد. در موضوع اين كه چرا سخن خلفا بدون قيد و شرط پذيرفته شد و به جاي سخن خدا و رسول خدا^ﷺ قرار گرفت با توجه به مباحثي كه گذشت بايد دقت فراوان نمود.

تفاوت روحانيت اسلام، با روحانيون اهل كتاب

قرآن در راستاي نشان دادن مشكل پيش آمده در مسيحيت و جهت تذكر به مسلمانان براي دوري از آن انحراف، مي‌فرمايد: «اتَّخِذُوا أَحِبَّارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛¹¹ اينان دانشمندان و راهبان خود و مسيح پسر مريم را به جاي خدا به الوهيت گرفتند با آن كه مامور نبودند جز اينكه خدای يگانه را بپرستند كه هيچ

10 - معنويت تشيع، ص 54.
11 - سوره ي توبه، آيه ي 31.

معبودی جز او نیست، منزّه است او از آنچه با وی شریک می‌گردانند. این‌ها احبار و رهبان و حضرت مسیح ♦ را به جای خدا، رب می‌دانند و از احبار و رهبان پیروی می‌کنند نه از آن جهت که حرف خدا را می‌زنند بلکه سخنان احبار و رهبان به جای حکم خدا، برای این‌ها ملاک شده است.

عرض شد با طرح موضوع حلول و مادی‌شدن الوهیت در لباس حضرت مسیح، رفته رفته کلیسا به جای خدا نشست و تبعیت از کلیسا بدون هیچ قید و شرطی واجب شد و موضوع مادی‌شدن دین در اسلام از طریق خلفا نیز به همین صورت پیش آمد و جنبه‌های معنوی اسلام به حاشیه رانده شد و شخص خلیفه و سخن او ملاک قرار گرفت. در اینجا لازم است به این نکته‌ی دقیق و معرفت‌شناسانه اشاره شود که بین احبار و رهبان در دستگاه اهل کتاب، و مجتهدان در دستگاه شیعه تفاوت اساسی وجود دارد. مجتهدان در تشیع، یعنی کسانی که تلاش می‌کنند در فروع دین تحقیق کنند و حکم خدا را از منابع چهارگانه یعنی کتاب و سنت و عقل و اجماع، استخراج نمایند. تمام دغدغه‌ی یک مجتهد در تحقیقاتش این است که چگونه حکم خدا را با اطمینان بیشتر به متدینین برساند و از این جهت است که گفته می‌شود پذیرفتن نظر مجتهد به معنی پذیرفتن حکم خداوند است. زیرا نقش اجتهاد در تشیع به معنی فعالیت علمی کارشناس کشف حکم

خدا براي كشف حكم خداوند است. البته از آنجايي كه مجتهدين، معصوم نيستند امكان اشتباه و خطا در كارشان هست اما با عنايت به روشها و دقتهايي كه دارند اشتباه به حداقل ممكن ميرسد و به همين جهت پيروي از آنها عاقلانه ترين كار است. زيرا پيروي از محقق و كارشناس در اموري كه آن شخص كارشناسانه عمل کرده كار عاقلانه اي است، مثل پيروي از پزشك متخصص كه در عين آن كه مي دانيم معصوم نيست و احتمال خطا در كارش هست، عاقلانه ترين كار همان است كه در رابطه با تخصصش از او پيروي كنيم. روش اجتهاد در حوزه ي تشيع حاصل هزار سال تحقيقات دقيق و عميق و مستمر است، در حالي كه قديمي ترين دانشگاه هاي دنيا بيش از دوست سال سابقه ي تحقيقاتي ندارند، روشي كه ويگنشتاين در 50 سال اخير درباره ي دستگاه مند كردن الفاظ در رساندن پيام مطرح كرد مجتهدين شيعه هزار سال پيش مدّ نظر داشته اند.

انقطاع زمين از آسمان

آيه ي مورد بحث پيام مي دهد يهود و نصاري، احبار و رهبان و مدعيان دين را به جاي «رب» مي نشانند و چون خدا را گم کرده اند ديگر دغدغه ي به دست آوردن حكم خدا و جدا كردن آن حكم از حكم غير خدا در آنها از بين مي رود. بنابراين به راحتی سخنان هر كس

را که مدعی دین است می‌پذیرند و برای او اهمیت قائل می‌شوند و او را ملاک قرار می‌دهند. در این صورت دیگر توجه نمی‌شود که وظایف افراد از آسمان معنویت به سوی آن‌ها نیامده تا جان آن‌ها را متصل به حقایق غیبی کند بلکه دستوراتی که آن افراد می‌دهند به واقع از زمینیان به زمینیان رسیده است و چنین دستوراتی راه آسمان را به سوی کسی نمی‌گشاید.

وقتی گفته می‌شود حضرت عیسیٰ ♦ پسر خداست و خدا در او حلول کرده، فضایی از نظر معرفتی پیش می‌آید که فرهنگ جامعه را تبدیل به فرهنگی مادی می‌کند و دیگر حساسیت این که سخن خدا را بیابند از بین می‌رود و سخنان و حرکات کشیش و خاخام و خلیفه ملاک حق و باطل می‌شود، نه از آن جهت که آن‌ها واسطه فیض خدا بر زمین‌اند، زیرا فرهنگی به میان آمده که اساساً دیدگاه‌ها به عالم غیب و معنویت منقطع شده و قداست‌ها قداست‌های قراردادی گشته است (شبه شرافت اشراف‌زادگان).

وقتی حکم خدا بر امور افراد و جامعه جاری نشود زمین به آسمان معنویت متصل نیست و در این صورت فیض خدا در امور افراد و جامعه جاری نمی‌گردد و در نتیجه زندگی زمینی به بحران و آشفتگی می‌افتد. مثل وقتی که روح از بدن جدا شود و بدن متلاشی شود، چون انضباط بدن از روح است و اگر بدن ارتباط خود را با روح از دست بدهد

تجزیه می‌شود. در حالی‌که قبل از مفارقت روح، بدن در تدبیر یک موجود غیبی به نام روح بود. این یک قاعده‌ی کلی است که هر موجود زمینی، وقتی در جهت صحیح خود قرار دارد که به غیب متصل باشد. جامعه نیز از نظر اسلام یک حقیقت و یک حیاتی دارد و زنده ماندن جامعه به داشتن آدم‌های زنده و کارخانه و توسعه و کامپیوتر و امثال این‌ها نیست، حیات حقیقی جامعه به اتصال آن به عالم غیب از طریق اجرای احکام الهی است، مثل این که شما از طریق انجام عبادات، حکم خدا را در بدن و قلب خود جاری می‌کنید و رکوع و سجود، انجام می‌دهید، این رکوع و سجود ظهور فرمان خدا در روح و جسم شماست.

جامعه‌ای که می‌خواهد حیات حقیقی داشته باشد باید از طریق اجرای احکام الهی به عالم غیب متصل شود و لازمه‌ی جاری‌شدن فرامین و احکام الهی در جامعه این است که افراد جامعه معتقد به وجود عالم معنا و غیب و برتر بودن آن عالم از عالم ماده باشند و با دینداری به آن عالم متصل شوند، نه این که تمام اصالت را به دنیا و عالم ماده بدهند و دین را هم در حد عالم ماده محدود نمایند و از حیات حقیقی که مخصوص عالم غیب و معنویت است محروم بمانند.

ریشه‌ی مشکلات جهان اسلام

احبار و رهبان و فرهنگ غفلت از غدیر در نگاه مادی داشتن نسبت به دین مشترکاند و لذا در عمل هم یک کارکردند و به صورتهای مختلف دین و غیب را در ماده حلول داده و مادی کردند. لذا وقتی احکام دین پایگاه قدسی ندارد اگر یک روز هم حکم خدا در جامعه تعطیل شد نگران نخواهند بود و خواهند گفت دو متعه¹² در زمان رسول خدا حلال بود و من حرام کردم.¹³ سخنی که خلیفه‌ی دوم بر زبان راند، به این معنی است که پیامبر آن‌گونه معتقد بود و من این‌گونه. چون از نظر خلیفه‌ی دوم در زمان پیامبر^ص مصلحت وقت به دست وحی بود ولی پس از رحلت ایشان و با انقطاع و حی، تشخیص مصلحت و اجرای احکام اسلام به طور کلی منوط به نظر مقام خلافت است. این بینش چهره‌ی خاصی از مادی‌کردن دین است، چون معتقد است می‌توان با تشخیص خلیفه کارهای جامعه را جلو برد بدون آن که این تشخیص ربطی به نظر پروردگار داشته باشد. حاصل این بینش وضعی است که امروز در جهان اسلام شاهدیم که حاکمان سکولار بر جامعه حکم می‌رانند، بدون آن که دغدغه‌ی اجرای حکم خدا بر جامعه را

12 - منظور از دو متعه، متعه‌ی حج تمتع و عقد موقت است.

13 - نسائی، سنن، ج 5، ص 153.

داشته باشند و بخواهند به مذبج حیات هستي يعني خداي «حيّ» متصل باشند. شيعه معتقد است حضرت احد به عنوان حقيقت اعلاي عالم هستي و حيّ لايموت، احكامي دارد كه نور و حداني او با پذيرش احكام الهي در جامعه جلوه و ظهور پيدا مي‌كند و از اين طريق جامعه حفظ مي‌شود و نه تنها حیات حقيقي خود را از دست نمي‌دهد بلكه در آن رشد مي‌كند، به همين جهت احكام الهي قراردادي و اعتباري صرف نيستند كه هر كس بتواند آن ها را تغيير دهد بلكه احكام الهي واسطه‌ي ظهور حقايق آسماني در زندگي مردم است و اين از طريق انسان‌هاي اظهار مي‌شود كه پيامبر خدا باشند و يا با اسرار پيامبران مرتبط‌اند كه در اسلام بعد از پيامبر ﷺ علي و اولاد آن حضرت داراي چنين مقامي هستند و در همين راستا بنا به اسنادي كه مورد تأييد اهل سنت نيز هست، رسول خدا ﷺ فرمودند: «لِكُلِّ نَبِيٍّ صَاحِبٌ سَرٌّ وَ صَاحِبُ سَرِّي عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ»؛¹⁴ براي هر پيامبري صاحب سري است و صاحب سر من علي بن ابی طالب است. اگر كسي متوجه خطر مادي شدن دين باشد و بداند بعد از پيامبر ﷺ و انقطاع وحي، ارتباط انسان‌ها بايد از طريق انسان‌هايي كه واسطه‌ي فيض‌اند با عالم معنويت برقرار باشد، مي‌داند بعد

از خدا و رسول او بایید از اهل البیت^{علیهم السلام} پیروی کرد. زیرا خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»¹⁵ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولی الامر را. اولی الامر حتماً باید معصوم باشند، زیرا خدا ما را به اطاعت غیر معصوم دعوت نمی‌فرماید. از طرفی در جای دیگر می‌فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»¹⁶ فقط خدا اراده کرده که آلودگی را از شما اهل البیت بزداید و شما را به طهارت خاصی نایل گرداند. پس باید اولی الامر که فرموده است باید از او اطاعت کرد اهل البیت^{علیهم السلام} باشند. و در راستای این که همان اهل البیت به باطن قرآن دسترسی دارند می‌فرماید: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»¹⁷ آن قرآن، قرآن کریم است در کتابی پنهانی در عالم غیب و طوری است که فقط مطهرون می‌توانند به آن دست بیابند، و مطهرون هم طبق خود قرآن جز اهل البیت^{علیهم السلام} نیستند.

این آیات دلالت بر این دارد که اهل البیت^{علیهم السلام} مظهر حکم خدا هستند و آنها،

15 - سوره ی نساء، آیه ی 59.

16 - سوره ی احزاب، آیه ی 33.

17 - سوره ی واقعه، آیات 79-77.

طوري قرآن را براي مردم تبیین می‌کنند که مردم گرفتار دين مادي نشوند، در حالي که خلفاء به جهت عدم ارتباط با باطن قرآن، گفتند جامعه را به تشخیص خودمان اداره می‌کنیم و رمز عدم موفقیت مسلمین در رسیدن به اهدافی که اسلام براي آن‌ها تعیین کرده در همین نکته است.

اهمیت ولایت اهل البیت^{علیهم‌السلام} در نجات دینداران

در فرهنگ غربی کار به جایی رسید که مردم به جاي این که به دنبال حکم خدا باشند تا زندگی زمینی را به آسمان غیب وصل کنند، به دنبال خرد آدمی راه افتادند تا میل‌های خود را اداره کنند و امروز با انواع بحران‌ها روبرو شده‌اند و به همان اندازه که فکر غربی به جوامع اسلامی سرایت کرد جوامع اسلامی نیز با همان بحران‌ها روبه‌رو شدند. خطای دوم جوامع اسلامی این است که می‌خواهند با همان فکر غربی که عامل بحران است، بحران‌های پیش آمده را رفع کنند، غافل از این که آنچه عامل نجات و سعادت است پذیرفتن ولایت الهی و گرفتن احکام اداره‌ی زمین از آسمان غیب است. خداوند در آیات 30 و 31 سوره‌ی توبه که بحث آن گذشت علت مشکلات و بحران‌ها را این‌گونه روشن فرمود که یهود و نصاری علمای خودشان را ملاک حق و باطل قرار دادند و معتقد

به حلول خدا در عیسی ♦ شدند، بدون این‌که خداوند را ربّ و برنامه‌ریز حیات خود و جامعه بدانند. می‌فرماید: «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛¹⁸ در حالی که به آن‌ها دستور داده نشده بود مگر این‌که خدای واحد را عبادت کنند که جز او معبودی نیست، خداوند منزّه است از آنچه آن‌ها انجام می‌دهند. به جای این که خدا را بپرستند چشم دلشان را از خدا برداشتند و به احبار و رهبان چشم دوختند و احبار و رهبان هم به جهت خودپسندی که داشتند، همین امر را پسندیدند و نتیجه‌ی چنین بینشی، دورشدن از توحید الهی شد و جان آن‌ها گرفتار صورتهای مختلف دنیا گشت. به همین جهت در آخر آیه فرمود: «سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛ خدا از شرک آن‌ها منزّه است. با این‌که به ظاهر آداب دین الهی را انجام می‌دهند ولی چون در تمام اعمال دینی توجه آن‌ها به زمین و عالم ماده است، خداوند کار آن‌ها را شرک می‌داند و آن‌ها را متذکر می‌کند که آن نوع دینداری توحیدی نیست. کسانی توحیدی زندگی می‌کنند که به ریسمان الهی چنگ بزنند و آسمانی شوند، نه آن‌که دین الهی را زمینی نمایند.

وقتی می‌فرماید: «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»؛ پس تمام برنامه‌ها باید یک جهت داشته

با شد و آن جهت‌گيري به سوي خداوند است، بايد همواره حقيقت يگانه‌ي عالم هستي مدّ نظرها باشد و همه چيز به او ختم شود، همچنان که از او صادر شده است و لذا هر برنامه‌اي که توجه ما را به خدا نيندازد و انگشت اشارتش به خداوند نباشد یک نحوه دنياپرستي و حس‌گرایی است و نتيجه‌ي آن حتماً سرگرداني و پوچي خواهد بود. از اين رو بايد مديريت جامعه از نظر سياسي و فرهنگي در اختيار کساني باشد که تمام وجودشان ظهور اراده‌ي خداوند است و با تمام وجود نيز به او اشاره مي‌کنند و لذا حضرت صادق $\blacklozenge$ در شرح آيه‌ي: «وَلِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰى فَادْعُوهُ بِهَا»؛¹⁹ مي‌فرمايند: «نَحْنُ وَاللّٰهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰى الَّذِي لَا يُقْبَلُ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا قَالَ فَادْعُوهُ بِهِ»؛²⁰ سوگند به خدا مائيم اسماء حسناي الهي که هيچ چيزي از بندگان پذيرفته نمي‌شود مگر با معرفت به ما، که خداوند فرمود او را به آن اسمای حسنا بخوانيد. و يا مي‌فرمايند: «إِنَّ قُلُوبَنَا أَوْعِيَةٌ مَّشِيَّةٌ لِّلّٰهِ فَإِذَا شَاءَ شِئْنَا»؛²¹ قلبهاي ما ظرف اراده و خواست خداست، چون او بخواهد ما نيز همان را مي‌خواهيم. اگر اين انسان‌ها مديريت جامعه را به دست گيرند چشم جامعه

19 - سوره‌ي اعراف، آيه‌ي 180.

20- مستدرک الوسائل، ج 5، ص 229.

21 - تفسير صراط مستقيم، سيد حسين بروجردي، ج

همواره متوجه خدا است و از خطر حس‌زدگي رهايي مي‌يابد.

وقتي متوجه شديم هر چيزي جز خدا چشم جامعه را پر کند جامعه را آشفته مي‌نمايد و به پيراهه مي‌کشاند متوجه مي‌شويم ريشه‌ي مشکلات جهان امروز را چگونه ارزيابي کنيم. حتي برنامه‌هاي سرگرم‌کننده، اگر علاقه‌ي کودکان را به خدا رشد ندهد بستر مادي‌شدن دين را فراهم مي‌کند و پس از مدتي نتيجه‌اي جز بي‌ديني جوانان در پي نخواهد داشت.

سؤال مي‌شود چرا فرزندانمان قبل از بلوغ متدين‌اند ولي بعد از آن بي‌دين مي‌شود؟ جواب اين است که: قبل از بلوغ هم بي‌دين بودند منتهي بنا به تقليد از والدين آدای دين‌داري در مي‌آوردند، حال که مي‌خواهند مستقل باشند، شخصيت اصلي خود را بروز مي‌دهند. اگر دين را در دوراني که آماده‌ي شنيدن سخن والدين‌اند و يا حاضرند برنامه‌هاي سرگرم‌کننده‌ي تلويزيون را تماشا کنند، به‌گونه‌اي زيبا براي آن‌ها شرح ندهيم تا هرچه جلوتر مي‌روند به خدا نزديک‌تر شوند، وقتي عقل جواني‌شان که عقل چون و چرا است، بيدار مي‌شود جوابي براي سوالاتي که در مورد دين برايشان پيش مي‌آيد ندارند و لذا نمي‌توانند دينداري را ادامه دهند، چون ديني که براي آن‌ها ترسيم کرده بوديم يا تقليدي بود يا احساساتي، مثلاً تصوير آبشاري را که همراه با چهچه بلبل و شرشر آب بود به او نشان مي‌دهيم که در

کنار آن، کودکی در حال نمازخوا ندن است و خوشحال می شویم که فرزندمان را نیز علاقه مند به نمازخوا ندن کردیم، غافل از این که او به جهت علاقه ای که به آبشار و چهچه بدبل داشت براساس تداعی معانی و شرطی شدن، نماز خواند. این نوجوان هر وقت نماز می خواند در حقیقت نماز نمی خواند بلکه به یاد آبشار و چهچه بدبل می افتد و این ها برایش تداعی می شود. و چون می خواهد خود را در آن فضا احساس کند نماز می خواند تا خیال خود را جهت ارتباط با آن فضا تغذیه کند، آری در ابتدا چنین کاری اشکال ندارد ولی چون صورتهای خیالی پس از مدتی از ذهن می رود اگر عقل و قلب او هدایت نشود، پس از مدتی دیگر نماز نمی خواند. لذا تأکید می شود باید به تدریج جنبه های معنوی دین را به فرزندانمان بشناسانیم و آن ها را متوجه عالم غیب نمائیم، نه این که غیب را در حد محسوسات پائین بیاوریم بلکه باید انسان را بالا ببریم تا با عالم غیب ارتباط پیدا کند و در این راستا موضوع خودشناسی یا معرفت نفس شروع خوبی است چون نظرها به موضوعی می افتد که در عین مجرد بودن قابل احساس به علم حضوری است.

دين مادي‌شده و خدای ناتوان

خداوند در ادامۀ آيۀ قبلي مي‌فرمايد: «يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُّورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَبْغُوا اللَّهَ إِلَّا أَن يُتِمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»؛²² اي پيامبر! مشرکين؛ يعني کساني که خدا را در عيسي ♦ حلول دادند و معنويت را مادي کردند، بنا دارند نور خدا را با فوت کردن خاموش کنند ولي نمي‌فهمند که خدا بنا دارد در هر حال نور خود را کامل کند هر چند کافران نخواهند. در واقع آيۀ فوق يک نوع مژده و اميدواري به مؤمنين مي‌دهد که در مقابل جريان کفر که مي‌خواهد با مادي کردن دين، نور خدا را خاموش کند، خداوند اراده‌ي ديگري دارد و شما نگران آن نباشيد که آن ها موفق شوند. آنها اراده کرده‌اند دين را از صورت معنوي خود خارج کنند و فضايي بر ضد متدينين ايجاد کرده‌اند تا مناديان حقيقي دينداري معنوي نتوانند جامعه را متذکر نور معنويت نمايند، حتي امام حسين ♦ را شهيد مي‌کنند تا هيچ صدائي از دينداري معنوي به گوش کسي نرسد، ولي خداوند مژده داده که امور بر خلاف اراده‌ي آن ها ادامه مي‌يابد. عمر سعد به جهت آن که در فضاي دين مادي‌شده تربيت‌يافته، امام حسين ♦ را به شهادت مي‌رساند. در شب عاشورا با خودش درگير

است که چه کند ولی چون ارزش را به ماده و مادیات می‌دهد، هر چند از معنویت امام حسین ♦ تا حدی آگاهی دارد ولی در نهایت با دل سپردن به فرمانروائی ملک ری، امام حسین ♦ را شهید می‌کند. عمر سعد اگر به ملک ری می‌رفت نماز جماعت هم برپا می‌کرد، به نظر خودش قربت الی الله هم نماز می‌خواند، اما نمازی که خدای آن نماز نمی‌تواند او را از ملک ری منصرف کند، آن خدا آن قدر در قلب عمر سعد ارزش ندارد که برای حفظ نور آن خدا از قتل فرزند رسول خدا ﷺ دست بردارد. معنی دین مادی شده همین است و به همین جهت حضرت سجاد ♦ می‌فرمایند: «لَا يَوْمَ كَيْوَمِ الْحُسَيْنِ ♦ اِزْدَلَفَ عَلَيْهِ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلِّ يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِدَمِيهِ وَبِاللَّهِ يُذَكِّرُهُمْ فَلَا يَنْعِظُونَ حَتَّى قَتَلُوهُ بَغْيًا وَظُلْمًا وَ عُدْوَانًا»؛²³ روزی چون روز تو نباشد ای حسین! سی هزار مرد که گمان می‌کردند از این امتاند دور او را گرفتند و هر کدام به کشتن او به خدا تقرب می‌جست و او خدا را به آنها یادآور می‌شد و پند نمی‌گرفتند تا او را به ستم و ظلم و عدوان کشتند.

معنی ولایت

بعضی‌ها دین‌شان یک دین خیالی و خدایشان یک خدای وَهْمی است و با خیالات خود خوش‌اند، بدون آن‌که با حقیقت حضرت احدیت ارتباط داشته باشند، نماز می‌خوانند بدون آن‌که به هست و نیست خداوند کاری داشته باشند. بلکه با خدای خیال خود خوش‌اند چنین مکتبی را در اصطلاح امروزی آن «نومینالیسم» می‌گویند، بندگی‌شان خیالی است صرفاً برای آن‌که در روان خود راحت باشند بدون آن‌که نظر به واقعیت موضوع داشته باشند، مثلاً مولا و دیوان حافظ می‌خوانند برای آن‌که با خیالاتی خوش به سر ببرند. طوری زندگی را برای خود تعریف کرده‌اند که دغدغه‌ی ارتباط با حقایق اعلی در آن‌ها نیست بلکه می‌خواهند با خیالاتی که دارند زندگی کنند. این‌ها به معنی واقعی ولایت ندارند، زیرا ولایت به این معنی است که انسان راه تجلی انوار عالی‌یه‌ی حقه‌ی حقیقی‌یه‌ی موجود در عالم اعلی را در جان و قلب خود بگشاید و سعی کند با ذوات مقدس عالم اعلی مرتبط باشد نه این‌که صرفاً با خیال خود زندگی کند. ولایت به معنی شیعی و عرفانی آن این است که بدانید نور فاطمه‌ی زهرا²⁴ قبل از خلقت عالم موجود بوده²⁴ و می‌توان

24 - پیامبر^ص فرمودند: «خُلِقَ نُورُ فَاطِمَةَ» قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْأَرْضُ وَ السَّمَاءُ (بحار الأنوار، ج 43، ص 4) نور

با ارادت به حضرت زهرا^ا و توجه به سیره‌ي آن حضرت به عالم بالا و بواطن عالم وجود سير کرد، نه اين که یک خیالي از آن حضرت بسازيم و با آن خوش باشیم. در مورد رسول خدا^ا و ائمه‌ي هدي^{علیهم‌السلام} نیز قاعده از همین قرار است.²⁵ طبیعی است آدم‌هایی که دین‌شان خیالي و مادي است با دین‌داران واقعي که نظر به حقیقت دارند و مقید به ارتباط با آن هستند، درگیر می‌شوند. جنگ کربلا جنگ اسلام مادي شده با اسلام قدسي اهل البيت^{علیهم‌السلام} است و این جنگ تمام شدنی نیست، جنگی که در یک طرف، معنویت در حد ماده سقوط کرده و مادیت اصالت و ارزش پیدا کرده و در طرف دیگر، نظام مادي را به چيزي نمی‌گیرد و به حقایق عالم بالا اصالت می‌دهد و زندگی دنیايي را مسیر اُنس با آن عالم می‌داند. وقتی حقایق قدسي مدّ نظر نبود یزید می‌گوید: حسین پسر فاطمه‌ي زهراء است، من هم پسر هند جگرخوار هستم. او یکی، من هم یکی.

خانه‌ي فاطمه‌ي زهراء^ا در عین اصالت دادن به حقایق غیبی، دو صفت دارد: یکی سادگی در امور دنیا و دیگر بندگی خدا و توجه به حضرت الله. خانه‌ي معاویه هم در عین اصالت دادن به عالم

فاطمه^ا قبل از آن که آسمان و زمین خلق شود، خلق شد.

25 - در مورد ارتباط با ذوات مقدس نبی الله و اهل‌البيت^{علیهم‌السلام} می‌توانید به سلسله مباحث «مقام حقیقت نوري اهل‌البيت^{علیهم‌السلام}» رجوع فرمایید.

ماده، دقیقاً عکس آن دو صفت را دارد، یکی تجمل و توجه هرچه بیشتر به دنیا و دیگر عصیان در مقابل فرمان خدا و پشت کردن به هر حقیقت قدسی. نتیجه‌ی خانه‌ی فاطمه^۳، اهل البیت^۴ است و نتیجه‌ی خانه‌ی معاویه، یزید. کسی که بخواهد به حقایق عالیه‌ی اهل البیت^۵ نزدیک شود نمی‌تواند از سادگی و بندگی بی‌بهره باشد.

هر جا پای تجمل در میان است، پای دین مادی شده در کار است و لذا نباید در آنجا امید دینداری داشت. اگر خانه‌ی فاطمه^۶ الگوی تاریخ است و نظام اسلامی از آن طریق می‌تواند به اهداف خود برسد، باید متوجه باشیم شاخصه‌ی خانه‌ی فاطمه^۷ سادگی و بندگی است و باید در تمام مناسبات اجتماعی و فردی این شاخصه‌ها مدّ نظر باشد.

فرمود: «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»؛^{۲۶} ای پیامبر، کسانی که دین مادی دارند حتماً با تو درگیر می‌شوند. می‌خواهند نور خدا را با فوت دهان خاموش کنند، ولی خدا نورش را حفظ می‌کند، هرچند کفار نخواهند. پس شما دین‌داری کنید، که دین الهی عین پایداری است و موجب سعادت همگان می‌شود.

مطالبی که در این جلسه مورد بررسی قرار گرفت به ترتیب زیر است:

1- اهل کتاب چون آنچه را خدا و رسول او حرام کرده اند، حرام نمی دانند پس در واقع به ديني که مطابق فطرت است پشت کرده اند و در همین راستا ارتباط و اختلاط با آنها موجب می شود تا جامعه ي اسلامي دچار مشکلات فرهنگي شود.

2- براي آن که فرهنگ منحرف اهل کتاب، فرهنگ غالب جامعه نگردد خداوند به مسلمانان توصیه می فرماید با آنها مبارزه کنید تا مجبور به دادن جزيه شوند و از این طریق خوار گردند.

3- خطر مادي شدن یک دين تا آنجايي خطرناک است که خداوند به پیامبر بعدي دستور می دهد با طرفداران دين مادي شده مبارزه کند تا خوار شوند، زیرا در چنین ديني قالبها ديني است ولي نظرها به اموري است که بتپرستان نیز به همان امور نظر داشتند.

4- از آنجايي که عامل پايداري معنويت در دين، حضور انسانهاي است که واسطه ي فيض بين خدا و خلق خدا باشند، غفلت از این مسئله عامل ايجاد بينش مادي می شود.

5- ظاهرگرایی و غفلت از غیب موجب می شود تا مساجد گرفتار زينتهاي دنيايي شوند و آن مکانهاي مقدس کم تر به عنوان خانه ي خدا و محل ارتباط با عالم معنا مدّ نظرها باشند.

6- با مادي شدن دين مسيحيّت، آباء کليسا خود را در جايگاهي قرار دادند

که سخنانشان مثل سخن خدا بدون قید و شرط پذیرفته شد و همین امر با به صحنه آمدن خلافت وارد نظام اسلامی شد، به طوری که با توجیه «مصلحت وقت» بعضاً نظر افراد در جامعه بر سخن خدا و رسول خدا^ص غلبه یافت.

7- مجتهدین در شیعه تلاش می‌کنند تا حکم خدا را از متون دینی کشف نمایند ولی اجتهاد در نظر اخبار و رهبان و خلافت انتخابی این بود که افراد نظر خودشان را به عنوان حکم خدا بر جامعه حاکم نمایند.

8- با مادی‌شدن دین، حساسیت یافتن نسبت به سخن خدا و اتصال زمین به آسمان در مردم از بین می‌رود و رعایت قالب دین کافی می‌نماید.

9- امامان معصوم در حاکمیت جامعه، جایگاهی دارند که در ارتباط با باطن قرآن، جامعه را از سرگردانی در نظرات مختلف حفظ می‌کنند.

10- وقتی جامعه با خدای حقیقی مرتبط نباشد نمی‌تواند در حادثه‌های خطیر از دنیا بگذرد، همان‌طور که خدای عمرسعد، خدایی نبود که او بتواند به خاطر آن از به شهادت‌رساندن امام حسین^ع دست بردارد.

11- خدای خیالی و وهمی، خدایی نیست که انگیزه‌ی ارتباط با حقایق غیبی را در انسان ایجاد کند و عملاً انسان‌ها با این نوع خداها از ولایت خدای واقعی که

«يُخْرِجُهُمْ مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»؛ است، محروم هستند.

12- پذيرفتن ولايت خداي واقعي و پيرو آن، ولايت انسان هاي معصومي كه واسطه ي فيضا ند، موجب مي شود كه «سادگي» و «بندگي» وارد زندگي ها شود و اين دو، عامل جدايي معاويه از علي ♦ و جدايي دين مادي شده از دين معنوي است.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

جلسه ي سوم ،
دين مادي شده و حاكميت نفس
امّاره

بسم الله الرحمن الرحيم

«قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَلَا
بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللهُ
وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ
الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا
الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ»¹

با کسانی از اهل کتاب که به خدا و
روز قیامت ایمان نمی‌آورند و آنچه
را خدا و رسولش حرام کرده‌اند حرام
نمی‌دانند و متدین به دین حق
نمی‌گردند، کارزار کنید تا با خواری
به دست خود جزیه دهند.

از آنجایی که اهل کتاب از نظر
ایمان به خدا و روز جزا مثل مشرکان
هستند و ایمانی که نزد خدا مقبول
باشد ندارند و آنچه را که خدا و رسول
خدا تحریم کرده‌اند، حرام نمی‌دانند، و
گرفتار انواع آلودگی‌ها می‌باشند، باید
با آن‌ها کارزار کرد تا زیر دست حکومت
اسلامی قرار گیرند و امکان گناه علنی
برای آن‌ها نباشد تا زحمات نظام اسلامی
در اصلاح امور جامعه بی‌اثر نگردد.

آيه ي فوق در مورد اهل كتاب به جهت عقايد غلط و اعمال آلوده مي فرمايد: «يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ»؛ با آن ها مبارزه كنيد تا با خوارى به دست خود جزيه بدهند، يعني هم از نظر اقتصادي نتوانند در جامعه ي اسلامي قدرت برتر شوند و هم از نظر فرهنگي خوار باشند. اين دستور خداست كه اگر مسلمين به آن عمل نكنند فرهنگ اهل كتاب جامعه ي مسلمين را تحت تأثير خود قرار مي دهد و زحمات نظام اسلامي را بي اثر مي كند. زيرا فرهنگ اهل كتاب از مسير فطرت دور و به مسير نفس امّاره نزديك شده و از آن جايي كه بايد با هر جرياني كه عامل تحريك نفس امّاره است مبارزه كرد بايد با آن ها نيز مبارزه نمود.

علت حقارت جوامع اسلامي

بعد از اين كه تكليف مسلمين را در مقابل مشرڪين تعيين نمود، وظيفه ي مؤمنين در قبال اهل كتاب را نيز روشن مي كند. متأسفانه ملت هاي مسلمان از روزي خوار شدند كه به جاي مبارزه با اهل كتاب، دل در هواي يهود و نصاري سپردند به طوري كه پادشاه صفوي به طور پنهاني به جاي دشمني با پاپ و پادشاه آلمان، در آن زمان براي آن ها نامه نوشت كه مبادا با دشمن مشتركمان يعني دولت عثماني رفيق شويد. در حالي كه دولت عثماني با همه ي ضعفا يك

دولت اسلامی است و نسبت به یهود و نصاری، با اساس اسلام به دشمنی برخواسته است. باید ریشه‌ی وضع موجود خود را در تاریخ گذشته‌ی خود جستجو کنیم که چگونه بر خلاف دستور قرآن عمل کردیم تا آنجا که در حال حاضر در مقابل اهل کتاب احساس خواری می‌کنیم و یهود و نصاری به مسلمانان به عنوان کالای قابل تصرف می‌نگرند و آنچنان بر افکار کشورهای اسلامی مسلط شده‌اند که عده‌ای در جهان اسلام نمی‌توانند بپذیرند آمریکا برای جهان اسلام شیطان بزرگ است.

حفظ روحیه‌ی مبارزه با یهود و نصاری برای خوار کردن آن‌ها حکم خداست تا آن‌ها در مقابل نظام اسلامی سرفروند آورند و به دنبال اشاعه‌ی فرهنگ باطل و اعمال فاسد خود نباشند و در مقابل جامعه‌ی اسلامی صف آرایی نکنند و با دشمنان اسلام همکاری ننمایند. دلیل این حکم قاطع را خداوند در آیه‌ی بعد روشن می‌کند که می‌فرماید یهود، عَزَّیْر را پسر خدا می‌دانند و نصاری، مسیح را، شباهت عقاید اهل کتاب با مشرکان را بیان می‌کنند تا روشن شود اگر در مورد اهل کتاب تا حدودی سخت‌گیری می‌کند به خاطر انحراف آن‌ها از توحید و گرایش آن‌ها به نوعی شرک در عقیده و عبادات است. اگر ارزش هر کس به عقیده‌ای است که دارد این‌ها با عقایدی اینچنین خرافاتی ارزشی برای خود باقی نگذاشتند، کسانی که نقش حقایق غیبی و معنویت در

عالم ماده را نمي‌شناسند، اگر در جامعه خوار نباشند انسانيت را خوار مي‌کنند و جذبه‌ي ملوکوتي انسان‌ها به حاشيه مي‌رود.

مطالب فوق را بايد از چند زاويه بررسي کرد. اولين نکته‌اي که بايد در آن دقت نمود اين است که ريشه‌ي بي‌ديني جوانان جامعه‌ي اسلامي را به جهت تأثيرپذيري آن‌ها از يهود و نصاري بدانيم. زيرا يهود و نصاري از دين حقيقي که متوجه عالم قدس است، به کلي بي‌بهره‌اند، وقتي معتقدند مسيح پسر خداست، به اين معني است که معنويت در حد ماده پائين آمده و عالم غيب در وجود مادي محدود حضرت مسيح محصور شده است. در چنين فرهنگي کنترل اميال غريزي به کمک ارتباط با عالم قدس و معنويت ممکن نيست. لذا راهي جز مبارزه با آن فرهنگ باقي نمي‌ماند تا پوچي و پستي چنين فکري روشن شود، همچنان که اين فرهنگ در عالم هستي، پوچ و پست است. با دقت در آيه‌ي فوق بايد متوجه بزرگي خطر بينش اهل کتاب شد، بينشي که معنويت را در حد ماده پائين مي‌آورد و هر معنويتي را با ماديت توجيه مي‌کند و حقيقتاً مذکر عالم غيب مي‌شود. چنين بينشي ارزش و جايگاه دين را از بين مي‌برد و هرگز به دين به عنوان حقيقتي آسماني نگاه نمي‌کند تا در هر حال حريم احکام آن را محفوظ بدارد.

مسلم اگر در جامعه‌ای معنی و جایگاه دین حقیقی روشن نباشد و همه‌ی افراد جامعه برای حاکمیت احکام آن تلاش ننمایند، تمام انسانیت تهدید می‌شود، چون هیچ کس نمی‌داند راه سعادت حقیقی کدام است. ریشه‌ی بحران‌های موجود جهان را باید در چنین غفلتی دانست و به همان اندازه که مسلمانان نسبت به چنین فاجعه‌ای حساس نبودند و در نتیجه روحیه‌ی مقابله با اهل کتاب را از دست دادند، به مشکلات موجود گرفتار شدند. پیامبر اسلام ﷺ حق دارند که از ما سؤال کنند: آیا من دینی برای شما آوردم که مشکل بی‌دینی فرزندانان همچنان باقی باشد و اوقات فراغتشان به فساد و تباهی بگذرد؟ یا شما با غفلت از دستورات دین خدا گرفتار چنین مشکلاتی شدید؟ مگر می‌شود با غفلت از آیات قرآن به فرهنگ یهود و نصاری نزدیک شد و انتظار حل مشکلات خود را نیز داشته باشیم؟ قرآن با صراحت تمام اعلام می‌کند که بینش پست مادی یهود و نصاری دین شما را ضایع می‌کند و لذا برای یک لحظه هم با رویکرد با ارزش‌دانستن آن‌ها با آن‌ها مراوده نداشته باشید مگر آن که زیر دست شما باشند، زیرا اگر مسلمانان به یهود و نصاری نزدیک شوند بینش مادی آن فکر و فرهنگ آن‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد و در نتیجه نه‌تنها فرهنگ آن‌ها وارد زندگی مسلمانان خواهد شد، بلکه نگاه به

ا مور معنوي و غيبي از منظر جامعه‌ي اسلامي رخت برمي بندد.

بينشي که مي‌گويد عُزير و يا مسيح پسر خداست تمام راه هاي ارتباط با حقيقت را در مقابل خود بسته است و گرفتار نوعي از زندگي شده که جنبه‌هاي معنوي انسان‌ها را مورد غفلت قرار مي‌دهد. امروز اين بينش در تمام ابعاد جهان غرب حاکم است و چيزي که در اين فرهنگ مطرح نيست تعالي و ترقي ابعاد معنوي انساني است و به همين جهت هر اندازه که به آن‌ها نزديک شويم به انواع رفتارهاي آلوده به دنيا و شهوات مبتلا مي‌شويم. وقتي متوجه شديم ريشه‌ي فاصله گرفتن از دين در اقرار مختلف جامعه‌ي اسلامي در نزديکي و محبت به يهود و نصاري است متوجه مي‌شويم تا زماني که به دستور خداوند طبق آيه‌ي مورد بحث عمل نکنيم تلاش براي دينداري جامعه، تلاش بي‌ثمري خواهد بود.²

بعضي از متدينين معتقدند مطرح کردن موضوع تقابل با يهود و نصاري فايده‌اي ندارد، زيرا اولاً: همه‌ي افراد جامعه به آن اعتقاد ندارند و آن را يک نوع عقبماندگي مي‌دانند، ثانياً: قابل اجرا نيست زيرا غلبه‌ي فرهنگ غربي و همراهي آن با تکنولوژي چيزي نيست که بتوان

2- آري قبول است که غرب امروز حتي از يهوديت و نصرانيت خود دست برداشته و تجسم عيني دنياپرستي شده ولي بايد متوجه بود اين ماده‌گرابي در بطن يهوديت و نصرانيت موجود است و قرآن ما را از آن منع مي‌کند، چه رسد به غربگرابي و غربزدگي امروز.

جدا از آن‌ها زندگی کرد. این افراد به این مسئله توجه ندارند که خداوند نجات هر فرد و هر ملت را در بینش صحیح قرار داده است. امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» با این که یک نفر بودند چون به عقیده‌ی حقی رسیدند دیگر معطل آن نشدند که آیا قابل اجرا هست یا نه، متوجه بودند همان خدایی که چنین دستوراتی را داده، عالم و آدم را در اختیار دارد و زمینه‌ی تحقق دستورات خود را فراهم می‌کند. هر کس موظف است عقیده و عمل صحیح را از قرآن به دست آورد و به آن عمل کند تا بهترین انتخاب‌ها را در زمان خود به انجام رسانده باشد و راه سعادت خود و جامعه‌ی خود را بگشاید، اگر شهداء این‌گونه فکر می‌کردند که چون بقیه به جبهه نمی‌روند پس ما هم نمی‌رویم، چه اتفاقی می‌افتاد، حداقل این بود که خودشان به مقام منیع شهادت نمی‌رسیدند.

در زمانی که عرصه‌ی دین‌داری و انجام وظیفه تنگ بود هر کدام از شهداء به تنهایی به وظیفه‌ی خود عمل کردند و به دستور ولی امر مسلمین در صحنه‌ی مقابله با دشمن متجاوز کافر پای گذاردند و این همه برکات برای خود و جامعه‌ی اسلامی آفریدند و حق تعالی هم به پاس خدمت به شهدا آن‌ها را به آرزویشان رساند و نگذاشت نظام اسلامی در زیر چکمه‌ی صدامیان قرار گیرد، حالا

هم بسيار راحت و آسوده در شعف برزخي خود به سر مي‌برند.

آن‌هايي که مي‌گويند اين احکام قابل اجراء نيست بايد بدانند وقتي روشن شد اين احکام از طرف خداوند است و ما تصميم گرفته‌ايم به صورتي معقول آن‌ها را پياده کنيم، خداوند شرايط را فراهم مي‌کند تا قابل اجرا شود، همان طور که در صدر اسلام خداوند شرايط تحقق اسلام را در متن فرهنگ شرک و بتپرستي فراهم کرد. عمده اين است که بدانيم مدير هستي حکيم است و دستورات او مطابق فطرت انسان‌ها و نظام تکويني عالم است. پس هرکس به اندازه‌ي عقيده‌اش به انجام دستورات الهي و عمل به آن‌ها امتحان مي‌شود و وقتي بنا را بر اين گذاشت که طبق دستور خدا عمل کند و ديد چگونه خداوند شرايط تحقق دستورات خود را فراهم مي‌کند، ايمان او به خدا زيادتر مي‌شود و عملاً حضور حضرت رب‌العالمين را در صحنه‌ها ملاحظه مي‌کند. باز تأکيد مي‌کنم: راستي اگر در ابتدای دفاع مقدس هشت ساله حضرت امام خميني «رضوان الله عليه» و مردم مؤمن به اين عقيده به ميدان نيا مده بودند کسي باور مي‌کرد چنين جنگي به نفع مردم مسلمان ايران تمام شود؟

در صدر اسلام نيز ابتدا آياتي که اشاره به جنگ دارد نازل شد، بعداً به تدريج خداوند زمينه‌ي مقابله با مشرکين و اهل کتاب را فراهم کرد و نتيجه‌ي آن مقابله‌ها، گسترش اسلام و

عزت مسلمین شد، زیرا وقتی ملتی آماده‌ی اجرای حکم خداوند است خداوند نیز توفیق تحقق حکم خود را به آن ملت می‌دهد و این است معنی اعتقاد به نقش عالم غیب و معنویت در زندگی انسان‌ها و نجات از اصالت‌دادن به عوامل مادی. ملاحظه فرمودید که در فتوای قتل سلمان رشدی؛ چگونه یک فتوا دنیا را متحول کرد و با آن‌که در آن فتوا تمام مناسبات نظام لیبرال دموکراسی نادیده گرفته شد ولی چون فتوای حقی بود جهان استکبار هیچ کاری در مقابله با آن نتوانست انجام دهد. وزیر دفاع سوریه مصطفی طلاس می‌گوید: «وقتی فتوای امام خمینی مبنی بر مَهدورالذِّم بودن سلمان رشدی را شنیدم تمام وجودم را شعف فرا گرفت و از جهت دیگر متأسف شدم که چرا دانشگاه الازهر مصر به خواب فرو رفته است.» سلمان رشدی در مصاحبه‌ها و خاطراتش نشان می‌دهد نه شب دارد و نه روز. او در یکی از آخرین کتاب‌های خود به فلاکت و ذلت ده ساله‌ی پس از انتشار کتاب «آیات شیطانی» اشاره می‌کند و می‌گوید: «روزی که ناشر نروژی کتاب آیات شیطانی مورد اصابت گلوله قرار گرفت یکی از بدترین روزهای عمر من است. او در آن ایام تنها طی 20 روز 13 بار محل خواب خود را تغییر داد³ از آن جهت که آن فتوا، آمریکا و انگلیس را به چیزی نگرفت و یک روحانی مسلمان

حکم قتل یک شهروند غربي را صادر کرد، جهان غرب بسيار تحقير شد. امام خميني «رضوان الله تعالی عليه» نگفتند اين فتوا چه فايده اي دارد. اين يك بينش مادي است که نقش خدا را در ايجاد زمينه براي نتايج احکام الهي نادیده مي گيرد و بيشتر به نتايج ملموس اوليه ي آن نظر دارد. اين گونه افکار را اصطلاحاً افکار «عمل زده» مي گويند. وقتي انسان حق را فهميد بايد مطابق آن عمل کند، ديگر يك نفر يا يك ميليون نفر فرق نمي کند. قرآن در باره ي حضرت ابراهيم **◆** مي فرمايد: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ»؛⁴ ابراهيم **◆** به تنهائي امتي بود مطيع فرمان خدا. امام خميني «رضوان الله تعالی عليه» در باره شهيد بهشتي فرمودند: «بهشتي يك ملت بود.»⁵ پس به اندازه اي که عملي حق است نقش آفرين است، هر چند تعداد افرادي که طرفدار حق اند کم باشند و در همين رابطه حضرت علي **◆** مي فرمايند: «أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقِلَّةِ أَهْلِهِ فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ اجْتَمَعُوا عَلَى مَائِدَةٍ شَبَعَهَا قَصِيرٌ وَ جَوْعُهَا طَوِيلٌ»⁶ ای مردم در راه راست، از کمی رونندگان نهرا سید، زیرا اکثریت مردم بر گرد سفره ای جمع شده اند که سیری آن کوتاه، و گر سنگی آن طولانی است.

4 - سوره ي نحل، آيه ي 120.

5 - صحيفه ي امام، ج 15، ص 18.

6 - نهج البلاغه، خطبه 201.

وقتی قرار است که ما از درون خود با عالم غیب و معنا ارتباط برقرار کنیم پس دیگر دغدغه‌ی حرف دیگران برای چیست؟

قرآن می‌فرماید: ی‌هود و نصاری با طرح این که عَزِیز ♦ فرزند خدا است یا عیسی ♦ فرزند خدا است، عالم بیکرانه‌ی غیب را در اشخاص معینی محدود کردند و در حقیقت، معنی غیب و معنویت را از بین بردند، حال صحبت بر سر این است که آیا ما در اسلام هم به چنین انحرافی گرفتار شدیم؟

اگر دقت شود تصدیق خواهید کرد متأسفانه در صدر اسلام با حذف اهل البیت پیامبر ﷺ جامع‌ی مسلمانان به نحوی به همان بلایی دچار شدند که مسیحیت بدان مبتلا شد. ابتدا باید فراموش نکنیم که ارزش و اهمیت اهل البیت ﷺ به بیان چند حدیث و روایت نیست بلکه ارزش آنان در جهت‌دادن به نحوه‌ی زندگی مسلمانان است و این‌که با رهنمودهای ائمه ﷺ روح معنوی دین حفظ می‌شود. آن‌ها هستند که مانع می‌شوند تا دین به پوسته‌ی بدون روح تبدیل شود. در مسیحیت حضرت عیسی ♦ را فرزند خدا نامیدند و عملاً خدا را زمینی کردند و وقتی خدا زمینی شد، کلیسا به عنوان نماینده‌ی فرزند خدا جای خدا نشست و دیگر بدون آن که کتاب خدا ملاک دینداری باشد دستورات کلیسا ملاک دینداری شد و کشیشان مطلق‌العنان به

نام خدا هر چه خواستند انجام دادند، چيزي که در صدر اسلام پس از رحلت رسول اکرم ﷺ ظاهر شد به طوري که تصور گرديد حاکمان حق دارند هر طور خواستند دين خدا را کم يا زياد کنند که تاريخ گواه چنين موضوعي است⁷ و در مباحث قبل نمونه هايي از آن عرض شد.

پيامبر اکرم ﷺ مي فرمايند: «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَغْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»⁸ هر کس بميرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهليت مرده است. اين روايت که شيعه و سني آن را از قول رسول خدا ﷺ نقل کرده اند مي رساند که اگر مي خواهيد دين اسلام گرفتار فکر و فرهنگ جاهليت نگرديد بايد متوجه شخصيتي باشيد که خداوند به عنوان امام زمان براي جهان اسلام پرورانده است و آن قدر شناخت او و رجوع به او اهميت دارد که نادیده انگاشتن او موجب برگشت به فرهنگ جاهليت و زندگي مادي مي گردد، با اين همه با نادیده گرفتن روايت فوق پس از رحلت پيامبر اکرم ﷺ و با حذف شدن اهل البيت  مسير دين به سوي مادي شدن سير کرد و اين مشکلي شد که جامعه ي اسلامي هنوز گرفتار آن است.

7 - خليفه ي اول دستور مي دهد فجأة سلمي را که موجب آزار مسلمانان شد، زنده در آتش بسوزانند در حالي که چنين حکمي بر پيامبر خدا ﷺ نيز روا نيست. (تاريخ طبري، ج 4، ص 52)

8 - شيخ طبرسي، إعلام الوری بأعلام الهدی، ص:

وقتی اهداف اصلی اسلام آن طور که باید و شاید در جامعه ظهور نکند متوجه انحراف دین به سوی مادی شدن نخواهیم شد، همچنان که متوجه نیستیم امروز نیز از دو جهت گرفتار فهم مادی از دین شده‌ایم. یکی از جهت نزدیک‌شدن به غرب که اصالت را به عالم ماده می‌دهد و دیگری از جهت غفلت از درک صحیح جایگاه اهل البیت^{علیهم‌السلام} و شاید بتوان گفت علت این که ما شیعیان نیز امروزه نمی‌توانیم از اهل البیت^{علیهم‌السلام} آن طور که شایسته است هدایت و راهنمایی بگیریم علاقه و محبتی است که در ما نسبت به فرهنگ غرب پدید آمده است، آلوده به فرهنگی شده‌ایم که خود را از زندگی در زیر سایه وَحی الهی بی‌نیاز می‌داند، این همان چیزی است که در صدر اسلام واقع شد و حالا به گونه‌ای دیگر در بعضی از شیعیان نیز ظهور کرده است و پس از انقلاب اسلامی بعضی از مسئولان تا آنجا پیش رفتند که پیشرفت به روش غربی را مدّ نظر نظام اسلامی قرار دادند و خواستند ساختارهای اقتصادی، سیاسی ما را در نهاد های فرهنگ غربی ادغام نمایند.⁹

در جلسات قبل عرض شد که خلیفه‌ی اول گفت: «نبی اکرم در اتخاذ تصمیمات و اداره‌ی امور عامه با وَحی مؤید و

9 - در همین رابطه است که مقام معظم رهبری «حفظه‌الله تعالی» فرمودند: به طور قطع می‌گویم الگوی غرب برای توسعه، یک الگوی ناموفق است. 1386/2/25.

مستظهر بود، ولي اکنون که وَحي آسماني با رحلت نبي اکرم قطع شده، ناگزيريم در اتخاذ تصميمات لازم به اجتهاد و صوابديد فکري خود عمل کنيم»¹⁰ مردم عادي متوجه نشدند که منظور خليفه از اجتهاد، اجتهاد در مقابل نص است و نه اجتهاد در متن دين براي يافتن حکم خدا، بلکه حکم خود را در عرض حکم خدا قلمداد کرد. از نظر علمای اسلام اجتهاد در مقابل نص حرام است. مثلاً کسي حق ندارد در مقابل نص صريح سخن رسول خدا ﷺ که نماز صبح را دو رکعت تعيين کرده اند بگويد به اجتهاد من نماز صبح را چهار رکعت بايد خواند. حتي علماي اهل سنت هم بعد از خلفاء، اجتهاد در مقابل نص را حرام دانستند. اجتهاد در باره ي اموري معني دارد که براي جامعه پيش مي آيد در حالي که دين سخن صريحي براي آن طرح نکرده و بايد با تدبّر در متن کتاب و سنت تکليف مورد پيش آمده را تعيين کرد. علم فقه يکي از علوم اسلامي است که در باره ي احکام دين بحث مي کنند. در رابطه با اهميت آن قبلاً عرض شده که با فقه مي توانيم دين مردم را نگه داريم. مردم هرگاه مشکلي در زندگي روز مره پيدا مي کنند به فقيه مراجعه مي کنند. با تفسير قرآن مي توان دين مردم را عميق کرد، ولي با فقه است که يک مسلمان مي تواند مسلماني خود را حفظ کند.

کسی که در اصول دین یا در نص دین
اجتهاد کند در حقیقت دین را نپذیرفته
است زیرا او تصور می‌کند که دین یک
امر قراردادی است و پیامبر این گونه
قرارداد کرده‌اند و حالا او می‌تواند
این قرارداد را به شکل دیگری وضع
کند. ولی ما معتقدیم که احکام دین از
عالم غیب گرفته شده است و پیامبر^ﷺ به
واسطه‌ی جبرئیل، از عالم غیب این
احکام را دریافت کرده‌اند. به عنوان
مثال: نماز حکم خداست. یعنی پیامبر^ﷺ
نماز را از عالم غیب گرفته‌اند حتی
شکل وضو را هم از عالم غیب اخذ
نموده‌اند. پس نمی‌توان هدف از وضو را
نظافت دست و صورت دانست. چرا که
این جا شستن معنایی ندارد. وضو برای
اثبات بندگی است نه برای تمیزشدن محل
وضو؛ و جایگاه آن را ائمه‌ی اطهار^{علیهم‌السلام}
به جهت آن‌که با باطن قرآن در
ارتباطند می‌دانند¹¹، ما فقط می‌دانیم
که باید بنده باشیم و با تبعیت از
حکم خدا بندگی خود را شکل دهیم و
کامل کنیم. اما کسی که نماز و وضو را
به عنوان دستوراتی که از عالم غیب
نازل شده نمی‌داند، در این موارد به
خود حق می‌دهد که هر وقت صلاح دانست آن
را تغییر دهد. بر مبنای همین طرز فکر
است که عرض کردم خلیفه‌ی دوم گفت: «ای
مردم سه چیز در زمان رسول الله بود که

11 - به کتاب اسرار الصلوة، آیت الله جوادی آملی،
رجوع شود.

من آنها را نهي کرده ام و حرام مي‌نمايم و هر کس به انجام آنها مبادرت نمايد عقوبت مي‌کنم که عبارتند از «متعهي نساء» و «متعهي حج» و «گفتن حي علي خير العمل در اذان»¹² و وقتي شخصي به او اعتراض کرد، در پاسخ او گفت: «أَنَا زَمِيلُ مُحَمَّدٍ»؛ من دوست و همکار محمد بودم، زمان پیامبر ﷺ مصلحت بود ولي در حال حاضر مصلحت نيست. اين نشان مي‌دهد که او معتقد است دين ريشه در يك حقيقت باطني ندارد، بلکه مجموعه‌ي قرارداد هايي است که پیامبر خدا ﷺ در آن زمان تشخيص داده و حالا که شرايط تغيير کرده مي‌توان آنها را تغيير داد. معني مادي پنداشتن دين در همين تصور نهفته است و بر همين اساس دين هم مثل بقيه‌ي پديده‌هاي مادي قابل تغيير است.

خطر قراردادی دانستن احکام

اگر متوجه حقايق غيبي و چگونگي وجود آنها در آن عالم با شيم هرگز نبايد با جلوه‌هاي آن حقايق چنين رفتاري داشته و بگوئيم فعلاً مصلحت نيست که آن اعمال را انجام دهيم و با غفلت از جايگاه آن اعمال ارتباط خود را با عالم وجود قطع نمائيم، مثل بندگان خدا از طريق عبادات شرعي که موجب انس با انوار الهي مي‌شود، حال مگر مي‌شود يك روز بندگان خدا مصلحت

نبا شد؟ زیرا خداوند یک حقیقت غیبی برین است، نه یک قرارداد بشری که بشر قرار گذاشته باشد که موجودی به نام خدا در عالم باشد. عمده‌ی مشکل خلفا در صدر اسلام این بود که احکام اسلام را دستورات قراردادی می‌دانستند و فکر می‌کردند این احکام را جبرئیل به عنوان قرارداد هایی برای بشر آورده است، خلفا در این که آن دستورات صورت حقایق غیبی است و از طریق انجام آن‌ها جان انسان با صورت ملکوتی آن اعمال مرتبط می‌شوند، مشکل داشتند.

قرآن درباره‌ی پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ»¹³ او هیچ سخنی را براساس میل خود بر زبان نمی‌آورد. چون فانی در مشیت الهی است و قلب آن حضرت ظرف اراده خداوند است. وقتی پیامبر ﷺ فرمودند کاغذ و قلمی بیاورید تا چیزی بنویسم که در آینده گمراه نشوید، خلیفه‌ی دوم گفت: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ»؛¹⁴ این مرد هذیان می‌گوید. با چنین نگرشی به پیامبر ﷺ و با غفلت از آیه‌ی قرآن که می‌فرماید: پیامبر خدا ﷺ هیچ سخنی را براساس میل خود بر زبان نمی‌آورد، در نظر بگیرید چه تصویری از قرآن و پیامبر ﷺ پیدا می‌شود و معنی مادی‌کردن دین جز این نخواهد بود. در این دیدگاه جایگاه وحی و پیامبر ﷺ ناشناخته می‌ماند و در همین رابطه با

13 - سوره‌ی نجم ، آیه‌ی 3.

14 - معنویت تشیع، ص 57.

توجه به اين كه مي دانند حكم خدا آن است كه براي زنا كار بايد حدّ جاري شود، مي گويند در اين مورد خاص صلاح نيست. يا وقتي خليفه ي دوم را غلام «مغيرة بن شعبه» كه يك ايراني بود، به قتل رساند، عبیدالله بن عمر در مقابل قتل پدرش هرمان را كه يك شاهزاده ي تازه مسلمان ايراني بود، كشت ولي خليفه ي سوم از قصاص قاتل سرباز زد و گفت: «ديروز پدرش را كشته اند، نمي توانم امروز خودش را بكشم.»¹⁵ اين موضع گيري خبر از آن مي دهد كه جايگاهي براي احكام الهي در ميان نيست و هر كس به تشخيص خود مي تواند حكم خدا را تعطيل كند. تمام اين نمونه ها را از آن جهت عرض مي كنم كه ملاحظه بفرمائيد معني مادي شدن دين چيست و چه خطراتي براي جامعه به پيش مي آورد و راه درمان جهان اسلام را در كجا بايد يافت.

تصور شد كه دين يك امر قراردادي است و مي توان در مقابل اين قرارداد، قراردادهاي ديگري وضع كرد و از اين طريق دين از حقيقت اصلي اش خارج گرديد و در نتيجه جامعه ي اسلامي نتيجه اي را كه بايد از دين بگيرد نگرفت. زيرا با اجراي حدود الهي است كه بركات آسمان بر زمين جاري مي شود و براساس اعتقاد به باطن داشتن احكام الهي است كه وقتي خليفه سوم در اجراي حدّ

شراب‌خواری بر ولید بن عقبه طفره می‌رفت، علی‌♦ خودشان ولید را شلاق زدند¹⁶ و حضرت در مورد عدم قصاص عبیدالله بن عمر به شدت اعتراض کردند و پس از خلافت فرمودند اگر بر عبیدالله بن عمر دست یابم خون او را به خون هر میزان خواهم ریخت¹⁷ از آن پس عبیدالله از علی‌♦ متواری بود تا در زمان خلافت آن حضرت به معاویه پیوست.

رجوع به اهل‌البیت^{علیهم‌السلام}؛ تنها راه

همه قبول دارند در صدر اسلام اهل البیت^{علیهم‌السلام} از حاکمیت جهان اسلام حذف شدند ولی تبعات آن را نفهمیدند و هنوز هم آفات آن روشن نشده است، چون جایگاه نیاز بشر به ارتباط با عالم غیب روشن نشده است. وقتی نیازهای انسان در حدّ نیازهای مادی او تعریف شود جایی برای کسانی نمی‌ماند که واسطه‌ی فیض حق در نظام عالم می‌باشند. بارها عرض شده است که جایگاه اهل البیت^{علیهم‌السلام} در قرآن چه جایگاهی است ولی ضرورت توجه به چنین جایگاهی هنوز احساس نشده است، آری قرآن می‌فرماید جذبه‌ی باطنی قرآن را تنها مطهرون احساس می‌کنند: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»¹⁸ همان مطهرونی که درباره‌ی

16 - مسعودی، مروج الذهب، ج 2، ص 345.

17 - طه حسین، انقلاب بزرگ، علی و دو فرزند بزرگوارش، ص 9.

18 - سوره‌ی واقعه، آیه‌ی 78.

آن ها فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»؛¹⁹ خدا فقط اراده کرده که رجس و هر آلودگي را از شما اهل البيت بزدايد و طهارتي خاص به شما بدهد. ولي نفهميدند چرا بايد به آن ها رجوع کرد. چون از خطر مادي شدن دين غافل بودند، همه چيز را با محوريت پاسخگويي به نيازهاي مادي ترسيم کردند و در نتيجه جايي براي قرآن در تنظيم روابط اجتماعي و اقتصادي و تربيتي نماند و جامعه ي اسلامي با مديريتي سکولار به راه خود ادامه داد و کار تا آن جا جلو رفت که جامعه ي اسلامي توانست حاکماني چون يزيد و مروان بن حکم و متوکل عباسي را تحمل کند و خم به ابرو نياورد، چون فرا موش کردند بايد از طريق اسلام انسان هاي زميني آسماني شوند، که اگر متوجه چنين نيازي بودند هيچ راهي جز رجوع به اهل البيت^{علیهم السلام} براي جامعه ي اسلامي باقي نمي ماند. کسي منکر کمالات اهل البيت^{علیهم السلام} نبود ولي ضرورتي براي حاکميت آن ها نميديد و گرنه شخص خليفه ي دوم جملاتي دارد که همه حکايت از اعتقاد به کمالات خاص اميرالمؤمنين^{علیه السلام} دارد، از جمله ميگويد: «خدا مرا در مشکلي که براي گشودن آن پسر ابیطالب نبا شد قرار

ندهد.»²⁰ بارها گفته: «لَا أَبْقَانِيُ اللَّهُ بِأَرْضٍ لَسْتُ فِيهَا يَا أَبَا حَسَنَ».²¹ خداوند مرا باقی نگذارد در زمینی که ای ابالحسن تو در آن نباشی. یا گفته: «عَجَزَتِ النِّسَاءُ أَنْ تَلِدْنَ مِثْلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ».²² زنان از تولد فرزندی چون علی بن ابیطالب عاجزانند.

ایام البشر یا ایام الله؟

وقتی واسطه‌ی فیض حاکم بر مناسبات جامعه نباشد دیگر روزگارِ بشر «ایام الله» نیست، «ایام البشر» است و ایام البشر همان «ایام نفس امّاره» است چون امام معصوم بر جامعه حاکم نیست تا مانع حاکمیت نفس امّاره باشد و همه‌ی ذهن‌ها و قلب‌ها را به حق رجوع دهد و اسماء الهی بر قلب‌ها تجلی کند و زندگی با انس با «وجود» ادامه یابد. در جامعه‌ای که امامان معصوم علیهم‌السلام حاکمیت داشته باشند سنت «یَهْدِي إِلَيَّ الْحَقَّ» جاری می‌شود و چه کسی است که با ارتباط قلبی با حق به شور و شغف نیاید.

بعضی از مجلات می‌نویسند همان طور که زمین‌شناسی، دینی و غیر دینی نداریم،

20 - تذکره سبط 87 - مناقب خوارزمی 58 - مقتل خوارزمی 1/ 45 - الغدير، ج 5، ص 175.

21 - مستدرک حاکم نیشابوری، ج 1، ص 45 - ابن‌جوزي در سیره‌ی عمر، ص 106 - الغدير، ج 11، ص 201.

22 - اریاض‌النضر، ج 2، ص 196 - الغدير، ج 11، ص 217.

حکومت ديني و غير ديني هم نداريم .
 اين حرف در باره ي زمين شناسي شايد درست باشد - که البته آن هم جاي بحث است-
 ولي موضوع حکومت، موضوع حکمي است که بايد در جامعه جاري شود در حالي که موضوع علم زمين شناسي کشف رابطه اي است که در سنگها در طبيعت جاري است، آيا اين دو يکسان است؟ آيا فرق نمي کنند که در جامعه حکم خدا جاري باشد يا حکم يزيدي؟ در حالي که حکم يزيدي بر مبناي ميل و هوس خودش مي باشد ولي حکم خدا براساس حکمت الهي و فطرت انساني است.

نظر به همه ي ابعاد انسان

در صدر اسلام بعد از رحلت رسول خدا ﷺ از اين نکته غفلت شد که احکامي که حاصل اندیشه ي بشر باشد از درک بسياري از ابعاد عالم و آدم غافل است و در کمترين فرصت به بحران گرفتار مي شود، ولي احکامي که خدا براي بشر بياورد احکامي حق و مطابق با تمام ابعاد بشريت است و اگر بشر مطابق آن زندگي خود را سامان دهد داراي شخصيتي الهي مي شود و روح و روانش متصل به غيب و عالم گسترده ي معنويت مي گردد. ائمه ي معصومين عليهم السلام واسطه ي گرفتن احکام الهي و ارائه ي آن به بشر هستند. با حذف آنها مردم را به مردم واگذار کردند و جامعه را از حکم الهي و ارتباط آن با عالم غيب محروم کردند. همين طور که در

دموکراسی مطرح در نظام لیبرال دموکراسی رابطه‌ی جامعه با عالم قدس و معنویت قطع است، مگر این که از طریق مردم سالاری دینی اشکال آن را برطرف نمائیم و در بستر احکام الهی رأی مردم جهت داده شود و با طرح ولایت فقیه جهت کلی جامعه از توجه به حق خارج نگردد، به همین جهت ولی فقیه نماینده‌ی مردم نمی‌باشد که بخواد براساس نظر مردم عمل کند بلکه براساس حکم خدا در زمان غیبت امام معصوم^ع باید مدیریت کلی جامعه‌ی اسلامی را در دست بگیرد.²³

خداوند در قرآن می‌فرماید: «بَلْ جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ»²⁴؛ بلکه آن پیامبر همراه با پیام‌های حق به سوی مردم آمد و اکثر آن‌ها از حق کراهت داشتند. طبق آیه‌ی فوق اگر نظر و رأی مردم با حکم خدا در تضاد باشد هرچند یک میلیارد رأی هم به کسی داده باشند از آن جهت که با حکم خالق هستی در تضاد است هیچ ارزشی ندارد. اینجا است که در حکومت اسلامی اهمیت و ضرورت فقه‌های شورایی نگهبان روشن می‌شود که وظیفه دارند تمام مصوبات مجلس شورایی اسلامی را براساس احکام دین بررسی و تأیید کنند. حضرت امام خمینی^{رحمة الله علیه} می‌فرماید: «مجرد بودن

23 - به کتاب «ولایت فقیه» از حضرت امام خمینی^{رحمة الله علیه} رجوع شود.

24 - سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی 70.

رژيم اسلامي، اين مقصد نيست. مقصد اين است که در حکومت اسلامي، اسلام حکومت کند و اشخاص به رأي خودشان، به فکر خودشان حکومت نکنند. رأي ندهند به کسانی که خيال ميکنند خودشان صاحب رأي هستند، خودشان را متفکر مي دانند، روشن فکر مي دانند، به اينها رأي ندهند. براي اين که رأي مردم در مقابل حکم خدا رأي نيست، ضلالت است».²⁵

مقام عالم ماده مقام کثرت است و خداوند از یک جهت حق است و از جهت ديگر وحدت محض است و اهل البيت^{علیهم السلام} واسطه ي بين کثرت و وحدت مي باشند و مردم و جامعه را به وحدت محض و صل ميکنند. حال اگر اهل البيت^{علیهم السلام} از حاکميت جامعه حذف شوند، ارتباط جامعه با وحدت محض که همان حق است قطع ميگردد و جامعه گرفتار کثرت ها مي شود که در ذات خود مقابل حق بوده و باطل است و لذا جامعه اگر ارتباط خود را با حضرت احد قطع کرد به اضمحلال و گمراهي و بحران فرو مي رود، در آن صورت آن جامعه در حد عالم ماده متوقف شده و به عبارتي به خود واگذار گشته است. وقتي تصور کنيم دين، مجموعه اي از قراردادهاي بشري است که انسان هاي بزرگ وضع کرده اند، از محدوده ي عالم کثرت خارج نگشته ايم و عملاً راه خود را از عالم وحداني قطع کرده ايم و با انواع سرگرداني ها گرفتار کثرت

شده ایم. ولی اگر حکم خدا در جامعه اجرا شود جامعه آرامش و ثبات پیدا می‌کند، زیرا خداوند وحدت محض و ثبات محض است و ارتباط با قرار و ثبات محض، موجب قرار و ثبات می‌شود. ولی اگر جامعه حکم خدا را کنار گذاشت و به خود وا گذارده شد، از آن جا که جامعه به خودی خود در مقام کثرت است وقتی از مقام وحدانی جدا شود دچار آشفتگی و انواع گمراهی‌ها می‌گردد. گمراهی بیشتر این است که چنین جامعه‌ای بصیرت خود را از دست بدهد و آشفتگی‌های خود را نه تنها درک نکند، بلکه عین راحتی و آرامش بپندارد و به کلی از رویکرد به حق محروم شود و اگر هم به تکنیک‌های پیچیده دست یافت تماماً آن‌ها را در جهت امیال شیطانی استفاده کند.

ظهور اومانیسم به جای ظهور مهدی^ط

وقتی بشر از دین حقیقی که منجر به رشد بندگی او می‌شود، محروم شد و بینش مادی بر روح جامعه حاکم گشت مکاتبی مثل اومانیسم و لیبرالیسم به جای دین می‌نشینند. لیبرالیسم در عمل یعنی آزادی از همه چیز، حتی آزادی از دین. به قول یکی از دانشمندان: ابتدا در غرب شعار آزادی، برای رها شدن از تنگناهای کلیسا بود ولی در نهایت به آزادی از تمام دستورات دین ختم شد و

اومانيسم يا اصالت دادن به انسان و اميال انساني، به جاي خدا و احكام الهي نشست. دموکراسي در چنين فضايي مطرح شد، اين است که دموکراسي غربي به معني حاکميت رأي انسانهايي است که از همه ي مقيدات معنوي بریده و هيچ امر مقدسي را بر نميتابند²⁶ در چنين فضايي ديگر مهدي ملا که رجوع به حق را متذکر مي شود، ظهور نمي کند.

وقتي معني مادي شدن دين روشن شود و علت آن نيز درست ارزيابي گردد براي برون رفت از آن مي توان برنا مه ريزي کرد. ابتدا بايد نگران گرايش مردم به ظاهر و ظاهريني بود و اين که چگونه توجه آنها از امور باطني و قدسي منحرف شده و به امور حسّي و مادي معطوف گشته است. تا وقتي برا مور باطني و قدسي و نقش اساسي آنها در جامعه تأکيد نمي کنيم هيچ اميدي جهت رفع مشکلات جامعه نبايد داشته باشيم. بايد بپذيريم در فضاي غرب زدگي امروزي مردم ما در فهم دين و امور قدسي کاملاً سطحي هستند. اگر به دستورات دين در هر موضوعي نظر کنيد ملاحظه مي فرمائيد دو محور در آنها مدّ نظر است، يکي رفع تعلقات قلبي از امور حسّي و دنيايي و ديگر نظر به عوالم معنوي و سُنن غيبي. به عنوان مثال به دستورات دين در ماه رجب و يا در ماه رمضان که نگاه کنيد

26 - جهت بررسي بيشتريجاگاه دموکراسي در غرب، به کتاب «سيطره ي کميّت» از رنه گنون رجوع فرماييد.

می‌بینید آن دو محور صورت کاربردی به خود گرفته است، می‌فرماید: ماه رجب، ماه خداست.²⁷ یعنی ماه توجه به غیب عالم است و می‌فرماید: از طریق استغفار و روزه و خواندن سوره‌ی توحید و امثال این اعمال توجه خود را به حق بیندازید و در افقی بالاتر از عالم ماده زندگی خود را مستقر کنید.²⁸

با توجه به نکاتی که عرض شد روشن است که ظاهرگرایی در دین، بسیار خطرناک است و موجب مادی شدن دین می‌گردد و در آن حال مردم طلبکار دین می‌شوند چون متوجه نیستند که باید تلاش می‌کردند تا حجاب‌های بین آن‌ها و حقایق معنوی کنار رود تا نور آن حقایق بر قلب‌ها تجلی نماید، طوری می‌شوند که باید به آن‌ها باج بدهید تا ظاهر دین را رعایت کنند، چون دین را در حدّ یک حزب پذیرفته‌اند.

در شرایطی که حضرت علی ♦ حاکم جامعه اسلامی هستند آنچنان نظر به عالم معنا شدید است و همه خود را بدهکار دین می‌دانند که آن شخص خدمت آن حضرت می‌آید که دست مرا ببرید چون دزدی کرده‌ام و می‌خواهد حضرت حکم خدا را بر او جاری کنند تا پاک شود و از این طریق روزنه‌ی غیب به روی جان‌ش گشوده گردد، چون به این شعور رسیده است که

27 - امالی صدوق، ص 534.

28 - به کتاب «ماه رجب، ماه یگانه شدن با خدا» از همین مولف رجوع فرمایید.

تا تسليم كامل احكام الهي نشود دريچه‌ي غيب به رويش باز نمي شود و تازه وقتي ابْنِ الْكَوَّاء كه از دشمنان علي ◆ بود او راديد از او پرسيد: دست تو را چه كسي بريد؟ آن جوان گفت: او كه؛ «بَابُ الْيَقِينِ وَ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينِ، وَ الشَّافِعُ يَوْمَ الدِّينِ الْمُصَلِّي إِحْدَى وَ خَمْسِينَ. قَطَعَ يَمِينِي إِمَامُ الثَّقَفَى، وَ ابْنُ عَمِّ الْمُصْطَفَى، شَقِيقُ النَّبِيِّ الْمُجْتَبَى، لَيْثُ الثَّرَى غَيْثُ الْوَرَى، حَتَفُ الْعِدَى، وَ مِفْتَاحُ النَّدَى، وَ مِصْبَاحُ الدُّجَى. قَطَعَ يَمِينِي إِمَامُ الْحَقِّ، وَ سَيِّدُ الْخَلْقِ، فَارُوقُ الدِّينِ، وَ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ، وَ خَيْرُ الْمُهْتَدِينَ، وَ أَفْضَلُ السَّابِقِينَ، وَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ»؛²⁹ باب معرفت و يقين و ريسمان استوار خدا است، و شفاعت‌كننده‌ي روز جزاء، و گزارنده‌ي پنجاه و يك ركعت نماز در شبانه‌روز؛ دست راست مرا او بريد كه پيشواي پرهيز پيشگي است و پسر عم مصطفی است و برادر خوانده‌ي پيامبر برگزيده‌ي خدا، شير بيشه‌ي خدا و باران رحمت بر همگان و مرگ دشمنان و كليد بخشش و احسان و چراغ تاريخي‌ها. دست راست مرا امام حق و سرور خلق بريد.

اين نوع نگاه به احكام الهي است كه انسان را جلو مي برد و جامعه را از بحران آزاد مي‌كند. به همين جهت سلمان سه روز پس از دفن پيامبر ✕ در خطبه‌اي

که خواند می‌گوید: «وَالَّذِي نَفْسُ سَلَمَانَ بِيَدِهِ لَوُ وُلِيْتُمْوهَا عَلِيّاً لَأَكْدْتُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ تَحْتِ أَقْدَامِكُمْ وَ لَوْ دَعَوْتُمُ الطَّيْرَ لَأَجَابَتْكُمْ فِي جَوْ السَّمَاءِ وَ لَوْ دَعَوْتُمُ الْجِبَتَانِ مِنَ الْبَحَارِ لَأَتَتْكُمُ وَ لَمَّا عَالَ وَلِيَّيْ اللَّهِ وَ لَا طَاشَ لَكُمْ سَهْمٌ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ وَ لَا اخْتَلَفَ اثْنَانِ فِي حُكْمِ اللَّهِ!»³⁰ به

خدایی که جان سلمان در دست او ست سوگند اگر علی را پیشوا و والی خود ساخته بودید، هر آینه برکت و نعمت از آسمان و زمین اطراف شما را فرا می‌گرفت، تا آن جا که پرندگان آسمان دعوت شما را اجابت می‌کردند و ماهی‌های دریا خواسته‌ی شما را می‌پذیرفتند و دیگر هیچ دوست و بنده خدایی فقیر نشده و هیچ سهم از فرائض الهی از بین نمی‌رفت، و هیچ دو نفری در حکم خدا اختلاف نمی‌کردند.

فراموش نکرده اید یکی از نکات اساسی که در دین مورد توجه است و جنبه‌ی معنوی دین را محفوظ می‌دارد این است که تأکید دارد، هر چیزی باطنی دارد و باید متوجه جنبه‌ی باطنی مخلوقات و دستورات باشیم. خداوند می‌فرماید: «وَإِنْ مِّنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ»؛³¹ هیچ چیزی نیست -که مخلوق خدا باشد- مگر این‌که خزینه‌ها و اصل آن نزد ما است و ما نازل نمی‌کنیم مگر اندازه‌ای معلوم

30 - الإحتجاج على أهل اللجاج، ج1، ص 110.

31 - سورة ي حجر، آیه 21.

و محدودی از آن را. پس وقتی هر مخلوقی - اعم از زمین یا انسان یا درخت - دارای مراتب باطنی است باید این ظواهر را وصل به آن باطن دید همان طور که در مقام نفس ناطقه وقتی شما در عالم ماده رکوع و سجود انجام می‌دهید، درست است که در موطن عالم ماده بدن شما در حرکت است ولی آن رکوع و سجود در عالم غیب شما صورت دارد و در همین راستا در برزخ و قیامت فرشته ای را ملاقات می‌کنید که در کنار شما است از او می‌پرسید تو کیستی؟ او جواب می‌دهد: من عقیده‌ی نیکویی هستم که تو بر آن بودی «أَنَا رَأَيْكَ الْحَسَنُ الَّذِي كُنْتَ عَلَيْهِ»؛³² عقیده که در این دنیا یک نوع فهم است، باطنی دارد که در موقع خودش در قیامت به صورتی خاص ظاهر می‌شود زیرا آن دنیا باطن این دنیا است. تأکید شده است در نماز حضور قلب داشته باشید و الفاظ آن را کامل ادا کنید، برای این که نماز شما دارای باطن شود و به صورت یک ملک در آن دنیا مددکار شما باشد و از سختی‌های برزخ و قیامت شما را نجات دهد.³³ در روایت آمده است که از هر قطره‌ی آب و ضو یک ملک ساخته می‌شود چون آب تا وقتی شما با آن وضو

32 - الکافی، ج 3، ص 242.

33 - به کتاب «معاد، بازگشت به جدی‌ترین زندگی» ص 88 از مؤلف و یا اصول کافی ج 1، ص 65، رجوع شود.

نگرفته‌اید آب است ولی هذگامی که با آن و وضو گرفتید آب و وضو است و متصل می‌شود به نیت شما که مربوط به نفس ناطقه است.

با توجه کردن به باطن دین، از قشریت صرف رهایی پیدا می‌کنیم و عالم ظاهر را آیت عالم باطن می‌گیریم و فرهنگ علی ♦ به صحنه می‌آید که فرمود: «مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَ رَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ»؛³⁴ چیزی را ندیدم مگر آن که قبل از آن خدا را دیدم. در چنین نگاهی است که ظاهر به باطن متصل می‌گردد و دینداری، عامل اتصال زندگی دنیایی به زندگی معنوی و ابدی قیامت می‌شود و جایگاه دستورات دین معلوم خواهد شد، همه‌ی این‌ها در گرو توجه به آیه فوق است که می‌فرماید هر مخلوقی حقیقتی باطنی و خزینه‌ای دارد که نزد خدا است و به اندازه‌ای محدود از آن را نازل کردیم.

نکته‌ی دیگری که باید به آن توجه داشت این است که خود دین برای اثبات حقانیت خود کافی و توانا است. پس در ارائه‌ی دین باید سعی کنیم دین را به طور صحیح طرح کنیم. گاهی برای اثبات حقانیت دین از موضوعاتی مدد می‌گیریم که موجب می‌شود چهره‌ی حقیقی دین در حجاب رود، در حالی که اگر انسان درباره‌ی خود دین تفکر کند و وارد آن شود چون فطرتش در عطش اُنس با خداوند

است و دين تنها عامل چنين اتصالي است، به خوبي دين و دستورات آن را مي پذيرد، ديگر نيازي به آوردن تاثيراتي از علم جديد نيست كه بگوئيم چون علم جديد ثابت کرده است مصرف مشروبات الكلي موجب خرابي كبد مي شود و به بدن ضرر مي رساند از نظر اسلام حرام است، مسلم هر چيزي كه به بدن ضرر برساند از نظر اسلام حرام است ولي ما از كجا مي دانيم علت حرمت مشروبات الكلي فقط همين باشد، از كجا كه نظر اصلي قرآن به آثار باطني آن است و چون روح و قلب را خراب مي كند و راه ارتباط با خدا را از بين مي برد حرام شده و به تبع آن آثار جسماني هم دارد؟

مطلب ديگري كه بايد براي دين دار شدن و آزاد شدن از مادي شدن دين در نظر داشت توجه به تغيير افق روحاني انسان است كه با ديندار شدن براي انسان پيش مي آيد و نه صرفاً اكتفا كردن به اطلاعات ديني، آري اطلاعات ديني لازم است ولي كافي نيست. اگر با توجه به علمي كه نسبت به حقايق عالم معنا پيدا مي كنيم در وجود انسان تحول ايجاد نشود هنوز دنيا و امور مادي را اصل گرفته ايم و جهت جان را تغيير نداده ايم و ناخودآگاه دين را به عنوان وسيله اي جهت دنيا داري پذيرفته ايم، در اين صورت طعم دينداري به جان ما نمي نشيند تا جذبه هاي دنيا رو به ضعف و سردي بگذارند زيرا آن

کسی که دلش به دنیاست، دنیا را برای خود زیبا می‌کند هر چند الفاظی که به کار می‌برد الفاظ دینی باشد، در آن صورت خدا را هم برای دنیای خودش می‌خواهد، این‌ها کجا و آن‌ها کجا که خداوند درباره‌شان فرمود: «رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ»؛³⁵ مردانی که نه تجارت و نه داد و ستدی آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و دادن زکات به خود مشغول نمی‌دارد و از روزی که دلها و دیده‌ها در آن زیرورو می‌شود می‌هراسند.

انسان موظف است نگاه خود به عالم غیب و معنویت را روز به روز تقویت کند تا دینداری‌اش تبدیل به عادت نشود و از دینداری و نشاط قلبی بی‌بهره نماند تا مجبور شود با دین مادی شده خود را مشغول کند.

ریشه‌ی بحران معنویت

جامعه وقتی گرفتار بحران معنویت می‌شود که مردم یا به کلی بی‌دین‌اند و یا با دین مادی‌شده عمر خود را می‌گذرانند، در آن صورت نور معنویت آنچنان بر قلب‌ها تجلی نمی‌کند تا به راحتی از تجمل و اسراف و چشم و هم‌چشمی فاصله بگیرند. با نیت احترام به بیمار برای عیادت بیمار گل

مي‌برند، در حالي که آن گل‌ها پس از چند روز پژمرده مي‌شود و گاهي آنقدر گل مي‌آورند که همان ساعت اول بايد مقدار زيادي از آن‌ها را داخل سطل زباله ريخت. اگر به آن‌ها بگويي اين کار اسراف است مي‌گويند: اگر اين کار را نکنم بيمار و خانواده‌اش بدشان مي‌آيد. حکم خدا که اسراف را حرام کرده براي آن‌ها مهم نيست و جرأت عمل به احکام الهي را ندارند چون دين خدا را طوري در قلب خود جا نداده‌اند که تحول لازم را ايجاد کرده باشد، در جان آن‌ها آداب غلط اهل دنيا بر حکم خدا غلبه دارد در حالي که وقتي توانستيم همه‌چيز را در پرتو حقايق ديني نگاه کنيم، دين و احکام الهي در نظرمان محبوب مي‌شود و وقتي دين محبوب شد خدا که صاحب اين دين است با انوار خاص خودش، در دل شما تجلي مي‌کند و زندگي‌ها توأم با آرامش و انس با خدا خواهد شد، در آن صورت هر روز به دنبال عوض کردن دكور زندگي و تجملات رنگارنگ نخواهيم بود.

اگر ارتباط انسان با خدا ضعيف شد ارتباطش با دنيا قوي مي‌شود. در اين حالت جاي دين در جان انسان به مرور تنگ و تنگتر مي‌گردد تا آنجا که دين خدا را هم دنيايي و مادي مي‌کند و به جاي آن که خود را در خدمت راهنمايي‌هاي دين قرار دهد، دين را در خدمت اميال خود قرار مي‌دهد. وقتي دين دنيايي شد ديگر آن استفاده‌اي را که

بشر می‌تواند از دین ببرد، نمی‌برد و از آن سرگردانی و یأسی که به وسیله‌ی دین می‌تواند آزاد شود محروم می‌ماند و در عین دینداری با انواع یأس‌ها و افسردگی‌ها و سرگردانی‌ها دست و پنجه نرم می‌کند.

از بد به سوي بدتر

سؤال شده است قبول داریم بعضی از برنامه‌ها از جمله بعضی از برنامه‌های تلویزیون لغو است ولی آیا مشغول کردن مردم به برنامه‌های لغو برای جلوگیری از فساد بهتر نیست؟

جواب: عنایت فرمائید که هر چه خود را به برنامه‌های لغو عادت دهیم به همان اندازه به هوس خود جواب داده‌ایم و مسلم است که در امور لغو آنچه رشد می‌کند هوس است و نه فطرت، حال اگر هوس را به میدان بیاورید چون جنس هوس همچون جنس آتش است، همواره جلو می‌رود و چیزهای اطراف خود را می‌سوزاند و به هیچ مرزی بسنده نمی‌کند، عملاً به همان فساد می‌رسید که می‌خواستید از آن فرار کنید، اگر پای هوس به میان آمد، به کم متوقف نمی‌شود. پس باید توجه داشته باشید که در کارها پای هوس به میدان نیاید و در هیچ شرایطی زمینه را برای هوسرانی مردم فراهم نکنیم. بلکه از راه‌های صحیح مردم را به دینداری معنوی هدایت نمائیم، تجربه‌ی غلط مسئولان فرهنگی ما این بود که

خواستند از ترس مفسد ماهواره، مردم را مشغول به برنامه‌هاي پوچ و بي‌محتوا کنند تا به ماهواره رجوع ننمایند، نتیجه آن شد که فرهنگ ديني مردم از طريق برنامه‌هاي لغو مورد غفلت واقع شد و آن عده‌اي هم که هرگز به سراغ ماهواره نمي‌رفتند، با برنامه‌هاي پوچ و بي‌محتواي تلويزيون، پوچ و بي‌محتوا شدند. البته براي مردم عادي نمي‌توان علامه طباطبائي «رحمة الله عليه» را آورد تا سخنراني کنند، ولي وقتي رويکرد به سوي معنويات باشد از هنرمنداني استفاده مي‌شود که به طور غير مستقيم قلب‌هاي افراد را به سوي معنويات سوق مي‌دهند. مردم از حرف‌هاي تکراري و لغو خسته مي‌شوند و به دنبال حرف‌هاي عميق ديني هستند و از ما تقاضاي حرف‌هاي عميق بيشتري دارند، وقتي ما توان ارائه‌ي آن حرف‌ها را به صورت هنرمندانه نداشته‌يم خود را به امور لغو سرگرم مي‌کنيم. بايد بر اين امر تأکيد کرد که قرآن مي‌فرمايد خصوصيات مؤمن آن است که از کار لغو فاصله مي‌گیرد. «وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ»؛³⁶ مؤمنيني که رستگار مي‌شوند کساني‌اند که از هر کار لغوي روي گردانند.

ما بايد مراقب باشيم که از ترس رو آوردن مردم به ماهواره طوري به هوس آن‌ها دامن نزنيم که در نهايت به جز

به ماهواره به چیز دیگری راضی نشوند. عجیب اینجاست که به جای احیا کردن فطرت و تلاش برای کنترل هوس‌ها می‌خواهیم با جواب دادن به هوس‌ها آن را به کم راضی نمائیم! این پنداری است که با واقعیت هوس‌ها هم‌خوانی ندارد و در واقع ما خودمان با میدان دادن به هوس، میل به هوسرانی بیشتر را در مردم می‌افزائیم و در آن حال است که روح‌ها ارزشی برای دین قائل نیستند، نهایت کار آن می‌شود که دین را در حدّ حرکات قالبی می‌پذیرند ولی هوس است که بر عقل و روان آن‌ها حکومت می‌کند. به تعبیر امیرالمؤمنین ♦ «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوًى أَمِيرٍ»؛³⁷ چه بسیار عقلى كه اسير هوسى است كه حاكم بر عقل است.

حضرت علی ♦ در نهج البلاغه درباره‌ی حقوق حاکم و رعیت می‌فرمایند: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَ لَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالتَّصِيحَةُ لَكُمْ وَ تَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيَّكُمْ وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْ لَا تَجْهَلُوا وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْ مَا تَعْلَمُوا وَ أَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ وَ التَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَ الْمَخْيَبِ وَ الْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ وَ الطَّاعَةُ حِينَ آمُرُكُمْ»³⁸ ای مردم، مرا بر شما و شما را بر من حقّی واجب شده است، حق شما بر من، آن که از خیر خواهی شما دریغ نورزم و بیت المال را

37 - نهج البلاغه، کلام 211.

38 - نهج البلاغه، خطبه‌ی 34.

ميان شما عادلانه تقسيم كنم و شما را آموزش دهم تا نادان نباشيد، و شما را تربيت كنم تا راه و رسم زندگي را بدانيد. و اما حق من بر شما اين است كه به بيعت با من وفادار باشيد و در آشكار و نهان براي من خير خواهي كنيد، هر گاه شما را فرا خواندم اجابت نماييد و هر وقت فرمان دادم اطاعت كنيد.

ملاحظه مي فرماييد اميرالمؤمنين ♦ راه را بر ما گشوده اند و نشان دادند چگونه مي توان قلب ها را به طرف دين گرايش داد و جامعه را از خطر مادي شدن دين رهايي بخشيد. مطمئن باشيد هر اندازه بر آموزه هاي ديني به مانيم و فضا را براي رشد معنويات آماده كنيم نتيجه مي گيريم و هر اندازه به هوس هاي مردم باج بدهيم تا راضي شوند، برآورده شدن هوس ديگري را مطالبه مي كنند و در آن صورت هرگز به مدينه ي فاضله اي كه به حق شايسته ي مكتب تشيع است دست نمي يابيم. و مشكل مسئولان فرهنگي جامعه ي ما غفلت از اين نکته است. و بهترين راهنمايي سخن حضرت صادق ♦ است كه مي فرمايند: «أَحْسِنُوا النَّظَرَ فِيمَا لَا يَسَعُكُمْ جَهْلُهُ وَ انْصَرُّوا لِأَنْفُسِكُمْ وَ جَاهِدُوا فِي طَلَبِ مَعْرِفَةِ مَا لَا عُذْرَ لَكُمْ فِي جَهْلِهِ فَإِنَّ لِدِينِ اللَّهِ أَرْكَانًا لَا يَنْفَعُ مَنْ جَهَلَهَا شِدَّةُ اجْتِهَادِهِ فِي طَلَبِ ظَاهِرِ عِبَادَتِهِ وَ لَا يَضُرُّ مَنْ عَرَفَهَا فِدَانُ يَهَا حُسْنُ اقْتِصَادِهِ وَ لَا سَيِيلُ لِأَحَدٍ إِلَى

ذَلِكَ إِلَّا بَعَوْنِ مِّنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»³⁹ نیک نظر و دقت کنید در آنچه نادانی آن بر شما جایز و روا نیست، و برای خود خیر اندیشی کنید و بکوشید در به دست آوردن آنچه ندانستن آن بهانه و عذر شما نشود زیرا برای دین خدا رکن ها و پایه هائی است که کوشش بسیار در عبادت با ندانستن آنها سودی ندهد و هر که آن ها را شناخت و معتقد و متدین بدانها شد میانه روی در عبادت به او زیان نرزد و برای هیچ کس را هی در شناسائی ارکان دین نیست جز به یاری خدای عز و جل.

به امید آن که همه ی همت ها در جهت تعالی انسان به سوی عالم معنویت صرف شود تا با بهترین بهره ها رو به رو گردیم و این به شرطی است که چهره های مختلف مادی‌شدن دین را بشناسیم.

مطالبی که در این جلسه مورد بررسی قرار گرفت به ترتیب زیر است:

1- حقارت جوامع اسلامی به جهت محبت به اهل کتاب و دشمنی با خود و ارزش نهادن به ارزش های اهل کتاب است.

2- دین مادی‌شده ی یهود و نصاری به جهت انقطاع از عالم قدس، توان کنترل امیال غریزی جامعه را ندارد و جوانان جوامع اسلامی با نزدیک شدن به فرهنگ آنها به همان مشکلات گرفتار می‌شوند.

39 - «الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد»، ج 2، ص 205.

3- بينش معرفتي يهود و نصاري منجر به بن‌بست‌رسیدن همه‌ي راه‌هاي ارتباط با حقيقت خواهد شد.

4- اميدواري به نتايج اجراي حکم خدا و مبارزه با فکر و فرهنگ يهود و نصاري جهت نيل به شکوفايی فرهنگ اسلامی راه کاری است که خداوند در مقابل مسلمانان قرار داده است.

5- کالبدشکافي جاىگاه فتواي قتل سلمان رشدي و اميدواري به تأثير حکم خداوند در عالم.

6- ارزش نقش حاکميت اهل‌البیت^{علیهم‌السلام} در جهت‌دادن به نحوه‌ي زندگي مسلمانان و نجات دين از مادي‌شدن.

7- مباني معرفتي خلافت انتخابی، و قراردادي دانستن دستورات دين، به طوری که مي‌توان بنا به مصلحت وقت آن‌ها را تغيير داد و مقايسه‌ي آن با نگاه اميرالمؤمنين^{علیه‌السلام} ♦ به احکام الهي.

8- وقتي واسطه‌ي فيض تشریعاً بر مناسبات جامعه‌ي بشري حاکم نباشد ديگر روزگار بشر «اِيام‌الله» نيست، «اِيام البشر» است و «اِيام البشر» همان «اِيام نفس امّاره» است.

9- عدم رجوع به اهل‌البیت^{علیهم‌السلام} به آن جهت است که جاىگاه نياز بشر به ارتباط با عالم غيب روشن نشده و بشر نيازهاي خود را در حد نيازهاي مادي تعريف کرده است و در نتيجه حاکمان سکولار و قوانين لائیک براي او قابل تحمل شده.

10- تفاوت روح دموکراسی غربی با روح مردم سالاری دینی و تفاوت رجوع کثرت‌ها به وحدت با توقف در کثرت‌ها و ظهور اومانیسم و لیبرالیسم به جای ظهور مهدی^{۷۱}.

11- در شرایطی که امام معصوم حاکم باشد آنچنان نظرها به عالم معنا شدید است که افراد خدمت امام معصوم می‌رسند تا حدود الهی را بر آن‌ها جاری کند تا پاک شوند و روزه‌های غیب بر جان‌شان گشوده گردد.

12- با توجه کردن به باطن دین، انسان‌ها از خشونت‌رهایی پیدا می‌کنند و عالم ظاهر را آیت عالم باطن می‌یابند و فرهنگ علی^{۷۲} به صحنه می‌آید که فرمودند: «مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَ رَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ».⁴⁰

13- جامعه وقتی گرفتار بحران معنویت می‌شود که مردم یا به کلی بی‌دین باشند و یا با دین مادی شده عمر خود را بگذرانند، در آن صورت دیگر نور معنویت آنچنان بر قلب‌ها تجلی نمی‌کند تا به راحتی از تجمل و اسراف فاصله بگیرند.

14- سیاست غلط فرهنگی وقتی پیش می‌آید که بخواهیم هوس‌های مردم را راضی کنیم تا به سراغ ارضای بیشتر هوس‌ها نروند در حالی که نتیجه برعکس می‌شود.

«والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته»

سنت سقوط تمدن‌ها از نظر
قرآن

بسم الله الرحمن الرحيم

«وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ ذَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»؛¹

و اگر خداوند مردم را به جهت ظلمشان بگيرد، جنبنده ای بر روی زمین باقی نمی‌گذاشت لیکن کیفر آنان را تا وقتی معین به تأخیر می‌اندازد و چون اجلشان فرا رسد ساعتی نمی‌توانند آن را پس و پیش کنند.

علت انتخاب موضوع «سنت سقوط تمدن‌ها از نظر قرآن» این بود که فکر می‌کنم تمدن جدید در شرایطی قرار دارد که لازم است چشم نسل جدید به این شرایط بیفتد تا بتواند جایگاه غرب را نسبت به سنت‌های الهی تحلیل نماید و به گونه ای زندگی کند که در کلافه‌ی سراسر بحران و مادی شده این تمدن گرفتار نگردد.

سنت جاری در هستی عبارت است از حضور قوه‌ای فوق عالم ماده که همچون روحی در کالبد پدیده‌ها و حوادث عالم،

جاری است و آن حوادث و پدیده ها را به هم ارتباط داده و در مجموع به آن ها جهت می دهد، مانند حضور روح در جسم انسان و یا حضور قانون علیت در عالم. همه ي حوادث عالم براساس سنت ها ظهور می کنند و جلو می روند.

در این بحث؛ سنت سقوط تمدن ها را از منظر ي که قرآن طرح می کند و علامه ي طباطبائي «رحمه الله عليه» در تفسیر شریف المیزان شرح می دهند، مورد بررسی قرار می دهیم تا بتوانیم حوادث تاریخ خود را به کمک سنت ها و نیروی باطنی و شعور پنهانی حاکم بر آن ارزیابی کنیم. به عنوان مثال خداوند در قرآن می فرماید: «وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا»² و ما شهرها و تمدن ها را به خاطر ظلمي که کردند هلاک کردیم و برای هلاکتشان موعد و وقت مشخصی قرار دادیم. این آیه می رساند که سنت خدا در برخورد با تمدن های ظالم برخورد هلاکت آمیزی است و روشن می کند هلاکت تمدن ها يك حادثه ي بریده و اتفاقی نیست بلکه مبتنی بر يك سنت و قاعده ي است که از طرف مدبر عالم اجرا می شود.

تفاوت تفکر دینی با غیر دینی در ارزیابی روند جوامع، دقیقاً در تفاوت آن دو دیدگاه است، به طوری که تفکر دینی در تحلیل سرنوشت جوامع به رمز و رازی فوق حوادث این عالم نظر دارد و

تمام عالم را در قبضه‌ی خداوند و سنت‌های او می‌دانند و بر همین اساس جهت‌گیری‌ها و گرایش‌های جوامع را اتفاقی نمی‌دانند، ولی تفکر غیر دینی همه‌ی حوادث را گسیخته و منفرد و اتفاقی به‌شمار می‌آورد و نه‌تنها تصور می‌کند حسابی در ظهور و سقوط تمدن‌ها نیست بلکه می‌پندارد امکان هرگونه عملی برای بشریت در عالم هست و به هر نتیجه‌ای که بشر بخواهد می‌تواند برسد، بدون آن‌که به سنن جاری در هستی نظر داشته باشد.

حیات تکوینی و تشریعی جامعه

در تفکر دینی روشن است که هر جامعه‌ای يك حیات تکوینی و يك حیات تشریعی دارد که حیات و مرگ تشریعی جامعه در رابطه با عدل و معنویت و یا ظلم و ماده‌پرستی است، ولی حیات تکوینی جامعه مربوط به اندازه‌ای است که خدا برای طول بقاء آن امت و آن تمدن تعیین کرده است، برای تقریب به ذهن مثل حیات و مرگ هر انسانی که يك اجل مسمايي دارد که قابل تغییر نیست و يك اجل مبهم دارد که به انتخاب‌ها و گرایش‌های او بستگی دارد. در خصوص حیات و مرگ انسان و اجل مبهم و اجل مسمی، قرآن می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ مُّمْتَرُونَ»؛³ خداوند کسی است که

شما را از گل آفرید؛ سپس مدتی مقرر داشت تا انسان تکامل یابد و اجل حتمی نزد اوست و امکان هیچگونه تغیری در آن نیست با اینهمه، شما تردید می‌کنید!

اجل را نکره آورد تا ابهام را برساند یعنی دلالت کند بر این که فرارسیدن اجل برای بشر مجهول است و بشر از راه معارف و علوم متداول راهی به سوی تعیین آن ندارد. اجل به دو صورت واقع می‌شود؛ یکی اجل مبهم و دیگری اجل مسّی. اجل مسّی یعنی اجلی معین در نزد خدای تعالی و این همان اجل محتومی است که تغیر نمی‌پذیرد و به همین جهت آن را مقید کرده به عنده، یعنی نزد خدا. به طور مسلم چیزی که نزد خداست دستخوش تغیر نمی‌شود زیرا فرمود: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»⁴ آنچه نزد شما است فناپذیر و آنچه نزد خدا است باقی و پایدار است.

تفاوت اجل در انسان را از آن جهت عرض کردم که روشن شود در هر حال زندگی یک فرصت محدود است، و اگر بتوان بر اساس سنت الهی طول آن را تغیر داد به آن معنی نیست که بتوان آن را در اختیار گرفت، ولی در موضوع تمدن‌ها انتخاب‌های متفاوت انسان نقشی در طول آن تمدن ندارد، بلکه در

هلاک‌شدن و یا به ثمر رسیدن آن تمدن نقش دارد.

قرآن می‌فرماید: «وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهِا مِنْ ذَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»؛⁵ و اگر خداوند مردم را به جهت ظلم‌شان بگيرد، هیچ جنبدنده‌ای بر روی زمین باقی نمی‌ماند لیکن کیفر آنان را تا وقتی معین به تأخیر می‌اندازد و چون اجل‌شان فرا رسد ساعتی نمی‌توانند آن را پس و پیش کنند.

علامه‌ی طباطبائی «رحمة الله علیه» می‌فرمایند: اجل مسمی نسبت به فرد فرد انسان همان مرگ آن‌ها است و نسبت به امت‌ها، انقراض ایشان است و نسبت به عموم بشر همان نفخ صور و آمدن قیامت است. خداوند می‌فرمایند: «مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنْزِلُوا مُّعْرِضُونَ»؛⁶ آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است جز به حق و تا زمانی معین نیافریدیم و کسانی که کافر شده‌اند از آنچه هشدار داده شده‌اند رویگردانند. علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» در تفسیر «اجل مسمی» در آیه‌ای که گذشت می‌فرمایند: مراد از اجل مسمی نقطه‌ی انتهایی هرچیزی است. پس هر مدتی وقتی به انتهایی وجود خود رسید اجل آن فرا

5 - سوره‌ی نحل، آیه‌ی 61.

6 - سوره‌ی احقاف، آیه‌ی 3.

رسیده است . که البته در این جا بحث از انتهای وجودی است، نه انتهای زمانی، هرچند پر شدن ظرف وجود و به انتها رسیدن آن در زمانی واقع می شود ولی «اجل مسمی» در آیه ی فوق در رابطه با آسمان و زمین و کلیه ی موجودات آن، وقتی است که وجوداً به انتهای خود می رسند و در این حال زمان معنی ندارد.

برای شرح موضوع سنت سقوط تمدن ها، ابتدا لازم است متوجه موقتی بودن کل حیات زمینی با شیم و سپس آیاتی که دلالت بر حیات تکوینی و حیات تشریعی جوامع دارند مورد بررسی قرار گیرند. قرآن در رابطه با موقتی بودن کل حیات زمینی می فرماید: وقتی آدم ♦ را از بهشت بیرون کردیم، گفتیم: «... اٰهْبِطُوْاۤ بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَکُمْ فِی الْاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ اِلٰی حَیْنٍ»⁷ از آن فرو آید در حالی که در شرایط جدید، بعضی نسبت به بعضی دیگر دشمنی می کنید و در این حال در زمین برای شما استقرار است با بهره ای موقت. در دو آیه ی بعد می فرماید: در شرایط هبوط در زمین هرگاه هدایتی از طرف من برای شما آمد، کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی بر آنها هست، و نه غمگین شوند. در آیه ی فوق می فرماید: شما بر روی زمین بروید زیرا با نزدیکی به شجره ی ممنوعه دیگر زمینی شدید و چون جنس

زمین - برعکس عالم معنویت- تنگ و محدود است، پس حتماً در بین خود تزاخم و درگیری دارید. اما این شرایط همیشگی نیست بلکه حیات زمینی بر اساس سنت الهی «إلى حين» است و مدت آن محدود است. سنت موقتی بودن حیات زمینی، انسان را متوجه این نکته می‌کند که هرکاری انجام می‌دهد با توجه به موقت بودن حیات زمینی انجام دهد و بنا نیست حیات آدم روی زمین بی‌نهایت باشد.

کتاب و اجل ملتها

علاوه بر موقت‌بودن کل حیات زمینی آدم، در دل حیات زمینی یک نوع حیات تکوینی و مشخص شده‌ای برای هر امت و تمدنی مطرح است که آن نیز از قبل تعیین شده و وقتی «سرآمد» آن واقع شد هیچ حادثه‌ای نمی‌تواند آن سرآمد را تغییر دهد. لذا می‌فرماید: «...وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»⁸ برای هر امتی اجلی است وقتی اجل آن امت سر رسید دیگر هیچ چیزی نمی‌تواند آن را تغییر دهد و خوب بودن و بد بودن امت‌ها در تحقق آن اجل و سرآمد هیچ نقشی ندارد. همچنان که می‌فرماید: «وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَّعْدُومٌ * مَا تَسِيقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ»؛⁹ و

8 - سوره‌ی اعراف، آیه‌ی 34.

9 - سوره‌ی حجر، آیات 4 و 5.

هیچ شهری را هلاك نكردیم مگر این که برای آن اجلی معین بود هیچ امتی از اجل خویش نه پیش می‌افتد و نه پس می‌ماند. علامه‌ی طباطبائی «رحمة الله علیه» در تفسیر این آیه می‌فرمایند: برای هر امتی کتابی نزد خداست که در آن کتاب اجل آن امت ثبت شده است و آن‌ها نه می‌توانند آن را يك ساعت جلو بیندازند و نه عقب. دو آیه‌ی فوق دلالته دارند بر این که همان‌طور که فرد فرد بشر دارای کتابی و اجلی و سرنوشتی است، امت‌های مختلف بشری نیز دارای کتابی هستند. خداوند می‌فرماید: هر مدتی کتابی و سرآمدی دارد که چون به سرآمدشان رسیدند هلاکشان کردیم یعنی آن‌ها صرف انتخاب‌های غلط و قدم‌گذاشتن در مسیرهای هلاکت‌زا، نابود نمی‌شوند بلکه باید به انتهای درجه‌ی و جودی خود برسند تا اجلشان فرا رسد. چنانچه می‌فرماید: «وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهِمْ مِنْ ذَنْبٍ وَلَكِنْ يُوَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»¹⁰ اگر خدا مردم را به جهت ظلمشان می‌گرفت هیچ جنبنده‌ای بر روی زمین نمی‌ماند، یعنی با توجه به این که ظالم هستند آن‌ها را تا يك سرآمد تعیین شده فرصت می‌دهد اما وقتی اجلشان رسید خواه ملت خوبی باشند خواه بد به هیچ وجه نمی‌توانند از آن اجل جلوگیری کنند.

چرخش روزگار در دست کافر ومؤمن

در رابطه با تحلیل واقعه‌ای که در جنگ احد پیش آمد و مسلمانان به ظاهر شکست خوردند خداوند به آنها می‌فرماید: «إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ، وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ»¹¹ اگر به شما جراحاتی رسید، به آن جمعیت نیز - در میدان بدر- جراحاتی همانند آن وارد گردد و ما این روزهای پیروزی و شکست را در میان مردم می‌گردانیم؛ - و این خاصیت زندگی دنیاست - تا خدا، افرادی را که ایمان آورده‌اند، بداند و آنها شناخته شوند؛ و نیز خداوند از میان شما، شاهدانی بگیرد و خدا ظالمان را دوست نمی‌دارد. و نیز خداوند مؤمنین را پاک و خالص گرداند و کافران را به زباله‌دان تاریخ بفرستد.

می‌فرماید اگر شما زخمی برداشتید آنها هم زخمی شدند و خداوند از طریق تحلیل جنگ احد کل حیات را برای ما تفسیر می‌کند و می‌فرماید ما این روزگار را بین مردم می‌گردانیم، چون بنا نیست که فقط مسلمان‌ها پیروزی به‌دست آورند، یک روز روزگار و دوران دست شماست - درجنگ بدر- و یک

روز هم در دست مشرکین است - در جنگ احد- خوشی‌های دنیائی هم این چنین است. و این روزگار را در بین مؤمن و کافر می‌گرداند. سپس اصل موضوع را جهت نتیجه‌گیری مطرح می‌فرماید که «وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا»؛ و برای این‌که خداوند مؤمنین را بشناسد، که اصطلاحاً این شناخت و علم را علم فعلی می‌گویند، به این معنی که در فعل بشر علم خدا اثبات شود. برای خداوند معلوم است که هرکسی چه کاره است ولی هرکس در عمل باید خود را بنمایاند تا در قیامت به هذگام محاکمه بهانه‌ای نداشته باشد. سپس ادامه می‌دهد، «وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ» تا خودتان شاهد باشید. «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» و خداوند در این نظام به ظالمین نظر ندارد، هر چند ممکن است چرخش روزگار را موقتاً در دست آن‌ها قرار دهد. پس نظر حق به مؤمنین به این معنی نیست که آن‌ها در سختی‌ها قرار نگیرند بلکه برای آن است که «وَلِيُفَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيُمَحِّقَ الْكَافِرِينَ»؛ تا خداوند مؤمنان را ناب و خالص گرداند و کافران را به محاق ببرد و از تاریخ جهت‌دار نظام هستی بیرون بیندازد. حق تعالی می‌خواهد با چرخاندن پیروزی‌ها به دست مؤمنین و کافران، حقیقت ایمان مؤمنین و کفر کافران را به فعلیت کامل برساند و پوچی زندگی کفر نمایان گردد.

از مجموع این آیات می‌توان نتیجه گرفت که نه نسبت به بقای يك ملت و

تمدن کم‌حوصله شویم و نه بقای آن‌ها را دلیل بر حقانیت آن‌ها بدانیم، بلکه ادامه‌ی حیات آن‌ها بنا به سنت خاصی است و ریشه در حیات تکوینی آن امت دارد که به سرآمد خاصی وصل است. زیرا قرآن می‌فرماید: اگر آن‌ها را به خاطر ظلمشان نمی‌گیریم به خاطر این است که هنوز اجلشان نرسیده است.

سنت ظهور و بطون

قرآن می‌فرماید: «إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ...»¹² بازگشت همه‌ی شما به سوی اوست! خداوند وعده‌ی حقّی فرموده؛ او آفرینش را آغاز می‌کند، سپس آن را باز می‌گرداند، تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند به عدالت جزا دهد؛ و برای کسانی که کافر شدند، نوشیدنی از مایع سوزان است؛ و عذابی دردناک، به خاطر آن‌که کفر می‌ورزیدند.

مسلم همه‌ی ما به سوی خدا بر می‌گردیم و نظام «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» برای همه تحقق می‌یابد و عملاً سنت ظهور و بطون یا ایجاد کردن و باز به سوی خدا برگشتن، برای همه جاری می‌شود و این وعده‌ی حقّی است و چون چنین کاری حق است خداوند انجام می‌دهد. و اگر فقط خلق و سیر نزولی

پيش مي آمد، بدون سير صعودی و برگشت به مقام عنداللهي، کار خلقت لغو و بيحکمت بود، بنابراین بايد پس از خلقت و سير نزولي، سير صعودی و برگشت به سوي حق نيز محقق شود. مثلاً شما وقتي حرف های مرا می شنويد عملاً اندیشه ي من در الفاظ بنده «ظهور» کرده و پس از آن و با شنیدن آن از طرف شما، از طريق قوه ي سامعه آن افکار به پيش نفس شما بر می گردد، اين به معني برگشت به باطن است و در اين رابطه نظام ظهور و بطون در کار است تا اندیشه ي بنده به شما منتقل شود. حال اگر فقط صدای بنده پرده ي گوش شما را حرکت مي داد ولي منجر به فهم شما در نفس ناطقه شما نمي گشت يك امر لغوی انجام می شد که صرفاً ارتعاش پرده های گوش شما را ايجاد مي کرد بدون آن که علم و معرفتي در کار باشد. قرآن می فرمايد: «إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ؛ خداوند خلق را ايجاد مي کند، سپس آن ها را برمي گرداند، اين آيه تاکيد و تفصيل و شرح معنای مجمل آيه ي «إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ» است. که می فرمايد: به سوي او برمي گرديد، او ايجاد می کند و سپس بر می گرداند تا مؤمنی که عمل صالح انجام داده است براساس قسط و عدل، به جزای اعمالش برسد. پس خداوند نظام دوره اي «ظهور و رجوع» را به جهت آن که حق است انجام می دهد. و اگر اين نظام دوره ای نبود بنا به فرمایش قرآن، قسط و عدل در مورد انسان مؤمن تحقق پيدا

نمی‌کرد. می‌فرماید رجوع به قیامت را قرار دادیم، «لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ» تا اهل ایمان و عمل صالح با جوابی که مطابق قسط و عدل است جزا داده شوند. دادن جزا به خودی خود يك نوع برگشت را اقتضا می‌کند. فرمود: «ثُمَّ يُعِيدُهُ»؛ سپس برگشت‌شان می‌دهیم تا آن سیر باطنی محقق شود. آری «إِنَّهُ يَبْدُؤُا الْخَلْقَ ثَمَّ يُعِيدُهُ»؛ یعنی اساس هر خلقتی يك ظهور و ایجاد و يك برگشت و رجوع است تا در ازاء این دور، معنی جزا و پاداش افراد و امت‌ها تحقق یابد و هر امتی به آنچه باید برسد، برسد.

علامه‌ی طباطبائی «رحمة الله علیه» می‌فرمایند: آیه‌ی فوق یعنی آیه‌ی 4 سوره‌ی یونس، يك نحوه ظهور و بسط و يك نحوه قبض و برگشت در كل نظام را برای ظهور عدالت الهی در مورد مخلوقات ترسیم می‌نماید. به عبارت دیگر آمدن و رفتن افراد و جوامع برای ظهور سنت خاصی است و لذا چون عمر تمدن و ملتی سرآمد و شرایط ظهور و برگشت آن کامل شد آن تمدن می‌رود و این یعنی تحقق سنت ظهور قسط و ظهور حق در موطن هستی، و وقتی زمینه‌ی اجرای این سنت برای ملتی به اتمام رسید دیگر حیات این ملت تمام است و چون عمر تمدنی و ملتی سرآمد آن تمدن می‌رود و هرگز قابل تغییر نیست، یعنی «لَا يَسْتَقْدِمُونَ سَاعَهُ وَ لَا يَسْتَأْخِرُونَ» کسی نمی‌تواند آن را عقب و جلو بیندازد. در این مرحله از عمر

تمدن‌ها، اعمال، سرعت و جهت خاص خود را دارند و همه چيز براي به انتها رسيدن است.

شاخص‌هاي هلاکت تمدن‌ها

در آخر عمرِ تمدن‌هايي که سرآمد آن‌ها هلاکت است، کثرت بر وحدت و صورت بر معنا غلبه می‌کند و کمّیت جای کیفیت می‌نشیند، زیرا در شرایطی قرار می‌گیرند که همه‌ي خصوصیات بقاء و پایداری را از دست داده‌اند، نه کمالي در آن جامعه و تمدن می‌توان یافت نه وحدت و انسجامي. در فلسفه‌ي اسلامي روشن می‌شود خداوند عین وحدت و عین کمال است و عالم ماده عین کثرت و عین نقص است و از آن جهت که خداوند عین وحدت و عین وجود است هر جريان غير الهي نه از وحدت بهره‌مند است و نه از وجود و بقاء و پایداری. پس هر اندازه که تمدني به ماده نزديك شود به همان اندازه به کثرت نزديك شده و در بي‌انسجامي و اضمحلال قرار می‌گیرد.¹³

قرآن نيز وقتی آخر عمرِ ملت‌ها و اقوامی که روبه‌روی انبياء ایستاده‌اند را بیان می‌کند به دو چيز اشاره دارد، يکي اين‌که تا اجل آن‌ها به‌سرنیامده به آن‌ها فرصت داده می‌شود، ديگر اين که به جهت مقابله با توحيد هلاک می‌شوند و

13 - مباني اين بحث را در کتاب «از برهان تا عرفان» قسمت «برهان صديقين» از همين مؤلف دنبال کنید.

هیچ بهره‌ای از فرصتی که در اختیار آن‌ها قرار داده شد نمی‌برند. در سوره‌ی هود ♦ به صورتی مشخص‌تر خصوصیات جریان‌هایی که مقابل انبیاء ایستادند را بیان می‌کند، می‌بینید که زندگی آن جریان‌ها جز نظر به دنیا و شهوت و عالم ماده چیز دیگری نیست. آن‌ها به حضرت نوح ♦ می‌گویند: «مَا نَرَاكَ إِلَّا بِشَرًّا مِّثْلَنَا»؛¹⁴ ما تو را مثل خودمان یک بشر می‌دانیم و به تعالی روحی تو به عنوان پیامبر معتقد نیستیم. حرف‌هایشان شدیداً حسّی و صوری و منقطع از آسمان معنویت است، در حالی‌که حرف پیامبران نظر به وحدت حقی است که در عالم جاری است و نظر به عبودیت و بندگی افراد دارد و توصیه می‌کنند: «أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ»؛¹⁵ جز خدا را عبادت نکنید.

تمدن غربی با توجه به خصوصیات که دارد از جمله مصادیق همان تمدن‌هایی است که در طول تاریخ به انتهای هلاکت‌بار خود رسیدند و بیشتر به کثرت و عالم محسوس نظر دارد و از عالم وحدت و ارتباط با آسمان معنویت نظر خود را برگردانده است.

می‌توان گفت: هر امتی «دوره‌ی» خود را باید طی کند حال یا خوب طی می‌کند یا بد، هر مرحله از مراحل این دوره شاخصه‌های خاصی دارد. مثل حوادثی که

14 - سوره‌ی هود، آیه‌ی 27.

15 - سوره‌ی هود، آیه‌ی 26.

در جهان امروز با آن روبه‌روئيم که به جهت شيطاني‌بودن روحيه‌ي دوران مدرنيته و اين‌که شتابزدگي و عجله يکي از خصوصيات شيطان است، فرهنگ غربی با سرعتی که در زمان‌های گذشته سراغ نداريم به سوي پايان دوره‌ي خود نزديک می‌شود. در روايت داريم «أَلْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ التَّأْنِي مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»؛¹⁶ عجله و شتاب از آن شيطان است و تأني و وقار از خدای عز و جل و از آن طرف اگر به مقایسه‌ي خصوصيات فکری انسان‌هاي عجول و انسان‌هاي حکيم بپردازيم می‌بينيم انسان‌هاي عجول در عين شتابزدگي، سطحی و بی‌محتوا هستند ولی انسان‌هاي حکيم در عين برخورداری از تأني و وقار، دارای فکری عمیق و پرمحتوايند. هر کدام با انتخاب‌ها و اراده‌های خود چنين روحيه‌هايي را در خود پديد آورده‌اند، هر دو شخصيت - اعم از آن‌هايي که عجول‌اند و آن‌هايي که دارای تأني و وقارند - در زماني اجلشان می‌رسد اما با دو نوع شخصيت و با دو نوع سرنوشت، يکي با مردن، همه چیزش را باخته و به یک معني هلاک شده و ديگري با مُردن، به شرايط برتري دست‌يافته و نه‌تنها هلاک نشده بلکه زنده‌تر گشته است. می‌توان گفت روحيه‌ي شتابزدگي که در تمدن جديد حاکم است علت سطحی‌کردن تفکر در اين تمدن شده و همين امر موجب سير سقوطی و نزولی آن گشته و به

جای آن‌که با سرآمدی سعادت‌مندان به روبه‌رو شود، زندگی انسان‌ها در این تمدن منجر به هلاکت می‌گردد.

در رابطه با علامت رفتن یک دین و آمدن دین دیگر نیز در متون ادیان گذشته علامتی را به پیروانشان خبر داده‌اند. به‌عنوان مثال در تاریخ داریم که سلمان از شام به سوی مکه حرکت کرد تا پیامبر^ص را بیابد، چون علماء مسیحی به او گفته بودند زمان، زمان ظهور پیامبر آخرالزمان است. وجود متونی که سلمان را راهنمایی کرده نشانه دوره‌ای بودن تاریخ است و نشانه آن است که دوره‌ی شروع و ظهور اسلام از قبل معلوم بوده است. سلمان اول یک زردشتی است ولی دل پاکی دارد و دین زردشت به جهت تحریفاتی که داشت و به جهت آن‌که دوره‌ی آن گذشته، نمی‌تواند او را قانع کند، می‌خواهد مسیحی شود به او اجازه نمی‌دهند، چون قانون دین زردشت آن زمان این بوده که اول باید آموزه‌های زردشت را خوب بشناسی سپس تصمیم بگیری، او نیز چنین می‌کند و وقتی بالأخره دین زردشت او را قانع نمی‌کند، پس از مطالعه‌ی کامل آن دین به او اجازه می‌دهند که مسیحی شود. به شام یعنی سوریه‌ی فعلی که محل تمدن مسیحیت بوده می‌رود و در باره‌ی مسیحیت تحقیق و تفکر می‌کند و باز قانع نمی‌شود. استاد مسیحی‌اش به او می‌گوید من برای تو دیگر حرفی ندارم، به تعبیر ما به او می‌گوید: تو به

دنبال چيزي عالي تر از آن چيزي كه در مسيحيت مطرح است، هستي، تو بايد به دنبال پيامبري بروي كه لباسی از پشم شتر می‌پوشد و در فلان منطقه ظهور می‌كند و شواهد نشان می‌دهد كه بايد وقت ظهورش رسيده باشد. سلمان راه می‌افتد و بالاخره پس از طی مشكلاتي پيامبر^ﷺ را می‌يابد و ايمان می‌آورد.¹⁷ در اينجا از اين مطلب می‌خواهم نتيجه بگیرم كه انتهای دوره‌ي يهوديت و مسيحيت در متن خود آن‌ها مطرح بوده و شروع دوره‌ي اسلام نيز در آن‌ها پيش‌بینی شده است. گفتگوی بين شاهزاده‌ي ونیزی با آن كشيش را در كتاب سیره‌ي پيامبر^ﷺ از دكتر طه حسين نگاه كنيد، محاوره‌ي بين دو انسانی است كه در غروب تمدن مسيحيت قرار گرفته‌اند در حالی كه شك همه‌ي وجود مردم را فرا گرفته است. اين شاهزاده توسط آن كشيش هر دو به سوی عربستان می‌آیند و قبل از اين كه پيامبر^ﷺ را ملاقات كنند به دست طايفه‌ي لخمیان¹⁸ كشته می‌شوند، بعد پيامبر^ﷺ

17 - علت سكونت يهوديان در مدینه را نيز چنين نوشته‌اند كه چون در متون خود خوانده بودند آخرين پيامبر در اين محل، نظام الهي خود را بر پا می‌كند، به آن محل آمدند تا از اولين كسانی باشند كه به او ايمان می‌آورند، ولي چون حسادت بر آن‌ها غلبه كرد اكثرأ موفق به آنچه می‌خواستند نشدند.

18 - طايفه‌ي لخمیان از قرن سوم تا قرن هفتم ميلادي در جزيرة العرب بر حيره حكومت می‌كردند. با تسلط مسلمانان بر حيره و ساخته شدن شهر كوفه در سال هفدهم هجري از اهميت و شكوه گذشته‌ي حيره

بنا به روایات خبر می‌دهند که من آن‌ها را در بهشت و در لباس حریر می‌بینم. باز این مطلب اشاره‌ای است به این که ادیان قبلی نیز سرآمد و اجلی داشته‌اند. البته معلوم است که دین قبلی از بین نمی‌رود بلکه زمینه می‌شود برای ظهور دین کامل‌تر و لذا متدینین به دین قبلی زحماتشان پوچ نمی‌گردد بلکه ادامه‌ی خود را در دین کامل‌تری دنبال می‌کنند که در آینده بیشتر به آن می‌پردازیم.

حیات تشریعی ملت‌ها

حال به بررسی آیاتی می‌پردازیم که درباره‌ی حیات تشریعی يك ملت سخن گفته است. حیات تشریعی یعنی حیاتی که در گرو اختیار انسان‌ها تنگی و وسعت می‌یابد و در رابطه با عدل و معنویت صعود می‌کند و در رابطه با ظلم و ماده‌پرستی سقوط می‌نماید. در این جا بحث در بقاء یا نابودی تمدن‌ها نیست بلکه بحث در رابطه با تنگی و یا وسعت یک تمدن است. هر چند از قبل روشن شده هیچ تمدنی نمی‌تواند دوره‌ی حیات تکوینی خود را تغییر دهد. چون حیات تکوینی و اجل مسمای هر ملت و تمدنی چه در عدل و معنویت باشد و چه در ظلم و کفر، تغییرناپذیر است و هرگاه سرآمد آن رسید از صحنه بیرون می‌رود.

قرآن در رابطه با نقش پیامبران در به ظهور رساندن ذات جوامع می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ، ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّى عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَاءُ وَالسَّرَاءُ فَأَخَذْنَاهُم بِغَتَّةٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ * وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»¹⁹ ما هیچ پیامبری را در قوم و قریه‌ای نفرستادیم مگر این‌که آن قوم را به سختی انداختیم، شاید که اهل تضرع شوند. چون به جهت نبودن پیامبر در آن قوم، آن‌ها حسّی مسلک شده بودند، خداوند پیامبر را می‌فرستد تا در عین سیر به سوی اجل و سرآمدشان، یا نجات پیدا کنند و به کمالی که می‌طلبیدند دست یابند و یا به هلاکتی که می‌طلبیدند برسند. و عموماً اکثر اقوام در رویارویی با پیامبران راه تکذیب را پیشه کردند و هلاک شدند، به جز قوم یونس.²⁰ زیرا در رویارویی با دعوت انبیاء به توحید، نتوانسته‌اند از کثرت‌ها به سوی حضرت احد روی بگردانند و بدین جهت نابود شدند، حال آن نابودی یا با باد یا آب یا صاعقه یا هرچیز دیگر صورت می‌گرفت.

19 - سوره‌ی اعراف، آیات 94 و 95.

20 - به آیه‌ی 98 سوره‌ی یونس رجوع شود.

علامه‌ی طباطبائی «رحمة الله علیه» علت این که همراه ارسال رُسل سختی‌هایی را خداوند برای آن امت می‌فرستد، این می‌دانند که آن ملت اسیر دنیا شده بودند و لذا باید سختی بکشند تا از عادتِ فکر و فرهنگِ قبلی رها شوند و با تمدن جدیدی که پیامبر آورده هماهنگ گردند و لذا در مقابل سختی‌های پیش‌آمده شایسته بود به درگاه خداوند بنالند تا آسمانی شوند. به همین جهت فرمود: «لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ»؛ شاید بنالند و شاید روح تضرع و توجه به عالم غیب در آن‌ها احیاء شود. بعد می‌فرماید: «ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ»؛ سپس آن سختی را به آسایش تبدیل کردیم، «حَتَّىٰ عَفَوْا»؛ تا آن حد که آن سختی را فراموش می‌کردند. در اینجا ست که آن ملت به تحلیلی غلط می‌افتند و نمی‌فهمند این يك سنت غیبی بود برای بیدار شدن آن‌ها و جداگشتنشان از آن تمدن حسّی مادی و بنا نبود تا آخر در آن سختی باشند. در نتیجه‌ی آن تحلیل غلط گفتند قرار دنیا چنین است که بعد از هر سختی آسانی بیاید و به پدران ما هم چنین حادثه‌هایی وارد شد. خداوند می‌فرماید در نتیجه‌ی این بینش، آن‌ها را چنان گرفتیم که اصلاً نفهمیدند چرا چنین گرفته شدند و از کجا گرفته شدند و نتوانستند بحرانی را که پیش آمده درست تحلیل و بررسی کنند. در ادامه می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ

وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»²¹ اگر آن قوم ايمان مي آوردند و تقوا پيشه مي کردند ما برکات آسمان و زمين را بر آن ها مي گشاديم و سراسر زندگي شان را برکت فرا مي گرفت، وليکن مقابل جناح حق و معنويت ايستادند و به آنچه حس آن ها درک مي کرد اعتماد کردند، خدا هم به جهت اين که سيرتشان سيره ي غفلت از ايمان به انبياء بود آن ها را گرفت.

علامه ي طباطبائي «رحمة الله عليه» به مناسبت هاي مختلف در تفسير آيات قرآن، تاکيد مي کنند که برخورد نظام تکوين در ازاء اعتقاد و اخلاق انسان ها، متفاوت است و بايد بدانيم نظام هستي نسبت به کفر و ايمان انسان ها بي تفاوت نيست. مثال باران را مي زنند و مي گویند اين باران در رابطه با عقیده ي شما دو نحوه نازل مي شود. يك وقت در فصل زمستان، اول باران مي بارد و قطرات آن در بين لايه ي درختان که شته ها جاي گير شده اند نفوذ مي کند و بعد سرماي شديدی همه جا را فرا مي گيرد و قطرات آب در بين لايه هاي پوسته ي درختان يخ مي زنند و درنتيجه شته ها مي ميرند و در بهار آن سال درختان پرميوه اند و يك وقت عکس آن اتفاق مي افتد، يعني اول سرماي شديد مي آيد بعد باران مي بارد اين باران در اين حال قبل از نفوذ در لايه هاي زمين - براي پوك کردن آن- و قبل از نفوذ در

لایه و پوسته‌ی درختان - برای کشتن شته‌ها -
 یخ می‌زند و عملاً فایده‌های جانبی
 نخواهد داشت.

ارتباط تکوین با تشریع

آیات فوق‌خبر می‌دهند که موضع‌گیری
 غلط ملت‌ها در عمل و عقیده، موجب
 مقابله‌ی نظام عالم با آن‌ها گشته است،
 زیرا نظام انسانی و نظام جهان هستی
 به هیچ‌وجه از همدیگر جدا نیستند بلکه
 این دو به صورتی به هم پیوسته‌اند که
 هر یک از آن‌ها بر روی دیگری دائماً اثر
 می‌کنند و این تقابل و تأثیر متقابل
 مستمراً وجود دارد. اگر روحیه‌ی انسان
 در هر مرحله از حیات خود از روحانیت
 و معنویت به تدریج دور شود نسبت به
 مبدأ اولیه که عین قیام و حیات و
 وحدت است، سیر نزولی را طی می‌کند و
 این سیر نزولی نوعی مادی‌شدن روزافزون
 را سبب می‌شود و وقتی این مادی‌شدن به
 درجه‌ی معینی که نهایت آن است برسد در
 بشر آن عصر یک بینش مادی و یک گرایش
 صرف به ماده ظهور کامل می‌کند و این
 نقطه‌ی هلاکت آن مرحله از زندگی آن
 مردم است، هلاکتی که ریشه در انتخاب و
 اختیار خود آن‌ها دارد، در عین حال آن
 هلاکت با نظام تکوین و سرآمدن عمر یک
 ملت به صورت تکوینی تطبیق دارد.

کثرت مساوی با عدم است و غرق‌شدن در
 کثرت مساوی است با اضمحلال، حال چه
 اضمحلال در شخصیت فردی و چه اضمحلال در

سرنوشت ملتی که به کثرت بگراید. و این است معنی ارتباط هلاکت تکوینی با هلاکت تشریعی و ارتباط بین نظام هستی با انتخاب انسان. یعنی آنجا که فرمود: اجل ملتی را نمی‌توان جلو و عقب انداخت، به سنت تکوینی سرآمد يك تمدن نظر دارد و آنجا که می‌فرماید: «إِلَّا وَ أَهْلُهَا ظَالِمُونَ»؛ نظر به جریان تشریعی هلاکت اقوام دارد که سرآمد تکوینی آن‌ها با هلاکت همراه بوده و نتوانسته‌اند از فرصتی که در اختیارشان بوده استفاده‌ی لازم را ببرند.

جایگاه تمدن غربی

از جمله نکاتی که باید توجه داشت این است که حیات دنیائی برای پروریدن است و نه برای بودن و ماندن و هر تمدنی که بخواهد حیات دنیا را برای بودن انتخاب کند ضد سنت جاری در هستی اراده کرده است و گرفتار هلاکت می‌شود. دیگر این که این جهان برای امتحان است و امتحان به معنای رفاه نیست. در راستای این دو نکته جایگاه تمدن جدید را می‌توان تحلیل کرد که این تمدن بر اساس ملاک‌های قرآنی نه تنها به انتهای حیات خود نزدیک شده، بلکه حیات آن به هلاکت منجر می‌شود و لذا است که باید از آن فاصله گرفت و با پایه‌ریزی تمدن اسلامی، بهترین جایگزینی را نسبت به تمدن غربی انجام داد. تمدن غربی

نمونه‌ای از تمدن‌هایی است که به جهت ظلمشان هلاک شدند و نتیجه‌ای برای ادامه‌ی حیات بعد از خود باقی نمی‌گذارند، مثل انسان مؤمن و انسان کافر که هر دو در یک زمان مرگشان بالاخره می‌رسد ولی يك نوع بودن است که برای خود و دیگران مفید است و يك نوع بودن است برعکس این نوع بودن. با دقت بر این امر است که باید متوجه جایگاه تاریخی تمدن غربی بشویم تا شروع دیگری را برای خود رقم بزنیم. سعی بفرومائید از زاویه‌ی نگاه تکوینی به جهان بنگرید تا جای اعمال اختیاری خود را در نظام هستی درست به‌دست آورید. برای روشن‌شدن این موضوع نیاز است تا به دو مطلب عنایت خاص شود. یکی موضوع کتاب هر امت و دیگر جایگاه دین در هستی.

معنی هلاکت

خداوند می‌فرماید: «وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ، مَا تَسْقِئُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ»²² هلاک نکردیم قوم و گروهی را مگر این‌که برای آن‌ها کتاب معلومی بود و چون و قتش رسید آن‌ها را هلاک کردیم و اجل و سرآمد هر امتی نه جلو می‌افتد و نه عقب. از این آیه دو نکته به‌دست می‌آید: نکته‌ی اول این‌که؛ هر امتی کتاب معلومی دارد، چه آن امت خوب باشد و

چه بد و چون موضوع مورد بحث در اين آيه مردمی هستند که در مقابل انبياء ايستادند مي‌فرمايد تا فرصت تاريخي آن‌ها به سر نيامد هلاکشان نکرديم ولي از اين که مي‌فرمايد: هر امتي که کتاب معلومي دارد غفلت نشود و حتي آن‌هايي هم که مقابل انبياء مي‌ايستند و حتماً هلاک مي‌شوند، مطابق کتاب معلومي که براي آن‌ها تقدير شده و طبق سرآمد خاصي که در کتاب آن امت براي آن‌ها رقم خورده، هلاک مي‌شوند تا از طرف خداي غفور داراي رحمت، فرصت کافي جهت بروز شخصيت خود داشته باشند، همان نکته که قرآن چنين مي‌فرمايد: «وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبْتُمْ لَفَعَلَّ لَهُمُ الْعَذَابُ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَّنْ يَجِذُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا»²³ و پروردگار تو آمرزنده و صاحب رحمت است اگر به [جرم] آنچه مرتکب شده‌اند آن‌ها را مي‌گرفت قطعاً در عذاب آنان تعجيل مي‌نمود [ولي چنين نمی‌کند] بلکه برای آن‌ها موعدي است که هرگز از برابر آن راه گريزی نمی‌يابند.

نکته‌ي دوم جهت تحليل نظام هستي از زاويه‌ي نگاه تکويني، اين است که متوجه باشيم دين، يك حقيقت پايدار است تا امت‌ها بتوانند خود را از هلاکت برهانند، ولي تمدن‌ها حقيقت پايدار نيستند و تمام شدند، چه مؤمن باشند و چه کافر، همه‌ي آن‌ها اجل

مسّمائی دارند که بعد از آن باید بروند و امتی دیگر جای آن‌ها را بگیرد مثلاً خداوند بنا دارد دولت قاجار صد سال بماند چه خوبی کند چه بدی. «گناه کاری» اولاً: بد استفاده کردن از فرصت است. ثانیاً: موجب می‌شود تلاش‌های آن‌ها حاصلی در بر نداشته باشد و انرژی‌هایی که جهت ایجاد آن تمدن صرف کردند برای آن‌ها ثمر ندهد، ولی این طور نیست که تلاش آن‌ها اجل آن دولت یا سلسله را جلو یا عقب بیندازد، زیرا می‌فرماید «مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ» اجل آن امت عقب و جلو نمی‌افتد ولی دین به عنوان یک حقیقت همیشه می‌ماند و نتیجه‌ی دینداری برای دینداران نیز می‌ماند، در حالی‌که امت‌ها با تمام شدن اجلشان می‌روند. عرض کردم این خیلی شبیه اجل انسان‌ها است به طوری که هم امام حسین ♦ طبق اجلشان شهید شدند، هم عمر سعد طبق اجلش مرد، ولی عمر سعد به جهت ظلمش هلاک شد و رفتنش همراه با پوچی بود ولی امام حسین ♦ خود را به دین اسلام گره زدند و تا قیام قیامت با باقی‌ماندن اسلام برای آن حضرت برکت به همراه دارد. آیه‌ی مورد بحث با طرح «کتاب معلوم» برای هر امت، می‌فرماید هلاکت آن قوم ریشه در تکوین دارد و از قبل مشخص بوده که این ملت چه موقعی نابود می‌شوند ولی کاری کردند که هلاک شدند و حاصل کارشان پوچ شد.

دقت در موضوع فوق امنيت عجيبی به ما می‌دهد و آن اين‌که هر واقعه‌ای آن وقتی که بايد واقع بشود واقع می‌شود و هر حرکتی به آن نقطه‌ی انتهائی که بايد برسد می‌رسد، شما در تغدير نقطه‌ی انتهائی هيچ نقشی نداريد اما در كيفيت‌دادن به كل مسير و نقطه‌ی پایانی نقش داريد.²⁴

راز ماندگاري دين

در راستاي آن‌که دين می‌ماند و هر کس به اندازه‌ای که خود را به دين گره زده است می‌ماند، امام باقر **♦** می‌فرمایند: «لَيْسَ بَعْدَ مُلْكِنَا مُلْكٌ لَّأَنَّا أَهْلُ الْعَاقِبَةِ يَقُولُ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»؛²⁵ بعد از حاکميت ما، حاکميت ديگري که بياید و حاکميت ما را ساقط کند نخواهد بود، چرا که خداوند فرمود: عاقبت کار از آن متقين است. دين اسلام يك حقيقت پايدار است ولی قاجار و پهلوی حکومت‌هایی هستند با فرصت‌هایی که در اختيار آن‌ها قرار داده شده و هم‌ي این‌ها به‌عنوان حکومت رفتنی بودند، جمهوری اسلامی به عنوان صورت اسلام در زمان غيبت امام زمان **ﷺ** مقدمه‌ای براي تحقق حکومت پايدار امامان معصوم **ﷺ** است. حکومت قاجار به عنوان يك حکومت می‌توانست ديندار

24 - تفسير آیه‌ی 22 سوره مبارکه حديد در موضوع فوق روشنگری‌های قابل توجهی دارد.

25 - الكافي، ج 1، ص 471.

بماند ولي در هر حال رفتني بود و لذا اسلام ماند و قاجار رفت. اگر قاجار دیندار هم بود به عنوان یک حکومت باز می‌رفت منتها کیفیت رفتن‌شان تغییر می‌کرد بدون آن که اجل‌شان تغییر کند. برای تصور صحیح از این موضوع، حیات و مرگ انسان‌ها را در نظر بگیرید که خوب بودن و بدبودن‌شان روی هم رفته در اجل مسماي آن‌ها نقشی ندارد حتی اگر آن انسان پیامبر خدا ﷺ باشد خوببودن او موجب ماندن او بر زمین نمی‌شود.

اگر تمدن‌ها و حکومت‌ها را از زاویه‌ی فوق‌نگاه کردیم وظیفه‌ی خود را نسبت به روند آن‌ها درست تشخیص می‌دهیم. همان‌طور که اگر آن‌ها نیز متوجه موقعیت تاریخی خود بودند سعی می‌کردند کیفیت ماندن خود را رشد دهند، نه این که بخواهند بودن خود را جاودانه کنند. در همین راستا حضرت صادق ◆ به عبدالله بن حسن فرمودند برای «محمد نفس زکیه» به عنوان مهدی بدعت‌گیر و حضرت خبر دادند که بنی‌عباس حاکم می‌شوند و متذکر دوره‌ی حاکمیت بنی‌عباس شدند و اشاره کردند به ابوالعباس سفاح و گفتند این و برادران و فرزندان‌ش به خلافت می‌رسند.²⁶ هر چند بنی‌عباس می‌توانستند با کیفیت اسلامی دوره خود را به انتها برسانند ولی این کار را نکردند.

آري دينداران ميروند ولي دين نمي رود و هرکس از طريق دين مي تواند بودن خود را به کيفيت مطلوب برساند برود. در اين راستا فرصت امتحان براي هر قوم و ملتي محدود است ولي کيفيت امتحان دادن در اين فرصت محدود، نامحدود است و مي توانند خود را به عالي ترين درجات ممکن برسانند.

علت ماندن ظالمان

ممکن است سؤال شود چرا خداوند انسان های ظالم را از صفحہ زمين نمي زد ايد و چرا ظالمان امکان تحرك و فعاليت دارند؟ در جواب بايد متوجه بود که براساس آيات مطرح شده، قصه نابودي امت های ظالم و تمدن های فاسد در کتاب معلومي مشخص شده است که چه موقعي در ظلم خود اوج مي گيرند و چه موقعي افول مي کنند و مدت بقاء آنها ثابت است و نه جلو مي افتد و نه عقب و بر همين اساس نبايد تصور کرد علت ادامه ي حيات تمدن ها يا دولت هاي ظالم زرنغي خودشان است. همان طور که انسان ها متولد مي شوند و مي ميرند يك تمدن و يك سلسله ي حکومتي هم دور خاص و منحني خاصي دارد. و بر همين اساس خداوند مي فرمايد: «وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ»²⁷ و ما هيچ جمعي را هلاک نکرديم مگر آن که براي آنها کتاب معلوم و فرصت مشخصي بود و

چون آن فرصت به سر آمد آن‌ها را هلاک کردیم. معنی کلمه‌ی قَرِیه با آنچه ما در فارسی به کار می‌بریم فرق می‌کند، با دقت در آیات قرآن بهتر است «قریه» را به معنی تمدن معنی کنیم. در آیه‌ی فوق می‌گوید: هلاکت تمدن‌ها در کتاب معلومی مشخص شده و اجل آن‌ها نه جلو می‌افتد و نه عقب. انسان‌ها و فرهنگ‌ها و تمدن‌ها در فرصتی که در اختیار دارند امتحان می‌دهند که یا در بستر احکام الهی و دین خدا آن فرصت را به انتها برسانند و یا در بستر پشت‌کردن به دین پروردگار و به همین جهت است که عرض می‌شود اسلام تغیر نمی‌کند ولی این ملتها هستند که اسلام را می‌پذیرند و طبق آن عمل می‌کنند و یا به آن پشت می‌کنند. هر ملتی در هر فرصتی باید امتحان بدهد، ماندن آن‌ها منحنی خاصی دارد که از جایی شروع می‌شود و به اوج خود می‌رسد و سپس سیر نزولی آن شروع می‌شود.

از میان رفتن تمدن‌ها و سلسله‌ها حتمی است، چه تمدن فراعنه باشد و چه تمدن یونان و روم و چه سلسله‌ی اموی و یا بنی‌عباس، به همین جهت هم از صدر اسلام همه به عنوان تمدن آمدند و رفتند، چه حق بودند چه باطل. زیرا همچنان‌که عرض شد قرآن می‌فرماید: «تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا

يُحِبُّ الظَّالِمِينَ»؛²⁸ اين روزگار را بين مردم می‌گردانيم تا شخصيت مؤمنين روشن شود سپس در ادامه می‌فرماید: «وَلِيُصَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ»؛²⁹ تا مؤمنين در ايمان خود خالص گردند و از فرصت به دست آمده نهايت استفاده را ببرند و کافران تباه گردند و نتيجه‌ي فرصت داده شده به آن‌ها چيزي جز هلاکت و بي‌ثمری براي‌شان نباشد.

اگر انسان‌ها در فرصت داده شده به يك تمدن، خوب امتحان بدهند حياتشان ضايع نمی‌شود. باز عنايت فرمایید؛ اين که تأکيد می‌فرماید: امته‌ها و تمدن‌ها کتاب معلومی دارند که جلو و عقب نمی‌افتد به جهت آن است که ما فکر نکنيم علت ماندن یک سلسله و یا یک تمدن مربوط به خودشان است و چون تا حال مانده‌اند ممکن است با ادامه‌ي برنامه‌ريزی، براي هميشه بمانند. اگر حوصله داشته باشیم می‌يابيم که هر تمدنی وقتی بنا ست نابود شود نابود می‌شود حال یا گورباچف می‌آید و از روش مارکسیسم لنينیسم اظهار پشیمانی می‌کند و یکباره اتحاد جماهیر شوروي سوسيالیستي متلاشي می‌شود و یا حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می‌آیند و ملت را در راستاي نابودي سلسله‌ي پهلوي راهنمایی می‌کنند و افتخار اجرای حکم خداوند براي حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» و آن مردم

28 - سوره ي آل عمران، آیه ي 140.

29 - سوره ي آل عمران، آیه ي 141.

می‌ماند. سرنوشت حکومت سوسیالیستی شوروی مشخص است و همین که منحنی فرصت آن رو به افول گذارد نابودی آن شروع می‌شود. این‌که در مسیر افول آن فرهنگ افراد چگونه امتحان می‌دهند بحث دیگری است. آنچه مهم است این‌که حوصله‌ی ما از ماندن تمدن‌ها و سلسله‌های ظالمان سرنرود وگرنه در امتحان مردود می‌شویم. زیرا هر تمدن و فرهنگ و سلسله‌ای اجلی دارد، حتی اگر با اسلحه‌های لیزری جنگ ستارگان راه بیندازد، آن وقتی که منحنی فرصت آن رو به زوال گذارد دیگر نمی‌توان آن افول را به عقب انداخت. این‌ها اگر به گناه آلوده شدند در فرصت داده‌شده، آن چیزی را که می‌خواستند، به‌دست نمی‌آورند و لی اگر به گناه آلوده نمی‌شدند و در بستر شریعت الهی عمل می‌کردند به اهدافی که در زندگی دینی دنبال می‌کردند دست می‌یافتند و در ابدیت خود زندگی کاملی داشتند.

وقتی نگاه ما به علت ماندن دولت‌های ظالم درست شد و در حال حاضر در تحلیل تمدن غربی به خطا نیفتادیم دیگر برق اسلحه‌ها و برنامه‌های دقیق و پیچیده‌ی آن فرهنگ، ما را مرعوب نمی‌کند و به راحتی آثار افول آن تمدن را می‌یابیم و مواظب هستیم سرنوشت خود را به آن تمدن گره‌نزنیم تا با هلاکت آن تمدن، زندگی ما نیز گرفتار بی‌ثمری نگردد. پس در مدتی که فرصت داریم باید حوصله‌مان سرنرود و وظیفه‌مان را نسبت

به آن تمدن فراموش نکنیم و از وعده‌ي الهي در هلاکت آن مأیوس نگردیم. بلکه با مقابله با آن سعی کنیم سنت خدا به دست ما اجرا شود تا افتخار هماهنگي با اراده‌ي الهي براي ما بماند. بسياری از آدم‌هایی که در شرایط جلوه‌ي ستم از صحنه‌ي زندگي دینی خارج می‌شوند متوجه‌ي دور صعود و افول تمدن‌ها نیستند. و از این نکته غفلت می‌کنند که صعود و افول تمدن‌ها و سلسله‌ها براي همه‌ي انسان‌ها يك امتحان است تا بتوانند جایگاه خود را درست تعیین کنند، آن‌طور که حضرت امام خميني «رضوان الله تعالی علیه» و نیروهاي انقلابي با برخورد با نظام شاهنشاهی جایگاه خود را درست تعیین کردند و از آلودگي‌هاي نظام شاهنشاهی فاصله گرفتند.

هر اندازه انقلاب اسلامی بیشتر و بیشتر به اسلام ناب متصل گردد شرایط مفید ماندن مردم را بهتر محفوظ می‌دارد و هرچه به ایرانیت و فردیت و عدم احساس مسئولیت اجتماعي، نزدیکتر شود بیشتر شرایط مفیدماندن را از دست می‌دهد و گرنه دوره‌ي انقلاب اسلامی به عنوان دوره‌ي گذار از حاکمیت فقیه‌ي که احکام امامان معصوم را در جامعه اجرا می‌کند به حاکمیت امام معصوم، تمام می‌شود و در آن شرایط است که اسلام به عنوان ما ندنی‌ترین فکر و فرهنگ به صحنه می‌آید و مردم بر اساس آن اسلام تمدنی را برپا می‌کنند که فرصت زندگي زمینی کیفیت لازم را به دست می‌آورد و

بشریت به کلی از هلاکت در روزمرگی‌ها رها می‌شود، همچنان که یاران انقلاب اسلامی با توجه به آن دوره تلاش‌های خود را جهت می‌دهند و با وفاداری به آن، کیفیت لازم را به حیات موقت و مهلت زندگی دنیایی خود می‌دهند. زیرا حاکمیت اسلام در اجتماع مسلمین عامل به کیفیت رساندن زندگی مسلمانان خواهد بود، لذا باید تلاش کرد تا هدف حکومت اسلامی حاکمیت امام معصوم^ع باشد تا به سرنوشت تمدن‌هایی دچار نگردد که گرفتار افول خود شدند. توجه به هدف اصلی انقلاب اسلامی موجب شکوفایی هر روزی جامعه خواهد شد و انسان‌ها در آنچنان شرایطی احساس حضور در تاریخی را خواهند نمود که اوج کمال تاریخ است و اوج شکوفایی انسانیت و لذا امام صادق^ع می‌فرماید: «مَنْ مَاتَ مُنْتَظَرًا لِهَذَا الْأَمْرِ كَانَ كَمَنْ كَانَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ لَا بَلَّ كَانَ كَالضَّارِبِ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ^ص بِالسَّيْفِ»³⁰ هرکس به انتظار ظهور امام زمان^ع بمیرد مانند کسی می‌باشد که در خیمه‌ی مخصوص حضرت قائم با آن حضرت باشد، نه بلکه چون کسی است که در خدمت رسول خدا^ص شمشیر زده باشد.

30 - شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج 2، ص 338.

جامعه و شخصيت خاص

يك تمدن شخصيت خاصي دارد با سرنوشت و كتابي معلوم و براساس همين شخصيت خاص است كه صعود و سقوط آن معني پيدا مي‌كند. نمي‌توان گفت چون جامعه را مجموعه‌ي افراد تشكيل مي‌دهند پس جامعه به خودي خود شخصيت خاصي ندارد بلكه جامعه همان مجموعه‌ي افراد است. زيرا همچنان كه عنايت فرموديد خداوند براي هر قريه يا تمدني كتاب معلومي تعيين فرموده و اين نشان مي‌دهد نظر به شخصيت خاصي نسبت به آن تمدن دارد. مجموعه‌ها گاهي شرايط پذيرش مدهايي را دارند كه افراد به تنهائي داراي چنين شرايطي نيستند. همان‌طور كه مجموعه‌ي سلول‌هاي بدن انسان وقتي كنار هم آمدند شرايط پذيرش نفس انساني را از عالم غيب پيدا مي‌كنند وگرنه هر كدام از سلول‌ها به تنهائي چنين شرايطي را ندارند كه انسان باشند. مجموعه‌ي طبيعي طبيعت هم در حالت هماهنگي اعضاء، شرايط تجلي روح قدسي از عالم غيب را دارد و لذا اگر آن مجموعه را به هم زديم ارتباط آن اعضاء را با حقيقت قدسي‌اش به هم زده‌ايم و درنتيجه صفاي آن مجموعه يا اكوسيستم از دست مي‌رود.³¹

با توجه به اينكه قرآن مي‌فرمايد هر جامعه «كتاب معلومي» دارد، مي‌توان

31 - جهت تفصيل اين نكته به كتاب «فرهنگ مدرنيته و توهم» از همين مولف رجوع فرماييد.

گفت: جامعه خاصیتی مساوی مجموع‌ه‌ی افراد ندارد بلکه شخصیتی دارد با خاصیت خاص خود. همان‌طور که گوش در بدن بنده گوش است ولی در صورتی که بیرون از آن مجموعه باشد چنین شخصیتی ندارد، و یا بدن انسان در راستای مجموع‌ه‌ی اعضاء خود خاصیت خاص خود را دارد و عملاً آن مجموعه است که معنی هر کدام از اجزاء را پدید می‌آورد. به عبارت دیگر هرکدام از اجزاء، شخصیت و حقیقت خود را از کل می‌گیرند ولی کل، همه‌ی حقیقتش را از جمع جزء‌ها به دست نمی‌آورد، بلکه اجتماع اجزاء شرایطی را فراهم می‌کنند که روح خاصی به آن مجموعه دمیده شود که در شرایط جدا بودن اجزاء، آن روح در میان نیست. در همین راستا عرض می‌کنم هر تمدنی با خاصیت خاص خود مجموعه‌ای است که بر اساس همان خصوصیات خاص، یا از مدهای غیبی بهره‌مند می‌شود و یا از آن‌ها محروم می‌ماند.

سؤال می‌شود اگر دین ماندنی است چرا تمدن‌های دینی از بین می‌روند، آیا نباید بقای دین، بقای تمدن‌های دینی را تضمین کند؟ در جواب باید گفت: آری دین ماندنی است و همواره به سوی کمال خود پیش رفته تا به کامل‌ترین شکل آن در دین اسلام ظاهر شده است، همچنان که سُنن هستی ثابت‌اند ولی سنت‌های ثابت الهی بر اساس شرایط خاص ظهور می‌کنند و چون آن شرایط تغیر کرد زمینه‌ی ظهور آن‌ها نیز تغیر می‌نماید و دیگر

در زمينه‌ي تغدير کرده ظهوري از آن سنت را نمي‌بايد. دين هم به همين معنا که سنت‌ها ماندي است همواره مي‌ماند، ملتي که دين را پذيرفت، زمينه‌ي ظهور دين را فراهم نموده است و از آنجايي که آن ملت کتاب معلومي دارد، مي‌رود و دين در شرايط جديد ظهور مي‌کند پس مي‌توان گفت: امت‌ها مثل انسان‌ها مرگ دارند ولي دين از آن جهت که يك حقيقت برين است مرگ ندارد، همان‌طور که نفس ناطقه‌ي انسان مرگ ندارد منتها در بدن خاصي ظهور مي‌کند و انسان در فرصتي معين آن بدن را به کار مي‌گيرد و پس از آن فرصت، نور نفس ناطقه از پنجره‌ي بدن رخت برمي‌بندند و در حيات برزخي به زندگي خود ادامه مي‌دهد. تمدن‌ها و فرهنگ‌ها از آن جهت که جنس عالم ماده‌اند و مربوط به انسان‌ها هستند شبيه حرکات ما در بدنمان مي‌باشند، ظهور مي‌کنند و به انتها مي‌رسند.

آنچه تا به حال تحت عنوان تمدن اسلامي در دوره‌هاي امويان و عباسيان ظهور کرد بهره‌اي از تمدن اسلامي به معني واقعي در آن نبود، بهتر آن است که بگوئيم تمدن امويان و عباسيان که از مسلمانان در آن استفاده شده بود؛ و لذا مثل هر تمدن بشري ديگر رفتني بود و رفت. منتها همچنان که عرض کردم آن تمدني که امام زمان^{علیه السلام} پايه‌گذار آن خواهند بود تجلي سنت «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» است که بحث آن شد.

ما در شرایطی هستیم که اگر شرایط جامعه‌ی خود را مطابق احکام اسلام قرار دهیم در فرصت داده شده آنچه باید برای ابدیت خود به دست آوریم، به راحتی به دست خواهیم آورد و خودمان نیز نفع نمی‌شویم. یزید و امام حسین ♦ هر دو فرصت داده شده را طی کردند ولی همیشه سنت امام معصوم ♦ می‌ماند هرچند خود امام معصوم به عنوان شخص نمی‌ماند. دین الهی تضمین می‌کند که اگر تمدن جامعه‌ای دینی شد تلاش‌های افراد آن جامعه ضایع و بی‌نتیجه نگردد و اگر جامعه عین اسلام شد دیگر تا قیام قیامت می‌ماند.

راه به ثمر رساندن حیات

باز برگردید به آخر آیه‌ی مورد بحث که به ما می‌فرماید: «وَلَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ»؛ برای هر جامعه‌ای کتاب و سرنوشت مشخصی هست. پس انتظار زود نابود شدن تمدن‌های ظالم را نداشته باشید، آنچه حتمی است هلاکت آن جوامع است و این که نتیجه‌ای از فعالیت‌های خود نصیب‌شان نمی‌شود. پیام آیه به انسان‌ها آن است که سعی کنند در فرصت پیش‌آمده از آنچه بر کیفیت حیات آن‌ها می‌افزاید استفاده کنند و با دینداری در اردوگاه مقابله با ظلم عضو شوند و حیات خود را به ثمر برسانند.

قرآن می‌فرماید: «وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ ذَابَّةٍ وَلَكِنْ

يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»³² اگر خداوند مردم را به جهت ظلمشان می‌گرفت و هلاک می‌نمود هیچ جنبنده‌ای روی زمین نمی‌ماند و لکن گرفتن آن‌ها را تا سرآمدی مشخص و اجلی مسمی به تاخیر می‌اندازد پس چون آن سرآمد به انتها رسید دیگر نه ساعتی به عقب انداخته می‌شود و نه جلو.

ظلم و ستم و اساساً کارهای غیر الهی مردم بی‌جواب گذاشته نمی‌شود و آن‌ها را تا حد هلاکت جلو می‌برد ولی از این‌که می‌بینید هنوز زندگی اهل کفر ادامه دارد نباید نتیجه گرفت پس نظام الهی نسبت به اعمال ظالمانه بی‌تفاوت است و یا این‌که کار آن‌ها صحیح است وگرنه نابود می‌شدند. همان‌طور که آیه می‌فرماید باید با ید متوجه بود سنتی در عالم هست که خداوند به ظالمان مدتی مهلت می‌دهد و اگر به جهت ظلمشان آن‌ها را در همان مرحله می‌گرفت هیچ جنبنده‌ای بر روی زمین نمی‌ماند و فرصت برگشت و عبرت گرفتن منتفی بود. مهلت خدا را باید درست تحلیل کنیم و زوایای متفاوت فرصت داده شده را درست بشناسیم، با این نگاه است که قرآن به انسان بصیرت‌های خوبی می‌دهد. باید متوجه بود که اولاً: هرگز ظلم بی‌جواب نمی‌ماند. ثانیاً: جواب آن پس از طی مراحل و فرصت‌هایی داده می‌شود، و لذا

نباید تصور کرد چون حاکمان ظالم هنوز نابود نشده‌اند پس ظلم آن‌ها بی‌جواب خواهد ماند و یا برای همیشه ادامه خواهد یافت. و از گردونه‌ی هلاکت‌رها شده‌اند. در حالی که خداوند می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا»³³ و برای هلاکت آن‌ها مواعید قرار دادیم. و این آیه حقیقی‌ترین پنجره‌ای است که می‌توان جایگاه حاکمیت‌های ظالم را به درستی نگریست.

تحلیل ستمکاران این است که چون هنوز چیزی نشده است و عذابی نیامده است پس کار ما درست است، متوجه نیستند وقتی فرصت آن‌ها تمام شد و عذاب آمد دیگر هیچ کاری نمی‌توانند انجام دهند، به گفته مولوی:

عاقلان خود جاہلان آخر بہ سر
ز ابتدای کار تا نباشی تو
قرآن در مورد آن‌هایی که متوجه
قیامت و تبعات اعمال باطل خود نیستند
می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ
اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا
الْحِسَابَ»³⁴ کسانی که از راه خدا گمراه
شوند، عذاب شدیدی به خاطر فراموش کردن
روز حساب دارند! و لذا وقتی فرعون با
عذاب الهی روبه‌رو شد و خود را در حال
غرق شدن یافت، گفت: به خدای یگانه‌ای
که بنی اسرائیل به آن ایمان آوردند،

33 - سوره ی کھف، آیه ی 59.

34 - سوره ی ص، آیه ی 26.

ايمان آوردم. خداوند در جواب فرمود: «آلآن وَقَدْ غَضَيْتَ قَبْلَ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»؛³⁵ اکنون! در حالی که پیش از این نافرمانی می کردی و از تباهکاران بودی. عمده آن است که متوجه شویم بی خدایی و بی توجهی به قیامت کار را به نابودی می رساند. حال اگر سؤال شود پس چرا همین حالا نابود نمی شوند؟ در واقع آیه جواب این قسمت از سؤال را می دهد که این يك قاعده است و عذاب آن ها مدتی عقب می افتد تا آن امت به اجل مسماي خود برسد. پس ستمگران نمی توانند بگویند چون هنوز به مشکل نیفتاده ایم روشمان درست است و می توانیم همان روش را ادامه دهیم. ما باید ملاك موفقیت خود را حضور درست در قیامت ابدی خود قرار دهیم. اگر دائم کارها را منطبق با دین خدا و با اسوه قرار دادن سیره ي امامان^{علیهم السلام} و در وسعت حضور در قیامت، ارزیابی کنیم آن وقت می توانیم آن ها را درست ارزیابی نموده و خداوند بصیرت لازم را در درست تشخیص دادن امور به ما لطف می کند. تحلیل غلطی که انسان ها را در موضع گیری ها به انحراف می کشاند آن است که بقای فعلی تمدن ها و دولت ها را دلیل بر حقانیت آن ها بگیرند. بقای امروزي حاکمیت ها هرگز دلیل بر حق بودن هیچ جریانی نخواهد بود تا تصور کنیم چون امریکا هنوز پابرجا است پس حق است و نتیجه

بگیریم برای این‌که مشکلی برای ما پیش نیاید خود را به آن کشور وصل کنیم، این اوج بی‌بصیرتی است، آن‌هایی به بصیرت قرآنی دست یافته‌اند که با توجه به روحیه‌ی استکباری آمریکا خط نابودی آن کشور را در پیشانی برنامه‌هایش ملاحظه کنند و همین حالا آن را بی‌قدرت و افسرده ببینند.

می‌فرماید: «وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهِمْ مِنْ ذَرْبَةٍ...»؛³⁶ اگر خدا می‌خواست مردم را به جهت ظلم‌شان، بدون فرصت لازم بگیرد، هیچ جنبنده‌ای روی زمین نمی‌ماند، ولی خداوند به ظالمان فرصت می‌دهد تا یا بیدار شوند و شامل لطف او گردند و یا با ادا مای ظلم‌شان به آنچه از جهت خباثت باید برسند، برسند تا وقتی اجل‌شان سر رسید، حجت برایشان تمام شده باشد. فرهنگ غربی نه تنها امروز که از روزی که به هر گونه دینی پشت کرد و از عالم قدس و معنویت منقطع شد، گرفتار بازی شیطان گشت، به تعبیر قرآن: «إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ، الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ»؛³⁷ آن‌هایی که بعد از روشن شدن هدایت الهی، آن‌ها را رها کردند و به آن پشت نمودند، شیطان نفس آن‌ها را نسبت به فاصله گرفتن از دین خدا حریص کرد و زشتی عمل‌شان را در

36 - سوره‌ی نحل، آیات 60 و 61.

37 - سوره‌ی محمد، آیه‌ی 25.

نظرشان زيبا جلوه داد و آرزوهاي دنيايي آنها را طولاني كرد تا از ياد آخرت بروند. و همين امر موجب انتخاب اهدافي مي شود كه آنها را به هلاكت نزديك مي كند.

تأكيد بنده آنهاست فرصتي كه به تمدنها داده مي شود تا انتخاب هايي كه بايد بكنند را انجام دهند دليل بر حقانيت و پايداري آنها به حساب نياوريم. و از آنها طرف فكر نكنيم مستكبران مي توانند پايه هاي انديشه ي توحيدي را بلرزانند و يا از آنها طرف گمان كنيم حركت هاي توحيدي براي ادامه ي خود نبايد با جريان هاي استكباري مقابله كنند. خداوند مي فرمايد: هر پيامبري بدون استثناء دشمني از جنس شياطين جن و انس داشته است «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنَّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا...»؛³⁸ يعني اي پيامبر! همان طور كه براي تو دشمناني از شيطان هاي انسي و جني قرار داديم كه پنهاني براي تو نقشه مي كشند و با سخني فریبنده مردم را به اشتباه مي اندازند، براي تمام انبياء گذشته چنين دشمناني قرار داديم تا نه تنها فرصت امتحان را براي هر دو جبهه فراهم نمائيم، در بستر چنين دشمني ها ماهيت دشمنان دين معلوم و زيبائي هاي دين به درخشش در آيد. و دشمني آنها

هیچ گونه لرزشی در پایه های اندیشه توحیدی ایجاد نمی کنند.

تحلیل‌های شیطانی

همه‌ی این سخنان برای آن است که تحلیل ما در مورد ادامه‌ی حیات تمدن‌های ظالم تحلیلی قرآنی شود وگرنه شیطان تحلیلی وارونه در ذهن ما القاء می‌کند و ما هم مناسب طمع دشمن عمل می‌کنیم. قضای الهی چنین اقتضا می‌کند که همواره مظاهر ظلم باشد و ما در رابطه با جایگاه این مظاهر تحلیلی از صاحب هستی یعنی آن طور که قرآن می‌گوید داشته باشیم، چون این بساط را خود او راه انداخته است و خودش به ما می‌گوید چرا جهان را چنین کردم و شما چگونه جریان‌ها را ارزیابی کنید. نظام عالم از دست خدا خارج نشده، خداوند در قرآن می‌فرماید: «لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»³⁹ اگر خدا می‌خواست، همه‌ی شما را امت واحدی قرار می‌داد؛ ولی خدا می‌خواهد شما را در آنچه به شما بخشیده بیازماید؛ و استعدادهای مختلف شما را پرورش دهد. پس به سوی نیکی‌ها بر یکدیگر سبقت جوید! بازگشت همه‌ی شما، به سوی خداست؛ سپس در آنچه در آن اختلاف

می‌کردید؛ به شما خبر خواهد داد. به قول مولوی:

گر نه گل از خار و هر دو اندر جنگ و
خار از گل چرا اندر مـاحـرا
یا نه جنگ است این همچو جنگ خر فروشان
برای حکمت است صـنـعت اسـت
یا نه این است و نه گنج باید جست این
آن حـرـانـم اسـت وـرـانـم اسـت
خدا به اعتباری عالم را در تضاد
اندیشه‌ها قرار داده تا ما گنج پیدا
کنیم، به تعبیر آیه‌ی فوق «فَاسْتَيْقُوا
الْخَيْرَاتِ»؛⁴⁰ پس در چنین شرایطی به سویی
نیکی‌ها سبقت بگیرید. رفت و آمد
تمدن‌ها برای به کیفیت‌رساندن زندگی
زمینی است تا این که بستری فراهم شود
و حیات انسان‌ها اگر بخواهند به گنج
معنا و معنویت نایل شود.

ابتدا باید تصورمان را از دنیا
تصحیح کنیم تا بتوانیم در این دنیای
به ظاهر ویران، به گنج معنا و معنویت
دست یابیم. دنیا يك لیوان شربت خالص
یا يك لیوان سرکه‌ی خالص نیست بلکه
سرکنگبین است، یعنی مخلوطی از سرکه و
شکر، این طور نیست که دنیا را طوری
ساخته‌اند که به کام ساکنان زمین
بگردد و هیچ ویرانی و سختی در آن
نباشد و آن طور هم ویران نیست که
امکان به تعالی رسیدن در آن نباشد
قصه‌ی دنیا به تعبیر مولوی قصه‌ی
سرکنگبین است که ترکیبی از سرکه و
شکر است. می‌گوید:

قهر سرکه، لطف، کاین دو با شد رکن
همچون انگبین هر سرکنگبین
یعنی قهر خدا مثل سرکه و لطف خدا
مثل شکر، در سرکنگبین جمع می‌شود. حالا
اگر سرکه‌ی دنیا زیاد شد خدا شکرش را
زیادتر می‌کند و اگر شکرش زیاد شد
سرکه‌اش را زیاد می‌کند تا جنبه‌ی
سرکنگبینی آن حفظ شود.

چون که سرکه سرگیگی پس شکر را واجب
افزون کند افزه‌نمود
وقتی حوادث را درست تحلیل کنیم
معنی شکست‌ها و پیروزی‌ها را درست
می‌یابیم و لذا هم معنی سختی مقابله
با استکبار را نمی‌کنیم و هم
برکات مقابله با آن را فراموش
نمی‌نماییم، در این حالت است که نه
خودمان طعمه‌ی ظلم می‌شویم و نه فرصتی
را که در اختیار نظام استکباری قرار
داده‌اند برای آن یک امتیاز می‌دانیم.

هر اندازه رمز بودن نظام استکباری
را درست بشناسید نه‌تنها در حیات دینی
و انقلابی خود مایوس و سست نمی‌شوید
بلکه با شور و شوق تمام، حیات دینی و
انقلابی خود را ادامه می‌دهید. ظلم در
جهان همیشه هست ولی ما برای این‌که
جایگاه تاریخی ظلم زمان خود را درست
بشناسیم باید بصیرت دینی داشته باشیم
و بدانیم اگر برنامه و یا تمدنی دینی
نبود با تمام پوچی و بی‌ثمیری و هلاکت
به انتها می‌رسد. نگوئید غربی‌ها رفاه
و توسعه دارند، تکنیک و نظم دارند،
آسایش و راحتی دارند، برای ما رفاه و
توسعه می‌آوردند. این‌ها ملاک خوب بودن

و كيفيت دار بودن يك زندگي نيست، در فضا ي فرهنگ مدرنيته همه ي اين ها كه فرموديد بستر هلاكت آن فرهنگ را پديد آورده است ما بايد مواظب باشيم جامعه ي خود را به آن ها گره نزنيم.

وقتي با يك عقيده ي قلبي مطمئن، متوجه شديم ظالم ماندني نيست و مهلت هاي داده شده به آن ها ما را از انتهاي بي نتيجه ي آن زندگي غافل نكرد و فهميديم بنا است در فرصت داده شده پنهاني هاي اهل ظلم و تمدن هاي ضد معنوي پيدا و آشكار شود. در هر قدم از تاريخ خود عبرتي به دست مي آوريم و هر حركتي از حاكميت ظلم را نسبت به سرنوشتي كه براي آن ها رقم خورده

ارزيابي مي كنيم. حضرت امام خميني «رضوان الله عليه» در جريان مخالفت مصدق و طرفدارانش با آيت الله كاشاني كه يك سگ را نزديك مجلس عينك مي زنند و اسمش را «آيت الله» مي گذارند مي فرمايند: «من در آن روز در منزل يكي از علمای تهران بودم كه اين خبر را شنيدم كه سگی را عينك زده اند و به اسم «آيت الله» توی خيابان ها می گردانند. من به آن آقا عرض كردم كه اين ديگر مخالفت با شخص نيست؛ اين سيلی خواهد خورد و طولی نكشيد كه سيلی را خورد و اگر مانده بود سيلی بر اسلام می زد»⁴¹ اين بصيرت به جهت نگاهي است كه از قرآن گرفته اند و بر آن اساس حادثه ها را

ارزیابی می‌کنند و می‌بینند به آن‌ها فرصت دادند تا این نوع صفات خود را که پنهان بود در شخصیتشان ظاهر کنند. همچنان که باید فرهنگ گروه طالبان به عنوان مسلمانان به ظاهر متدین در افغانستان ظاهر می‌شد تا در مقایسه با فرهنگ حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» که اسلام تحت رهبری اهل البیت^{علیهم‌السلام} است، معلوم شود چه ضعف‌هایی دارد. باید به آن‌ها مهلت داده می‌شد تا این نقطه ضعفشان آشکار شود. اسلام منهای اهل‌البیت^{علیهم‌السلام} به نهایت خود که برسد همین است که در طالبان دیده شد.

فرهنگ غربی که امروز در میدان است ظهور فرهنگ یونانی است یعنی فرهنگ عقلی بریده از دین، در این زمان باطن آن فرهنگ از طریق غرب ظاهر شده و باید فکر و فرهنگ یونانی، تاریخ را در نوردد تا به چنین شکلی خود را نشان دهد. ریشه‌ی ماندن آن فرهنگ را باید در این دانست که خداوند در بستر این فرصت‌ها حق را روشن می‌کند و از این جهت شایسته است که به همه‌ی فرهنگ‌ها این فرصت داده شود. با این دیدگاه هر چیزی در دنیا هست به نحوی حق است و می‌خواهد حقی را روشن کند. خداوند در رابطه با کسانی که با پیامبر^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} مخالفت می‌کنند، می‌فرماید: «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ

رَبَّهُمْ لَكَاْفِرُونَ»⁴² آيا آن ها پيش خود فكر نمي كنند كه خداوند خلق نكرد آسمان ها و زمين و آنچه در بين آن ها ست مگر به حق و براي فرصتي مشخص و اكثر مردم به لقاء پروردگار و به انتها رسيدن اين فرصت، كافرند و همين فرصتِ موقت را مقصد مي گيرند.

در آيه ي 61 سوره ي نحل پس از آن كه فرمود اگر مردم به جهت ظلمي كه مي كنند گرفته مي شدند هيچ جنبنده اي بر روي زمين نمي ماند، مي فرمايد: «وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى»؛ و لكن خداوند هلاكت آن ها را تا سرآمدي مشخص به تاخير مي اندازد. روي اين نكته كه عقاب و هلاكت ظالم تا مدتي به تاخير مي افتد بايد تحليل داشته باشيد و فريب شيطان را نخوريد كه به ما لقاء كند حالا كه آمريكا با تمام قدرتش مانده است براي اين كه شما نابود نشويد دست به دامان آمريكا بزنيد. اين يك بدبختي بزرگ است. در اين فريب شيطاني، انسان، اولاً: نابودي آمريكا را نمي بيند، ثانياً: نمي فهمد ظلم نابود شدي است و لذا جنگ به دامان نابود شده مي زند. چون سنت «يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» را نفهميد.

بي ثمري سرنوشت ها

در مجموع؛ پيام آياتي كه مورد بحث قرار گرفت اين است كه اي آدم ها اگر

همین حالا تکلیف‌تان را با باطل روشن نکنید وقتی نابودی ستم آمد و بقای حق روشن شد دستان به جایی بند نیست، باید در فرصت اختلاط ظاهری حق و باطل که در آن حال به ظاهر مرز حق و باطل و نتایج کار کاملاً روشن نیست، موضع‌تان را با بصیرت دینی روشن کنید. سنت هلاکت آن فکر و فرهنگ که ظاهر شد سرنوشت‌ها را به سوی هلاکت تغییر می‌دهد، نه دست و پاها را. نشانه‌ی هلاکت یک جامعه مردن نیست - مردن که برای انسان‌های خوب و بد در جای خودش مقدر شده است- هلاکت یک جامعه به بی‌ثمر شدن سرنوشت‌ها است. بصیران تاریخ کسانی هستند که برای ارزیابی حوادث به نهایت آن‌ها نظر دارند. همان‌طور که عرض شد هنر این است که در پرتو بصیرت قرآنی در متن حادثه‌ها و فرهنگ‌ها انتهای آن‌ها را ببینید نه این‌که وقتی کار به انتها رسید تازه بیدار شوید که قضیه چه بوده است. باید تلاش کرد بصیرتی به دست آوریم که در ابتدای یک فکر و فرهنگ طوری جایگاه تاریخی آن دیده شود که بفهمیم در بستر سنن الهی کار آن به کجا ختم می‌شود.

اسلام مظهر خدای «حَیَّ لَا یَمُوتُ» است و نابودشدنی نیست و هر کس فکر و فرهنگ خود را با آن منطبق کرد گرفتار هلاکت و بی‌ثمری نمی‌شود. ممکن است در خبرها بگویند امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را تبعید کردند و از کشوری که محل تولد و زندگی او بود بیرون نمودند، ولی به

من بگو در انتها چه کسی از کشور بیرون رفت و در تنهایی و غربت مرد؟ حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» یا محمد رضا شاه و پدرش؟ نه تنها رضاخان به جزیره ی موریس در تنهایی کا مل مرد، بلکه تبعییدی نظام هستی شد، رضاخان و محمد رضاخان که رابطه شان را با «حی لا یموت» قطع کردند، در نظام هستی به جهنم رسیدند. جهنم مأوای نابودی است شرایط «لا یموت فیها و لا یحیی»⁴³ است. وظیفه ی هر مسلمانی است که با الگوگیری از حضرت روح الله خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با شمشیر خدای «حی لا یموت» بر فرق فرهنگ کفر بکوبد تا سنت خدای «حی لا یموت» به دست او در هستی اجراء شود و یک نحوه ی گانگی با نور الهی در جان او پدید آید. اگر خداوند میفرماید: «فَقَاتِلُوا أُمَمَةَ الْكُفْرِ»؛⁴⁴ سران کفر را بکشید، میخواهد این سنت به دست شما انجام گیرد تا فانی در اراده ی الهی شوید و سنت ظهور «حی لا یموت» محقق گردد. لذا براساس همین سنت است که میگوید: «فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ»؛ وقتی اجل ظالمان آمد، وقتی سنت نابودیشان به جهت ظلمشان ظاهر شد دیگر آن نابودی جلو و عقب نمیافتد. پس ما نه تنها باید مواظب باشیم سرنوشت خودمان را به سرنوشت آنها گره نزنیم بلکه روحیه ی مقابله با آنها را همواره در خود زنده نگه داریم.

43 - سوره ی اعلی، آیه ی 13.

44 - سوره ی توبه، آیه ی 12.

روحیه‌ی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را بنگرید که در آخرین روزهای عمر خود چگونه سخن می‌گوید؛ می‌فرماید:

«ما برای احقاق حقوق فقرا در جوامع بشری تا آخرین قطره‌ی خون دفاع خواهیم کرد. امروز جهان تشنه‌ی فرهنگ اسلام ناب محمدی ﷺ است. و مسلمانان در یک تشکیلات بزرگ اسلامی رونق و زرق و برق کاخ‌های سفید و سرخ را از بین خواهند برد. امروز خمینی آغوش و سینه‌ی خویش را برای تیرهای بلا و حوادث سخت و برا بر همه‌ی توپ‌ها و موشک‌های دشمنان باز کرده است و همچون همه‌ی عاشقان شهادت، برای درک شهادت روز شماری می‌کند. جنگ ما جنگ عقیده است، و جغرافیا و مرز نمی‌شناسد. و ما باید در جنگ اعتقادی‌مان بسیج بزرگ سربازان اسلام را در جهان به راه اندازیم. إن شاء الله ملت بزرگ ایران با پشتیبانی مادی و معنوی خود از انقلاب، سختیهای جنگ را به شیرینی شکست دشمنان خدا در دنیا جبران می‌کند. و چه شیرینی بالاتر از اینکه ملت بزرگ ایران مثل یک صاعقه بر سر امریکا فرود آمده است. چه شیرینی بالاتر از اینکه ملت ایران سقوط ارکان و کنگره‌های نظام ستمشاهی را نظاره کرده است و شیشه‌ی حیات امریکا را در این کشور شکسته است. و چه شیرینی بالاتر از اینکه مردم عزیزمان ریشه‌های نفاق و ملی‌گرایی و التقاط را خشکانده‌اند. و إن شاء الله شیرینی تمام ناشدنی آن را در جهان

آخرت خواهند چشید... ما می‌گوییم تا
 شرك و كفر هست، مبارزه هست. و تا
 مبارزه هست، ما هستیم. ما بر سر
 شهر و مملکت با کسی دعوا نداریم.
 ما تصمیم داریم پرچم «لا إله إلا الله»
 را بر قلل رفیع کرامت و بزرگواری
 به اهتزاز درآوریم... امروز روز
 هدایت نسل‌های آینده است.
 کمربند‌هاتان را ببندید... ما تابع
 امر خداییم؛ و به همین دلیل طالب
 شهادتیم. و تنها به همین دلیل است
 که زیر بار ذلت و بندگی غیر خدا
 نمی‌رویم... امروز یکی از افتخارات
 بزرگ ملت ما این است که در برابر
 بزرگترین نمایش قدرت و آرایش
 ناوهای جنگی امریکا و اروپا در
 خلیج فارس صف آرایی نمود. و
 این‌جانب به نظامی‌های امریکایی و
 اروپایی اخطار می‌کنم که تا دیر
 نشده و در باتلاق مرگ فرونرفته‌اید،
 از خلیج فارس بیرون روید. و همیشه
 این‌گونه نیست که هواپیماهای
 مسافربری ما توسط ناوهای جنگی شما
 سرنگون شود؛ که ممکن است فرزندان
 انقلاب ناوهای جنگی شما را به قعر
 آب‌های خلیج فارس بفرستند...»⁴⁵

معنی گره نخوردن به سرنوشت استکبار
 جهانی همین است که حضرت امام
 خمینی «رضوان‌الله‌علیه» در سخنان فوق فرمودند:
 وقتی رمز و راز و سنت سقوط تمدن‌ها را
 بشناسیم، محل خود را در جهانی که این

سنت الهی در آن جاری است درست تعیین می‌کنیم.

جهت جمع‌بندی بحث و به امید آن که زمینه‌ی تفکر در موضوع رمز و راز هلاکت بعضی از تمدن‌ها فراهم شود به آیه‌ی 13 سوره‌ی یونس توجه کنید که می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَهُمْ رَسُولُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ»؛ حقیقت این است که ملت‌های قبل از شما را به جهت ظلمشان و این‌که پیامبرشان به سوی آن‌ها آمد - هلاک کردیم و آن‌ها بر آن‌ها تمام شد - هلاک کردیم و آن‌ها ملتی نبودند که ایمان آورند و این طوری قوم مجرم را جزا دادیم. عنایت بفرمائید که در آیه‌ی فوق موضوع هلاکت را جزای اقوامی می‌داند که به پیامبران‌شان ایمان نیاوردند که با عنایت به آیات قبل باید متوجه بود ظلم عامل هلاکت اقوام می‌باشد، اما وقتی که با اجل مسمای آن قوم هماهنگ باشد - تا تشریع هماهنگ با تکوین شود - این هماهنگی با ارسال رسول هر امتی به تمامیت می‌رسد. و حتماً متوجه هستید که نابودی و هلاکت به معنی مرگ نیست، بلکه به معنی بی‌ثمری سرنوشت و تلاش‌هایی است که یک تمدن جهت ادامه‌ی حیات خود به کار می‌برد. عرض شد جامعه‌ی بد و خوب وقتی اجلش رسید می‌رود ولی جامعه‌ی خوب هلاک نمی‌شود و در بستر آن نه‌تنها افراد در ابدیت خود بهره‌ها می‌برند، در دنیا هم با

بحران اجتماع روبه‌رو نمي‌شوند، بلکه تکامل خود را در بستر تمدني ديگر مي‌يابند، همان‌طور که در سير تاريخي انبياء چنين بوده است.

خداوند در سوره ي يس، آيه ي 69 و 70 مي‌فرمايد: «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشَّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ، لِيُذَكِّرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ» ما به رسول خدا ﷺ شعر نياموختيم و چنين كاري شايسته رسالت نيست، محتوای رسالت چيزی جز يك هشدار باش و ذكر و قرآن روشنی نيست برای آن‌که كسي را که زنده است و قلبش از هشدار باش‌ها متذكر می‌شود از انحراف از مسير توحيد بترساند و از طرف ديگر هم با آمدن رسولان سنت و قول نابودی كفار پس از اتمام حجت محقق گردد. لذا علامه ي طباطبائی «رحمة الله عليه» در اين رابطه می‌فرمايند:

«نتيجه ي دعوت حقه ي انبياء، احياء مردم است و اين‌که آن‌ها را به راه سعادت بيندازد و حجت را بر مخالفين تمام کند و به عبارت ديگر کار قرآن تکميل هر دو دسته ي مردم است عده‌ای را در طريق سعادت و جمعی را در طريق شقاوت.»⁴⁶

آيه ي فوق نتيجه ي ار سال رسولان و انزال قرآن را دو چيز مي‌داند، یکی انذار کسانی که قدرت درک حقايق در آن‌ها زنده است و مي‌توانند نسبت به

حقایق تعقل بکنند، و دیگر تحقق قولی که خداوند داده که کافران هلاک شوند و به ثمره‌ی تلاش خود دست نیابند.

علامه‌ی طباطبائی «رحمة الله علیه» در موضوع رابطه‌ی «تکوین» و «تشریع» و نقش رسولان در این رابطه می‌فرماید: ارسال رسولان به عنوان یک عمل تشریعی، برای هر امتی موجب می‌شود تا آن امت در تکمیل ظرف و جودیش که همان «تکوین» باشد کمک شود، در نتیجه ظرف وجودی خود را سریع‌تر پر می‌کند و به انتهای درجه‌ی وجودی خود می‌رسد و سرآمد و اجل او فرا می‌رسد - حال چه رسیدن به اجلی که انتهای سعادتبخش دارد، یا رسیدن به اجلی که انتهای هلاکت‌بار دارد - عمده توجه به نقش رسولان در این امر است. انسان و جامعه برای رسیدن به قَدَر معلوم خود از مسیر حیات تشریعی باید عبور کنند. با ارسال رسل و انزال کُتُب، هم برای مؤمنین هم برای کافرین حجت تمام می‌شود و تمدن یا سلسله‌ای، جای خود را به تمدن و سلسله‌ی دیگری می‌دهد و این نتیجه‌ی اصلی سخن ما در این بحث بود.

سؤال: آیا می‌توان برای جامعه اصالتی جدای از اصالت فرد قائل شد؟

جواب: همان‌طور که اشاره شد اجتماع جدای از فرد، به اعتبار سنتی که در آن جاری است اصالت دارد زیرا کثرت بما هو کثرت عدم است ولی کثرت به اعتبار وحدتی که در آن جاری می‌شود جذبه‌ی «وجودی» می‌یابد. وحدت اجتماع، به جهت تدبیر سنتی است که فوق

اجتماع، آن اجتماع را تدبير مي‌کند و در همان رابطه مي‌توان برايش اصالت قائل شد.

وقتي روشن شد اصالت اجتماع به وحدتي است که آن وحدت نيز ريشه در سني دارد که فوق اجزاء اجتماع، آن اجتماع را تدبير مي‌کنند معني اصیل بودن اجتماع روشن مي‌شود و نيز بين اجتماع اصیل و پايدار که با اجتماع افراد، نتايج حقيقي در بر دارد با اجتماعات اعتباري که عنصر وحدت بخش در خود ندارند تفکيک مي‌گردد. زيرا دو نوع اجتماع مي‌توان داشت، يکي اجتماع و همي که عنصر وحدت بخش و سني که آن را تدبير کند در آن وجود ندارد، مثل اجتماع افراد در سالن سينما و ديگري اجتماع حقيقي که افراد با هدي که تحقق آن در گرو آن اجتماع است در کنار همدیگر آمده‌اند، تحقق اين نوع اجتماع است که منجر به تدبير سني خاص بر آن اجتماع خواهد شد و به آن سنت مدبره اجتماع گويند.

قاعده‌ي تدبير سنت فوق اجتماع اعضاء در هر اجتماع و مجموعه‌اي وقتي مطرح است که آن اجتماع استعداد پذيرش تدبير حقايق غيبي را در خود داشته باشد، مثل اجتماع سلول‌ها در بدن انسان يا حيوان که استعداد تدبير روح مخصوص را در خود ايجاد مي‌کنند و لذا آن روح مخصوص بر آن مجموعه دمیده مي‌شود و به آن مجموعه يک شخصيت خاص مي‌دهد، در اين رابطه مي‌توان گفت اين

بدن اصالت دارد و شخصیت خاصی که ربطی به اعتبار ما ندارد در آن مطرح است. ترس از مرده هم به جهت توجه فطری و شعور معنوی انسان است به عدمی که با دیدن بدن انسان مرده پیش می‌آید، عدم روح مدبره، آن عدم در شخصی که مرده بیشتر برای انسان محسوس است. اصل ترس از مرده يك نوع بیداری و هوشیاری از روح انسان است که نمی‌خواهد به عدم دل ببندد. روح انسان سریعاً می‌فهمد که او مرده است، از جسم او می‌ترسد چون می‌فهمد که این دیگر چیزی نیست و چون چیزی نیست می‌خواهد از او فاصله بگیرد، البته این فاصله‌گرفتن در انسان و هم زده به شکل ترس در خیال او تجلی می‌کند ولی انسان عاقل هم به‌طور عادی از بدن انسان مرده فاصله می‌گیرد. عقل و روح می‌فهمند که این بدن و مجموعه سلول‌ها را دیگر نباید بخواهند، این نخواستن برای انسان عاقل یک عکس‌العمل منطقی است و برای انسان و هم زده همراه با خوف و ترس است. از این زاویه تمام ترس‌ها يك معنای اصیل نسبت به عدم‌ها دارد. انسان و هم زده با تحریک و هم از عدم فاصله می‌گیرد و فاصله‌گرفتن او همراه با یک نوع ترس است، انسان عاقل به نور عقل از عدم فاصله می‌گیرد و در هر دو حال روح انسان در مورد بدن مرده متوجه است، اجتماع سلولی که قبل از مرگ بود در حال حاضر اصالت خود را از دست داده است و چیزی نمی‌گذرد که همه‌ی

آن سلول‌ها متلاشي مي‌شوند، چون نَفَس ناطقه که مدبّر آن مجموعه بود از آن مجموعه منصرف شده است.⁴⁷

آنچه که مک‌مک‌کند تا بتوانيم راز اصالت دادن به اجتماع حقيقي را درست بشناسيم اين قاعده است که بدانيم «اعتبار کثرت‌ها به اتصال به عامل وحدتي است که کثرت‌ها را معني و هويت مي‌بخشد» با توجه به اين قاعده است که مي‌توان گفت: اجتماعاتي که صرفاً اعتباري هستند و در راستاي اهدافي و همي در کنار هم جمع شده‌اند نه تنها اصالتي ندارند بلکه زمينه‌اي جهت تجلي انوار معنوي در جمع خود نمي‌شوند و هيچ مددي از حق براي رسيدن به اهدافي که در راستاي آن اهداف کنار هم آمده‌اند، دريافت نمي‌کنند. چون در چنين اجتماعاتي هرکس يك خود جمعي غير اصيل براي خود حس مي‌کند که هرگز نمي‌تواند بر آن خود تكيه کند.

اجتماعات توحيدى وحدتشان اصيل است و به همان اندازه استعداد تدبير سنتهاي الهي را در خود دارند، قرآن در اين رابطه مي‌فرمايد: «...كَمْ مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ»⁴⁸ چه بسا اجتماعات کمي که بر گروه‌هاي کثيري به مدد الهي پيروز

47 - هجرت اولياء الهي از جامعه‌ي مرده نيز بر همين مبناست که متوجه مي‌شوند آن جامعه استعداد جذب فيوضات الهي را ندارد.

شدند، و خداوند با صابرانی است که در مسیر زندگی توحیدی پایداری از خود نشان دادند.

گروه ایمانی اندک، کیفیت‌شان بیشتر از گروه کثیر بی‌ایمان است که عنصر وحدت‌بخشی را در بین خود نپذیرفته‌اند. جمعی که در کنار هم باشند بدون آن که قصدشان قرب الی‌الله باشد جمع غیر اصیل‌اند چون عامل وحدت‌بخش جوامع که توسط انبیاء ارائه می‌شود در آن‌ها پذیرفته نشده است و در نتیجه به حوائجی که در پی ایجاد آن حوائج، اجتماع را تشکیل دادند، نمی‌رسند و پس از سرآمد فرصت هلاک می‌شوند.

جوامع غیر اصیل دو مشکل دارند، یکی نیست هستنما هستند، مثل بدن انسانی که تازه مرده است، دیگر این که امید به مدد‌های الهی و تجلی‌های وحدت‌بخش در آن‌ها نیست و به همین اندازه نباید امیدی به بقای حقیقی برای رسیدن به حوائج افراد در چنین اجتماعی داشت.

در فلسفه ثابت می‌شود که وحدت مساوق وجود است.⁴⁹ جمعی که عامل وحدت‌بخش حقیقی در بین خود ندارند به واقع به عنوان جمع، وجود واقعی ندارند، جمع‌شان وهمی است و لذا از خیالی به خیالی می‌پرنند و تماماً تحت عنوان جمع در خیالات زندگی می‌کنند، مثل جمعی که

49 - فیلسوفان وحدت را مساوق وجود می‌دانند، بدین معنی که حتی نمی‌توان آن‌ها را دو چیز دانست که نسبت‌شان تساوی است، بلکه یک حقیقت‌اند به دو اعتبار.

طرفدار تيمي در فوتبال هستند. اين جمع را انگيزه هاي و همي حفظ و جمع مي‌کند و لذا جمعيتي نيستند که هر کس در آن جمع بتواند در خدمت ديگري باشد بلکه برعکس، هرکس مزاحم حيات ديگري است، چنين اجتماعي بستر ربودن حيات افراد است. بر عکس جمع توحيدى که نظر به تمدن اسلامي دارد، ذات اجتماع در آن حالت و سيله ي حفظ افراد و حيات برتر افراد است، در همين رابطه رسول خدا ﷺ فرمودند: «يَدْ لَّالله مَعَ الْجَمَاعَه»⁵⁰ دست خدا همراه جماعت است. معلوم است که جماعت مورد نظر حضرت، جمع توحيدى است همچنان که مي‌فرمايند: «فَإِنَّ الْبَرَكَهَ مَعَ الْجَمَاعَه» برکت همراه جماعت است و مدد الهي بر جماعت مسلمين تجلي مي‌نمايد و آن را از تفرقه حفظ مي‌کند. پس تلاش براي نگه‌داري هر جمعي معني ندارد بلکه بايد اجتماعات توحيدى باشند تا خود به خود حفظ شوند و افراد از اجتماعشان بهره‌ي کافي را ببرند.

تفاوت حزب و مسجد

در راستاي تفاوت بين اجتماعاتي که باطن ندارند با اجتماعاتي که باطن دارند مي‌توان اجتماعي را که در مسجد تشکيل مي‌شود با اجتماعي که در حزبهاي سياسي دنيا تشکيل مي‌شود مقايسه کرد. مسجد، اجتماعي است که افراد جهت يک

امر حقیقی یعنی اُنس با خدا در کنار هم می‌آیند و لذا خداوند به آن جمع عنایت ویژه دارد تا آنجایی که ثواب نماز به جماعت را چند برابر ذکر فرموده‌اند.⁵¹ در حالی که اجتماعات و حزب‌های امروزی اجتماعات مصنوعی و وهمی هستند که عموماً افراد برای حفظ حزب خود تلاش می‌کنند و به همین جهت پس از مدتی هیچ بهره‌ی معنوی برای آن‌ها پیش نمی‌آید. پس در جواب این‌که می‌فرمائید جامعه اصالت دارد یا فرد نمی‌توان به راحتی جواب داد، باید گفت: «حق» اصالت دارد و جامعه اگر با انگیزه‌ی ارتباط با حق، اجتماع خود را تشکیل دهد تحت تدبیر انوار الهی قرار می‌گیرد و اصالت می‌یابد. در روش اسلامی اگر پایگاه‌های توحیدی به پا کنیم و پای آن بایستیم چنین جمعی به برکاتی دست می‌یابد که مسلم در حالت فردی به آن برکات نایل نمی‌شوند. مثل کار پیامبر ﷺ در صدر اسلام، در آن صورت برای اصالت دادن به جمع خود نیاز به تبلیغات نداریم. وقتی هم که جمع‌های ما جمع‌های خیالی و وهمی بود و متلاشی

51 - «فَضْلُ الْجَمَاعَةِ عَلَى الْفَرْدِ أَرْبَعُ وَ عَشْرُونَ» فضیلت نماز جماعت بیست و چهار برابر نماز فرادی است (عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 121). «فَضْلُ الْجَمَاعَةِ عَلَى الْفَرْدِ كُلِّ رَكْعَةٍ بِأَلْفِي رَكْعَةٍ» فضیلت یک رکعت نماز جماعت برابر دو هزار رکعت نماز فرادی است (تحف العقول، ص 417). در این دو روایت تفاوت ثواب، بستگی به کمال جماعت و خلوص نمازگزاران دارد.

شد، نبايد نگران متلاشي شدن آن باشيم
 زيرا خداوند با متلاشي کردن آن ما را
 از مشغوليات و هُمی نجات داده است. يك
 جمع در صورت توحيد بودن متلاشي نمی شود
 بد که اول خصلت توحيد ياش را از دست
 مي دهد و نفس داشتن حزب و گروه مقصد
 افراد مي شود و سپس متلاشي مي گردد.
 امام صادق ♦ يك موقع به ياران شان می
 فرمايند در سرزمين های مختلف برويد و
 پراکنده شويد برای نشر اسلام، درست
 است که همه ي شيعيان اجتماع و حضور در
 محضر امام را دوست داشتند ولی در عين
 جدا شدن از محضر امام اين ها می توانند
 روحشان را در اين غربت تعالي ببخشند
 و با جنبه ي نوري امام ♦ ارتباط
 برقرار کنند و از اين طريق دارای جمع
 توحيد شوند و لازم نيست که حتماً کنار
 امام باشند. حضرت علي ♦ می فرمايند:
 «وَلَقَدْ شَهِدْنَا فِي عَسْكَرِنَا هَذَا أَقْوَامٌ فِي
 أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَ أَرْحَامِ النِّسَاءِ سَيَرَعَفُ
 بِهِمُ الزَّمَانُ وَ يَقْوَى بِهِمُ الْإِيْمَانُ»؛⁵² من
 می بینم کسانی را که در پشت پدران و
 رحم مادرشان هستند و آنها يار و
 همراه ما در همين لشکر، به همراه ما
 بوده اند و ما را می بینند. گردش
 روزگار آنان را روی کار آورد و ايمان
 به وسيله ي آنها نیرومند شود. معني جمع
 توحيد توسط موحدان تاريخ تا اين حد
 گسترده است که آن هايي که هنوز به
 دنيا نيامده اند خود را در جمع

لشکریان علی ♦ احساس می‌کنند، چون انگیزه‌ی اصلی در میان است و آن انگیزه‌ی رجوع به حق است.

جلساتی که با انگیزه‌ی دینی و توحیدی تشکیل می‌شود دارای وحدت حقیقی است و به همان اندازه اصالت دارد و با سایر اجتماعات مسلمانان که در عرصه‌ی زمین و عمق تاریخ تشکیل شده متصل خواهد بود و همه‌ی برکاتی که به آن اجتماعات رسیده و خواهد رسید به این جلسات نیز می‌رسد، به شرطی که انگیزه‌ی توحیدی در میان باشد و افراد بین خود و بقیه دوگانگی احساس نکنند. با توجه به این امر باید اجتماعات خود را اصیل کرد تا قلب طالبان توحید به آن جمع کشیده شود و از آن بهره گیرند و در زمانی هم که به اجل خود رسیدند جز به هلاکت افراد نگردد. اباذر در جنگ تبوک عقب افتاد، پیامبر فرمودند اگر خیری در او هست خدا او را بر می‌گرداند، هیچ نگران نیامدن او نبودند. زیرا می‌دانستند جمع توحیدی به خودی خود مطلوب موحدان است و اگر نوری از ایمان در افراد باشد به سویی جمع توحیدی مورد نظرشان کشیده می‌شوند، به جای تبلیغات اجتماعات باید به توحید آن‌ها پرداخته شود، زیرا شهرت امری است خیالی و جمع‌هایی که در زیر سایه‌ی شهرت ایجاد می‌شود اجتماعاتی است خیالی و وهمی که نه تنها هیچ اصالتی ندارند بلکه عمر افراد آن جمع را هدر می‌دهد. اجتماعات

توحيدى سر و صدايى ندارند ولي همانند نور خدا نقش آفرين اند همان طور كه اولياء الهي اين چنين اند. در حديث قدسى داريم كه خداوند فرمود: «أُولِيَاءُ تَحْتَ قُبَايى لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي»⁵³ دوستان من زير قبّه ي من پنهان اند و كسى غير از من آن ها را نمى شناسد. «فريتيوف شوآن» در رابطه با نقد فرهنگ غرب مى گويد: «اين همه ظهور و تبليغات و خودنمايى، نشانه ي سقوط است» اين قاعده را مى توانيد به هر جايي تعميم دهيد. هنرى هم كه تمام توانش به جاي اتصال افراد به سنت و عالم غيب، ظهور و نماياندن محسوسات مى باشد در سقوط است. انساني هم كه مى خواهد همه ي درون او را افراد جامعه بدانند و نظر به كثرت انسان ها دارد سقوط کرده است، همچنان كه شهرت از زاويه ي اين كه شخص مى خواهد خود را به بقيه بنماياند، مساوى بى محتوا كردن خود است، اشتهاى يك نوع ظهور دادن باطن است و ظهور و رياء نظر بر كثرت دارد و موجب جدامانندن از اصيل ترين حقايق است، يعنى جدامانندن از خداوندى است كه مقامش مقام غيب الغيوب است.

جامعه با مباني توحيدى، خود به خود با بركت و داراى بقاء است و با غفلت از توحيد و نظر به كثرت صرف، محكوم به هلاكت است و هرچند هم كه با انواع

53 - احياء علوم دين، غزالى، ج 14، ص 147. امام خمينى «رضوان الله عليه» سر الصلاة، ص 96.

حیله‌ها برای بقاء خود تبلیغات کند،
موفق نمی‌شود و هلاکت چنین جامعه‌ای
حتمی و تغییرناپذیر است، بدون هیچ
ثمره‌ای.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

منابع

قرآن

نهج البلاغه

تفسير الميزان ، علامه طباطبائي «رحمة الله عليه»

معنویت تشیع ، علامه طباطبائي «رحمة الله عليه» انتشارات

تشیع

بحار الأنوار، محمد باقر مجلسي «رحمة الله عليه»

الكافي، ابي جعفر محمد بن يعقوب كليني «رحمة الله عليه»

وسائل الشيعة، شيخ حرّ عاملي

غرر الحكم و درر الكلم، آملی

فصوص الحكم، محي الدين

مثنوي معنوي، مولانا محمد بلخي

احياء علوم الدين، ابو حامد غزالي

سلسله مباحث امام شناسي، آيت الله حسيني

تهراني

كنز العمال ، مثنّى هندی

تفسير علي بن ابراهيم

مصباح الشريعة، ترجمه عبد الرزاق گیلانی

تحف العقول عن آل الرسول ﷺ ، ابن شعبه

حرانی

التوحيد، شيخ صدوق

إرشاد القلوب إلى الصواب، شيخ حسن ديلمی

اعتقادات اماميه، شيخ صدوق و شيخ مفيد

مستدرک الوسائل، حسين نوري طبرسي

نورٌ على نور، حسن زاده ي آملی

◆ كشف اليقين في فضائل أمير المؤمنين

الحكم الزاهرة با ترجمه ي انصاری

ينابيع المودة، قندوزي

صراط مستقيم، سيد حسين بروجردي

احتجاج- ترجمه ي غفاری مازندرانی

صحيفه ي امام خميني «رضوان الله تعالی عليه»

فضائل الشيعة، شيخ صدوق

الخصال، شيخ صدوق

فلاح السائل، سيد بن طاووس

من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق

الإحتجاج على أهل الدجاج، احمد بن علي

طبرسي

طرائف الحكم، ميرزا احمد آشتیانی
 فضائل پنج تن^ﷺ در صحاح ششگانه اهل سنت،
 محمد باقر ساعدی
 فرائد السمطين، شيخ الاسلام حموی
 تفسير كبير، فخر رازي
 كنز الفوائد، ابو الفتح كراچكي
 عقبات الانوار في امامة الأئمة الأطهار
 المناقب، ابن المغازي
 الفين، علامه حلي، ترجمه ي وجدانی
 آل بيت النبي ﷺ و آلہ في مصر، احمد ابوكف
 «بصيرت فاطمه زهرا»، اصغر طاهرزاده
 تجريد، قوشجي
 نهج الحق و كشف الصدق، علي رضا كهنسال
 منتهي الآمال، شيخ عباس قمي
 چگونگي فعليت يافتن باور هاي ديني، اصغر
 طاهرزاده
 كار روشنفكري، بابك احمدي
 مفتاح الفلاح، شيخ بهايي
 عوالي اللآلي، ابن ابي جمهور احسائي
 كشف اليقين في فضائل أمير المؤمنين ♦، علامه
 حلي
 سنن، نسائي
 احقاق الحق، شهيد قاضي نور الله شوشتري
 تفسير صراط مستقيم، سيد حسين بروجردي
 أمالي الصدوق، شيخ صدوق
 إعلام الوری بأعلام الهدی، شيخ طبرسي
 تاريخ طبري
 ترجمه ي الغدير
 مروج الذهب، مسعودي
 انقلاب بزرگ، علي و دو فرزند بزرگوارش،
 طه حسين
 مستدرک حاکم نیشابوري
 مناقب خوارزمي
 ولايت فقيه، حضرت امام خميني «رضوان الله عليه»
 سيطره ي کميت، رنه گنون
 شرح الاسماء الحسنی، ملا هادي سبزواري
 از برهان تا عرفان، طاهرزاده

المحجة البيضاء ، فيض كاشاني
الارشاد ، شيخ مفيد
عيون اخبار الرضا ♦ ، شيخ صدوق
كمال الدين و تمام النعمة ، شيخ صدوق

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- معرفت النفس و الحشر (ترجمه و تنقيح اسفار جلد 8 و 9)
- گزینشتکنولوژی از دریچه بینش توحیدی
- علل زلزله تمدن غرب
- آشتی با خدا از طریق آشتی باخود راستین
- جوان و انتخاب بزرگ
- روزه ، دریچه‌ای به عالم معنا
- ده نکته از معرفت النفس
- ماه رجب ، ماه یگانه شدن با خدا
- کربلا، مبارزه با پوچی‌ها (جلد 1 و 2)
- زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین ♦
- فرزندان این‌چنین باید بود (شرح نامه 31 نهج‌البلاغه) (جلد 1 و 2)
- فلسفه حضور تاریخی حضرت حجت (ع)
- مبانی معرفتی مهدویت
- مقام لیلة القدری فاطمه (ع)
- از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)
- جایگاه رزق انسان در هستی
- زیارت آل‌یس، نظر به مقصد جان هر انسان

- فرهنگ مدرنيته و توهم
- دعاي ندبه، زندگي در فردايي نوراني
- معاد؛ بازگشت به جدّي ترين زندگي
- بصيرت حضرت فاطمه (ع)
- جا يگاه و معني واسطه فيض
- هدف حيات زميني آدم
- صلوات بر پيامبر (ص) عامل قدسي شدن روح
- زن، آن گونه كه بايد باشد
- جا يگاه جنّ و شيطان و جادوگر در عالم
- عالم انسان ديني
- ادب خيال، عقل و قلب
- آنگاه كه فعاليتهاي فرهنگي پوچ مي شود
- انقلاب اسلامي، باز گشت به عهد قدسي